

بافراط میوز و باقدیس بی ای و از گزند محبت و اسبب مجالست خمشیدان خان برافرازد و صاحبان خوش آمدند و در میان
 عزیزش و معوض خنر است از بر عهد از نگاه تکیه است و قنیه است همیشه دوست اذعان شغل با قنیه از و از گزند محبت و اسبب مجالست
 حرم هر اسبب محالفت رکوبتا براده در دامن محبت و با خوشش عزت او بر درش با فخر خصت فرمودند که گوش از خوشش
 آن جوان جان دشمن را بصلح خود آفرین و اندر نه اسبب و دشمن گزین که آنجا است که نایب است از وقت بشا که بر اسبب است و
 یکجوشی برهنه فرموده و در نگاه و الا ساند و بیخود است از وقت است را بر با اسبب است با صلح محال است بر اسبب محال
 نزدیک شد و طعنان آنها مانع نرود و سوز خنر است از صلح و سوز است از اولیا اسبب دولت جا بجا اسبب تمام است که
 خاطر از سر خط بر و خنر بنا بر پور که در و سبب است از صلح است از سوز خنر است از صلح است از سوز خنر است از صلح است
 میرزا بار دوم در اولی که شش است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است از سر گذشت
 با بجز آن تنگ نرف بسا و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 زحمت نداده و بیخ فتنه است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 شایسته خاطر از اولی نام می باشد بر گرفته مراد است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 اتفاق نموده و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 کم فرصت باز با اتفاق می خدای که از سر است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 آمد شاه بیگ خان بجز در سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 جنگ محنت در پیوست و ترود است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 ششم فتح و غیره سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 قبلی رسیدند شاه بیگ خان که سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 شب محرق کرد و از سوار سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 و انتقام قالی بود و صلح است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 قبلی رسیدند و دیگران طرد و قتل کردند و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 آمد سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 و انبیا و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 از افرات خراب نیابت ضعیف و نرانی شده ازین خجالت روی آمدن فرمود شیخ ابو الخیر حکم شد که اسبب است از صلح است
 مشتاقان بهر حال ایشان را بهرگاه رساند نهضت موکب منصور و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 منشرل عثمان معا و وت معطوف و پشتمن چون موکب منصور شایسته ازین حال که این را قیوم و سبب است از صلح است
 الباس نهضت فرموده بر چندین اسبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 آن قره العین خلافت را برین نموده بلکه برین خدای می نمایند ازین سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 بر او زلف و بر سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است
 را و سبب است از صلح است از سر گذشت میرزا حسین و در وقت او بفریق و آمدن که در حقیقت است

حاد تھا ست روز وقت اور اس کے گنا گزیر نثار تعلق است سے افتخار واقع شد نقاب آرا سے حضرت کے کجا
 مخلوقیت سر اس کے عدم چون خاقان ستودہ خصال ہی جو دیکھو کہ یہ خوش نامیہ سعادت نورانی سامنے آتی ہے
 را اگر گویا یا خند ہر جہ غور است کہ ان ایشان و جہتی و معنی و کشتہ زبان یا اس کے گویا سے کشتہ اشت و اس کے دروازے
 بود ناگزیر بقیاس سے ایزد سے رضادادہ از خدمت ایشان سے اختیار جدالی اختیار کرد و خلوت گزین کلبہ اندوہ کشتہ
 و شب دو شب نہ نم شہزور آن مسند آرا سے بارگاہ عصمت نقاب گزین خلوت سر اس کے بقا کشتہ و این ماتم حاصل سے
 ہم در شورید و خاقان خند دان برائین بعد و آبا موسے سروریش اس تروہ لباس تم در پوشیدند و نقش مقدس ایشان
 را بر دوشش عزت گرفته قد سے خند بر شاییت سپردند و چمن ابر انبوت بر دوش سے سعادت جاوید اند و خند آنگاہ
 نقش مقدس را بر اندولی ساخته بادل نزار و دیدہ خون بارید و نقاب سعادت فرمودند و خندین ہرگز کس از امر او منصب
 و از احد سے و شاکر و پیشہ بر اوقت آن حضرت سعادت نہ برگشتند و در وقت تسلیم پر کے جان و خند لباس بر آوے
 کھدا ستاند عالم در نظر تیر و تار یک می نمود شیخ فرید بخش یکی بگو شد کہ چون فردا عید دسہرہ است بیجب شکین
 تیر لباس لازم است بند اسے آنگاہ از لباس ماتم بر آئید الحق خدا را خوب بود و دیگر در بہرہ خاص و عام کشتہ
 بند ہا را سعادت کو کوشش مرا قرار ما خند تخت بجان بخر شال طلا و در خاصہ عنایتہ بند و چین بگیا ہر روز ہر شب
 شال طلا در دواز ہزار سے تاپا نقد سے دو پہ گجرا سے و ز پانچ سے تمام سے شال کلا تون ۱۰ روز و از عید سے پانچ
 شال سادہ ہر صحت فرمودند و عدیان رو شتاس را سند سید عنایت شہہ نقش مفت حضرت پر کاسے در ہا نہ آرد
 پر در پہلے رسانیدہ و جو از ار فاض او فراد حضرت جنت استیانی آرا اند رہا نہ بہشت جاوید سپر خندین در کج
 عرضداشت شائردہ و دنیاں رسید کہ حضرت واجب اللہ یا این در حیران آید و طہورت ہر اس کے ہر روز
 حضرت خاقان سے نام اور ایتر نہاد و مقارن اچھا ہے خند کشتہ شیخہ بو خیر خیر بر توجہ شائردہ و آرا ہر گاہ
 نسیر مثالی بر آوردن پیشخانہ رسید لیکن کدام بر آوردن و در آغوش خدای در تکر روز نامہ شیخانہ جنات از اسب
 دار الملک فنا بر آوردہ و دم اہان چین دندان شمشے رنگ طاقرا سے خاطر کشتہ و ان گزیرا در وقت ۱۰ روز و
 چیز وزن فرمودہ و ہر ارباب حقائق مقرر کشتند چون بخر سپر حید و حاسے روزگار بطلالت و ہر روز سے
 سید زانند خاقان ستودہ و خصال آن سے عندال شرا سے این در گاہ نہ آشتہ حکم پر خراج فرمودند و کھک شہزاد را
 سو برج شکر اور اقمید ساختہ میریتنے حاکم چین گجرات رساند و شاعر الیہ یکی از بناد فرستادہ اور لارہ اور سیاہ
 کند ہر آن در اسب بچہ از بند اسے قدیم و تریست یا ختم سے شاہ زادہ بزرگ و خدمت بلشتان خاصن خود بود ہر بعد
 بود و ابو حیدر اندر فرار تروہ ہر گاہ آمدہ چنانچہ بچل از حوالہ نگار کشش یافت دوست محمد خیر تروہ تروہ در آتی و بود
 و طایب انھنص اورا بہانہ ساختہ خود را بقدر سے آستان رسانیدہ و بیولا ناب سے خواہد سپر خواہد کلا را جو یا سے توجہ
 آمدہ و سعادت زمین بوسس فرقی عزت ہر از وقت و خاقان را اورا لاسان آن بزرگ زادہ انجہ ۱۰ روز و ہر وقت
 غیشید عمالہ اوقت بیت برابر وہی پر محمد و خیر انعام فرمودہ چون باقیخان سلطنت فاکت تروہ تروہ تروہ
 کج تارہ از سب سے شہہ و تنگ ٹوسے سر سستہ ہر اور اختیار اندست ۱۰ روز اچھاں دولت بسمان سادہ کج
 پیش گرفته خاطر از او و نور ساخت خند سے از مردم عہد ارکان عہد پوزہ نہ سوگتہ بن خاصہ سے شہہ مقرر کردہ

عابدی خواجی منصب هزاری ذات و پانصد سوار سوار گشت راهبر کرامت به دور و دور ای ملک و پادشاه محترم
 زاده هر کدام منصب مقصدی نما گشتند درین تاریخ به تلخ خان فرمان کلی شد که چون فرزند بلند اقبال سلطان سلیم
 برهنه فی سعادت و فرخ بخت دولت ملازمت در یافتند و از هیچ رکن رکنه فی خاطر مانده و چارچین لک هندوستان
 گلزار بی جنس و غار شده و هوای فتح ولایت توران که همواره در فضای خاطر یاد داشت درین مدت از سوانح کلی
 شاید این مقصود از نهادن این خیمه عالم شود می بهره کشای مراد نمی شد باز سرای سی خاطر را فزوده گرفته و این سفر
 محمود پیش نهاد همت ساخته ایم فلک احمد که از ششاد و لشکر و یراق اسبج مانعی نیست امید که بروقی مراد و توکل
 حسن انجام پذیرد کر بطلب فرزند و انیال محکام صادر شد و او از کم کرمی و بی عزتی و افراط شتاب و
 مذر ای سلیم می نویسد و با دولت خود دستیز است راه پاننگ بخت این کنگاشش بدرگاه غلب شده
 و چون او از بند می قدیم و آرتی سقا با خلاص است حکم شد که او نیز متوجه درگاه شود درین باب پس سال
 خان خانان نیز فرمان کلی شد بیست و پنجم جشن و زن شاهزاده سلطان چندم پنجم افزه زنگشت عرضد هشت
 خان خانان از بر بان پور رسید نوشته بود که فرمان جهان مطلع در ششم یعنی سایه رحمت اندرنت است
 حکم شده بود که فرزند اقبال مندر شاهزاده سلطان سلیم آمده ملازمت کرده اند و از شتاب که باعث بیخ ناخوشیها
 گشته است و پیوسته در ملازمت می باشند و شراب نخورده اند و از رخا زکشتید اند قبله جهان پناه
 سلامت توجه اشرف طیب ظاهر و باطن عالم است بهره توجه فرمایند هزاران خیمه و خوبی بسته تبار می آید
 و آنکه نسخ ناور آن پیش نهاد همت جهان گشت و زیارت مزار فاضل الانوار حضرت صاحبقت انی جنبیه
 با تیمان که بعد رخطا گشته ضمیه آن سزیت شده احمد شد که هیچ مانعی نیست آنچه این غلام زاده نمیسره و
 از مردم خدایست خدا شانس شنوده که جمع کار با اول در مسلم ساخته می بشود بعد از آن در خاطر ملکوت ناظر
 پر تو می انگند درین صورت به طرف که عزیت فرایند شوق و نظر جهان خوا بود از سوانح سزایا فتنه خنده جوان
 لک کشمیر است و تفصیل این اجمال اگر جمعی از طائفه یک که خود را وارث ملک می گیرند چنگام زمستان در ریش
 و باران بچای در او و مردم و دین و رخت او بار کشید بعد از تخفیف سرد او بر فاستن برف بکه در راج خندان
 و ضاده تیغ می ساختند از جمله ای یک و سین چاک درین راه که شتوا اجابت او را زگار بر سر می بود درین راه
 بسوا بهره دیگر و تقوا این صلاح وقت و ران داشت که گشت زمیند ارگشتوار را که حامی و حامی او است
 پیش بسز او داده و نگاه باستی عالی باطل استیزان باید پزدخت بنا برین اندیشه صاحب و رای نقاب جزه بیگ و
 شاه بیگ بخشی را بجز است شهر گشته خود با جمیل بیگ عاری و دیگر ملکبان متوجه جنبیه و تادیب او گشتوار شده
 و چون بعقبه که گشتوار پیوست پس نو در با زجی از مردم گزید و بطریق شکار و انصاف و عقلی از حبه درستی بود که در
 لک گشتوار است مسکو آراست زمیند ارگشتوار عاقبت اندیشی نموده چندی از مردم کاروان را نزد طبعی و ستاد و پادشاه
 و ملاکت پیش آمده و سخن نادر خود را جمع ساخته خود با همه کاروان و خویشان آمده طبعی را دیدند چندی رست
 با فخر شکاری دست آورید نیاز ساخت و عهد و سوگند بیان آورده قرار داده بعد ازین عهدان را یک بود
 و هر گاه افواج به جنبیه تادیب تعیین شود و او نیز با حیت فریاده لک لشکر فرزندش لایق با این قرار داده و در از باران

با باغورانی که داشت نزد محمد قلی و شکرستان و در حوالی آن از جانب کشتوار اطمینان یافت بنیبه و تا دیوبند سرکشان کوه مرورا
 پیش نهاد همت ساخته بدان سو شتافت با آنکه تیر عظیم در برج میزان افراشته افروزی نمود از شدت بر شاخه باران
 راه بر آنکه گریه با سدا و در بود محمد قلی پایی همت استوار و کشته جمیل بیگ را با صبی و در زیر حصبه گذاشت تا راه آرد و در
 سدا و نشود و آرزو قی میر سیده باشد و خود با جوانان کار طلب دامن همت بر زنده پیاده از کوه بر آرد ایوب بیگ
 حسین بیگ با بسیاری از پیاده های کوهی سدا راه بر جوانان هر اول گرفته بسنگ و تیر کارزار کردند و بهادران
 جان نثار بیگ با شمشیر عالم کرده و سپردا بر کشید و در ریشش تیر و سنگ بی محابا خود را بتقیم رسانیدند و آن
 گروه باطل ستیز را پایی همت از جای رفت و بهزار جان کندن راه بر میت سپردند و همان شب زید و زمین دار مرور
 ایوب بیگ و حسین بیگ بر محمد قلی بیگ شجون آوردند و تا هنگام طلوع صبح از جا نشین مجادل و مقاتله می شد و چون تیر عظیم
 جهان را در فرغ خویش نورانی ساخت آن گروه برگشته رود کار شرمند و غلبت زده برگشتند و محمد قلی بر
 دور لشکر خندق حفر نموده حصاری در فایت استلکام مرتب گردانید و کس نزد آن حق نداشت تا سان فرستاده بیفام
 گذارد که تا بندگان دو کت خواهی اختیار کنیدی تا در اخل و دو تقوا جان نشوید نجات ممکن نیست و دست از شما باز
 نمی دارم بسیاری از آن مردم که با نظر اب جراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نژید جان تازه یافتند نزد محمد قلی بیگ
 آمدند ایوب بیگ و حسین بیگ و قاسم چو در زید رقرار بیگ داده پای او بار نشدند محمد قلی بیگ با فوجی از جوانان
 کار طلب تیر دستی نموده خود را بر سنگ مخالفان رسانیدند و تقیم با عقدا که یو پای دشوار سر راه بود و تقوا جان
 گرفته جنگ سخت کردند باقبال بی زوال بنیان زد و اد برگشتند و بندهای درگاه سنگر آنها را شکسته و سوخته سالما
 و قاتلها به تمانه خود در اجبت نمودند و روز دیگر پاینده بیگ بر او را در محمد قلی با فوجی از مردم تازه زور بر سر مخالفان
 رفته کار بر آنها سنگ ساخت و زید مروری عاجز شده آمد پاینده بیگ را دید و اختیار بندگان داد و تقوا بی نموده پسر شریف
 خود را با بر او را خود و پند دست جالار شکاری بر سم پیشکش نزد محمد قلی فرستاد و قرار داد که بعد ازین حرام
 خواران را در حدود و متعلقه خویش راه ندهد و هر ساله از آن روز و غیره پسر پیشکش می فرستاده باشد و به همین دستور
 دیگر زمینداران بندگان داد و تقوا بی اختیار نموده مجال گذاری گردن نهادند و پسران خود را بطریق یرغمال سپردند
 و محمد قلی بیگ خاطر از آن حد و دوا پر و اخته عثمان معاودت بشهر مسطوف داشت و درین تاریخ میر جمال الدین آنخوار
 دکن آمده سعادت نماز مت دریافت و پسر مصوم بگری که بر سم رسالت نزد دارای ایران رفته بود حسین سعادت بسجده
 که با سس فلک اساس ثوانی ساخت و مکتوب شاه گذرانید و کتابی که همه شاه به نرت مریم سکانی فرستاده بود به جهت لیسان
 رسانید و درینولا پر گنده جهت سامان کله رهتاس بر ابر مانسنگه عنایت شد و قافلح سال سخا هم از مبدار جلوس
 اقدس و در ششینیست و هم شوال هزار کسینزده چهری آفتاب جهان افروز بشرف خانه عمل سعادت تحویل از آن فرزند
 و فسرده و این خاک تزیوت و عذارت فرود کس سالان چمن لباس بر تانی در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند و سالها
 از بهر بر جوار خاتمان و پسران با عادت آغاز شده بدستور هر سال و تقوا را آیین بسته کار و ز شرف هر روز یکی از بندها چشم
 بسته بود از بهر پسر پیشکش به دولت نزد می خان با منصب دو هزار سی ذات دپانند سوار بندهای بی بشنیده موازی می بخند
 نام در جوار نام او حجت شریف حجت می خان فوجدار با منصب هزار دپانندی ذات دسیعه سوید و پرتاب سنگه بجهت

و پانصد سوار و حکیم علی بسه هزاری ذات و دو بیست سوار و سکه هشتاد هزاری و سیصد سوار و گنگ بهار و پانصد و دو بیست
 چاه سوار سر فرامی یا قندورین نوز و ز شاهرزاد و بزرگ یک بنام خلیل به اسم میکشش گذارند و شاهزاده و دنیال نیز
 کجاستی نام خلیل با دو ماد و خلیل میکشش فرستاده بود و جز قبول مقرر گشت در میولا عرض شد شمت علیج عهد الزمان و خواججه
 رسید خبر فتح آورد و شکست بر سنگد بود و ترو دات بند های درگاه و قوم بود و بلا کار بر و تنگ شده و بلقیله از مردم سر
 بهرامی آوارگی نموده و بهار و ران لشکر منصور بر سر پی او دارند و بهر نشان آن بد اختر می شنوند خود را در سانه از
 کشتن و بستن کوتاهی نمی نمایند سید است که خنق ریب بدست افتد از این ملک آواره شود عرض شد شمت امین لرد و کربلاک
 رفت بود رسید نوشته بود که آمدن ایشان از محالات است و غریب و اجماع بخاطر خود راه داده اند و میفرمایند که شاهزاده
 بزرگ در ملازمت اند جرات بر تن درگاه نمی توانم نمود درین تاریخ راه رسیده به منصب سه هزاری و عمره بیگ هزار
 و میر عبد الرزاق ششصدی سر فرامی یا قند از مضمون عربیه را بهر حسب ظاهر شد که برسد سنگد و تاخت برده و بسپاری
 از هزاران او را بقتل رسانیده اند و زخمی با و هم رسیده تر و یک بود که دستگیر گرد و بهزار دشواری نیم هائی از آن محکم بر
 بر و بهار و سنگد سر اجماع سنگد به منصب هزاری ذات و پانصدی سوار سر فرامی از گشت میرزا شاهرخ بود الا منصب هفت هزاری
 ذات پنج هزار و پانصد سوار ذوق عزت بر اثر خسته میکشش میر جمال الدین حسین از جو اهر نفس و شمت و کج نظر اشرف گزشت
 پذیرائی یافت بچین علیج بست راس میکشش فرستاده بود و مقبول افتاد منصب را در اس کجا بود و در آن
 ذات و هزار و دو بیست سوار حکم شد سلمه می کجا به منصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار رسید احمد قادری چهار صد
 و پنجاه سوار و امین الدین پانصدی یک صد و پنجاه سوار و حکیم مظفر هزاری و دو بیست سوار سر فرامی شد سفر گوینی
 شاهزاده و انبیا ای تقدیر سے سر سے جاو و اسے شرح این داستان خون ریز و بیان این قصه
 طاقت سینه را دلی باید از سنگ هم سخت تر آن را کردید و جهان بین بر حسن و جمال دیال و گوپال شاهزاده و انبیا
 افتاده و اندک روزگار مردم آزار چه پر و اخته و سپهر کینه گذار چه و دل باخته آنچه از همه متن با خود کرد و هزار دشمن قوس
 با یکتن نیار کرد و آنک درین زوادی حسین بر او کیش تقدیر جانی و دولت درسد شراب کرده بود اصلا شنبه نشد و با نیک
 ای نشا ط با طحیات در نور وید و چه چند خاقان مجربان بصرای و مو حظه جان بخشی و ازین شغل جان گزای راج ابد
 و بند های شراجهان ساپی در پی فرستاده و تنبیهات نمودی از با و شمشیرنگی اثر نگردی و با خود بس نیامدی و از
 پستی با و دولت و گزند محبت و مغلطهای جوانی فوش آمد دوستی سر رشته دانش و هوش از دست و آکا
 و با آنکه کرد از آفت با و چنانی مشرف بر بلا کت شده بود و چه در آنکه طبیعت قوت گرفتگی و مزاج بمانت اصلی رجوع کرد
 با ز بر سر کار رفتی که چند خا شخا تان و خواججه ابوالحسن با حسن حکم اشرف داشته در ملا و ملا دیده با تان گماشته شرانظا احتیاط
 را با و بی رعایت می کردند و شراب را نزد یکا و نمی گذاشتند آن صید با و تقریبات انگیزه و شکار را بهمانه ساخته
 بصورتی و قراولان عرق جان سوز در نال جنود و با و میر میایندند و با این تیر جان گرامی را نشان تیر بلا می ساخت
 گاه و بود و گاه پسندی غمزه بر کرده در زیر دستا پنهان ساخته میر سانیند فتره رفته زار و ضعیف گشت اشتما از ضعیف تر بود
 طعام از نیش محرب گزنده تر نمودن هر چند الما تیرات به سعاجات بکار بردند و سوزند شد تا در حواس ظاهری سوزل اعلی
 شد و تا چهل روز بر بستر بلا کت افتاد و شراب میگفتن جان سپرد و احوال ناگرمیال شور با سگی یا شربت آسار

بسیب هزاری ذات پانصد سوار سرفراز گشت نوزم تلخ نوزده بقرین پیشش که در قلع خان سعادت آستان لوسی در یافتند این
سرا جو پور بعد که آن سکن سلطنت سقر شد چو گد را بر اراج سنگ در دست حال ماکله بودید ترو دانت پسندیده ظاهر ساقه بود
بمنصب چهار هزاری بلند مرتبه گردید و در نافریدون بر لاسن منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد در نیم شهر پور
سکیند بانو بیگم امیرزاده آن حضرت که از والده امیرزاده حکیم بیگم وجود آمده بود و در لیت عیالت سپرد و در شانزدهم حکم شد که
دیوانیان نظام صوبه بهار را در وجه باگیر خان مظلم خواه نمایند و شاهزاده سلطان خسرو بواسطه ه هزاری فزونی امتیاز بر آن
و نثاره و توابع آن خیر محبت شد و در این هنگام با تالیقی شاهزاده مذکور غرض خاص پذیرفت و منصب را به حضرت هزاری ذات
پیشش هزار سوار سرفراز گشت و در هنگام غیبه او منصب و هزاری رسید سوار سرفرازی یافت و در این دو حکم شد که دیوانیان
نظام و بخشیان که احوال متصدیان سوار کار حاکمات ملی و ملکی را به عرض شاهزاده دل محمد رسانیده به واسطه آن قره العین خلافت من
و بنام بخشند تقدیم منصب باگیر تا بهر ایشان سدا اعتبار نمایند چهارم خسرو سعید خان پسر او و ابو القاسم خان گلین بیگ
زیرین بوسه سرفرازی یافتند میرزا قازی پسر میرزا جانی که از تمنت آمده بود بدو دست سجود نمود سی آستان چنین سعادت از
ساقه مشمول موافقت خسرو اندر گردید و پیشکشهای خود را به نظر اشرف گذرانید و بنا بر پنج هزارم به سرفرازی کمر مرصع و با بونشی
از رنگ نیز کمر مرصع و ببا بدی خواج بود هر محبت شد و آستان شفقار شدن خاقان مالکستان جلال الدین
محمد سعید اکبر با و شاه قازی انار را در نظر بر آنه بیان این دهستان مشاهده فرمود و در این ساقه خلافت سوز جزو
دانش گزین و زبان سخن آفرین بر تابد و در امر خصال تنگ و اندیشه را پای جولان تنگ دل سوخته و جگر گدشته را چه پادشاه
این گلزار زبان نوح پر و ادر این سامان این گفتار آن را که روزگار در پیشگاه دولت آمده و به تیره روز میفرماید گفتند بخت
و مراد از بر نوز که سوار و برگ سخن سزالی و عیالت آرائی است از زبان تنگ پرور و او مرثیه خوانی نماید سه شاه باستی گوی خود از پیش
تا که من مرثیه اش گویم در دشمن ششون و چون بیان و قانع و عرض سواج اگر تاریخ گذار سیت قطره چند خون سوخته از دیده بیرون آید
و دل شوریده را دست نزارش بر سر نهادم وقت آنکه چون او درگیری نیاید امید که با شین او در سلال از هر دو دولت بر آید بتاریخ
ماه یکان سینه پنجاه آبی مزاج مقدس نیز که از مرکز ابدال انحراف پذیرفت حکیم علی که سر آمد طبای سوزگار بود بگم آنحضرت مقدسی علاج شد و
اشتب و در دست تهرن کو ماه داشت و طبیعت اجمال خود گذشت که شاید بوقت خویش رخ مرض تواند نمود چون بیماری باشته او
انجام میدوز نیم بدو اپروفت و ماده روز دیگر بچند بیات و معالجات بکار بر سود مندی تقا و با سهال نخر شد و درین رت آن
شیر دل قوی است با وجود کمان ضعف را که در میان از متظران پایه سیر خلافت باز گرفت چو سده جلوه حال جهان است که پیش آمد پیش
خاطرهای شویید میشد و آنکه نا ضعف قوی و مرض مستولی میگشت روز لوز و هم دست از علاج باز داشت و از بیم آنکه با یکستان از حج سراسر
خلافت در اشتغال آتش مصیبت عثمان بنیاز دست داده و محمد شایب او کند آنحضرت را با در شرح گذاشت و جایب شرح و دیگر نیت
و در از هم جاری اناتر هزار و چارده هجری مطابق چهارم آبان ماه انکی سینه که در گرامی شفقت و چهار سال فزونی رسیده بود که در شهر گز
آنها و حج بهر بیگم عمری فرامید و آن حد سترین من خلافت سرفرازی را که با گشت و سایه ذات پیوسته روز تهمینه و کشتن نموده و در مطهران
نوزده روز آنکه در این سکنده سوار است ایزدی سپرد و در دست گرامی با دور و تصدیر چهل نه هجری و در بیس شرف و شفقت
در دست شفقار شدن که هزار و چهارده اتقال افتاد از این ستایخ مستفاد می نمود سه شب یکشنبه نیم شب است بفرست که
نورت اکبر پیشه و این تاریخی از صف خان بهت به فوت اکبر است از تمنت که از گشت تاریخ فوت اکبر شایب و جلد و نظام شد



بسم الله الرحمن الرحيم

چند سوّم اقبال نامہ جاگیر از ابتدای سلطنت شہنشاہ عدالت و نگاه نور الدین محمد جاگیر بادشاہ تاجدار
شدن ایشان شایسته سیر سلطنت و فرمان سوانی و زمینہ افسر طاقت و کشور کشائی بلند اقبال تواند بود و کرم
مراوش از جوئیار رحمت ایندوی مسر سبز و شاداب باشد و نقل و کوشش و کوشش عدالت سر کشد شمع و اوشس بپروغ
انوار کرام ازلی جهان را روشن و منور دارد و لہجات تنبہش رنگ زد مسکلت کفر گرد و در شحات صاحب کرمش افسر کرم
جهان بے آب و رنگ را اطراوت و فقارت بختہ چشم سار دین و دولت آبیاری عمرشش نشد لبان باد یا ناکامی را
سیراب امید سازد از فیض عدالتش پارچین ملک و ملک بخت بہشت شود و پرستیاری سیاست نارین فتنہ و شوق
ازین رخ دین بر کشد آید نظام کارخانہ ایجاد و تنظیم سلسلہ کون و خداد بخت کافی در اسے صافی او منوط و مر بوط گردد
چون استعداد استحقاق این کرم است در ذات اقدس حضرت شایستہ بی غل و کوی و دلیعت نماید و دست قدرت بود
از تخریب تیار پنج یازدهم شہر جماد الثانی سال ہزار و چہار و ہجرت سے ساعت سود زمان محمود کہ تھا رہنم شہنشاہ
رمد بند بود و در ارک و از افکار اکبر آباد و حرسہ اقصیٰ عن الکارہ و الامانات تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس
جهان افروز از قلاع آسمانی و فروغ جاود اسلہ یافت خلیبہ جاگیر سے و گیتی ستانی بنام نامی و انقاب سامی
سازد و فرزند گشت سک و دولت و اقبال با اسم ہایون چہرہ مراد و فرزند و چون خلیبہ با انقاب ستلاب حضرت
شایستہ ہی زبان را در بارگہ و اید شہر جمعہ من و رو گوہر شہر شد ستان کام دل بر گرفتند آرزو مند
جیب نیاز را گوہر آسود ساختند زہا سے مسکوک تازہ روی چہرہ مراد و فرزند خطا خلیبہ انقاب ابو الفخر نور الدین
محمد جاگیر بادشاہ غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان و دولت و ایمان سلطنت کہ سعادت حضور شرف خستہ
دکشتند و سزای سپاہ کہ در صوبہ جات کشد اطاعت و جان نشانی ہندیم سے رسا پیرتا و خورشید گشتہ
نویس با زو یا و مراتب و مناصب شرف عزت بر افر خستہ چین الماص بند با سیم شکر این سوہبت نورانی شد
زبان نیاز بنواسے تمہیت بلند آوازہ گردید پیشہ یعنی پسر جوہر عبد اسد شیرین لقمہ سابق حضرت مرش اشرفی
اور از بر پانچویکیت فصاحت و راہنویسہ بنی ہرہ مقصود سجدت حضرت شایستہ ہی زہستادہ بودند و بکلمت
آن باعث بر افق اسے ایشان گشتہ و در پیشہ کہ آن حضرت ہند مت ہے۔ بزرگو ار نوہ سے آمدند از

عیون و غیره نمودند که شیخ فرید دین و دو سه تن خسرو را پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او میکنند و او هم گاه خواب غمخوار با او میماند
 و گاه سرش را تا مواز گردانان برافزود شیخ فرستاده این منقول را تمییز فرمودند و شیخ صلاحیته بیارند و فرزندانش
 و قرار دادند و شیخ که او شده و لا و رفان بلا پور رسیده با اتفاق میرزا حسین دیوان و نورالدین علی که توان است حکام بیرون برده و پند
 و توبه با او بالا بر آورده لشکر اهل محسن بهت گماشتند بقارن این حال خسرو بیچاره پرست و چون در و دلش را بر سر و دگر زد و سد و
 یافت بلیزدم محاصره فرام آورده لشکر ترتیب اسباب منکالت و او با بر پروختند و از زبون و بیرون تا نثره قتال و قبالی
 اشتغال پذیرفتند و درین چند روز خسرو قریب دو روز در سوار فرام آورده چون آگاهی یافت که شیخ فرید باها که منصور
 سوار آید سلطان پور رسیده و محکب اقبال خاقان گیتیستان نیز لشکر نقل را تو سه پشت دارد و درین نزدیکی
 تخیر طلب شدند بدیناگر بیوستند از محاصره باز داشتند تقابل عساکر اقبال شتافت میرزا حسین علی الدین حسین انجو که بجهت نصیرت خسرو
 از دگرگاه آمده بود و در ظاهر شرف عاقبت نمود هر چند منسلح از جنود بیخون سعادت و یکجتنی دشمنان نماندند غرورند پندار اشکر کرد و
 خیمه بران مرتب گشت میرزا کور را جان شب خدمت انطوائی ارزانی داشته سحر گاه که در حقیقت شام او باراد بود خود نیز از
 پشت شتافت قنار درین شب باران غمخیز شد و جمیع از او باش و اقامه طلب که برگرد او فرام آمده بود و چون بیکدیگر آمیخته بودند
 نداشتند بر این صحنه اظراف و فراسخ در آمده از تقابل و در آن وقت که زن و دختر را باران بر کشید مطعون و در و از آن دلگیر
 و صبح بجان حال سوار شده و خواهر حلقه ارباب بنده ال و نکال رسانیدند آخر آن سه روز شیخ فرید در کنار آب پناه خیر آمدن
 خسرو را شنیده بکشتی و بل حقیقه شده بار که توکل باب مانده تمام فرج او بیامین اقبال بیروال حضرت شاهنشاهی پایا گنج
 نمود و آن وقت آب میرزا حسین از پیش آمده و همیشه خسرو را نیایست کران ظاهر ساخت و اظهار این مقصد که حجب
 تر و خاطر هر آن بود از میرزا پسندیده نمود شیخ جواب ماطالم میگرفتند خدمت داد و خود با سینه که همراه داشت جیب پوشیده
 مستکاران زار گشت ستارن اینحال فرج مخالف نمود و در شد و درین انفرقیقین تا نثره قتال و قبالی اشتغال پذیرفت سعادت با بر
 که بر اول لشکر منصور بود و در او جرات و جلالت داده بسیار از مخالفان را به تیغ بیرون ریخت با پاک انداخته خود ز شمشیر
 گایه برده اشتند از جمله سید جلالت غیره قریب خدمت نقر از سعادت بر خراسان مانستاک سرخ روسه دین و دولت شدند
 درین وقت سید کمال بخار که که انتمش بود و با برادران خود یکدیگر فرج بر اول شتافتند او اسحق حق تربیت نمود و بهادران فرج
 بر آنکار نیز کوسن شامت بر گنجینه بیامین اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برده اشتند و اکثری از آنها دست بکار
 نبرده راه فرار پیش گرفتند و ترسیدند سواران را باقی در فغان خلعت تیغ انتقام شده در زیر رسم باو پایان عساکر اقبال
 پایا او بار گردید و خسرو با حسن بیگ فرزند خود آورده با درنا کاسه نوزشت تا سنگ گشت انتقام بخشیدند خلافت شیخ فرید
 را میت نشود و فرزند برافزاشتند کوششهای در عرصه مبارزت بلند آرزو ساختند و قیام هر خسرو که همه جا و همیشه وقت با خود
 سبب داشت با سکیهال حواری و جبرن بهادران لشکر منصور اقامه و شیخ از آن جهت حضرت خلافت نیایی ارسال داشتند آفرین
 جان روز ببارت نشیخ و فرزند سبب جان رسید و حضرت خفا بنفاسیست بر جناح استیصال و حق اقبال بر گنجینه مشوجه
 عرصه کارزار شده و چون جنس نبود که خسرو بکدام سمت روسه او بار نهاده راجه با سوار که از زمین داران متبر که هستند آن
 ختالیست بدان سمت فرستادند که هر از این سرگشته باریه منکالت آگاهی با دیگر میگیر اشتافتند او را بدست آورد شیخ
 یک میدان راه پیش از تا در دگرگاه فرود آمده بود و در سعادت از عقب گرفته شد و یکب منصور و دیگر دولت چو دست شیخ از

ب

حسنت فکر یافته که شاهزاده هر چه بخواهد از بهادران عرض شامت بر بخیر ملک را تعیین شده و چون شورش خسرو بیابان آمد
 حکم شرف شده بود که سبب از بنده را بر سر آن هم گزاشته بود با صفت خان مشهور از اهل آنکه اگر دو روز وقت که میان
 اقبال بیرون الی اخصای نازد خسرو شد که فرمودند که فتح آن عزیمت نموده متوجه درگاه و ملا شود روز چهارشنبه تم صفر مبارک
 داخل شهر لاهور شدند خسرو را بر فیصل نشاندند از میان دار گذارند تا میران خود را بان حقوبت دیده از محل بیعت
 خویش عبرت بگیرد و من بهنگام صباح جلال و سبب که حسین خان شالمو حاکم بهرات خبر شنیدند از حضرت عرض آستان
 و شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه اصفهان
 با مقتضای اقبال روز افزون با استحکام برج باره و انتظام مصالح قلعه دایره سپرد و آنجا سپاه استقامت افشرد و بلا می بارک
 جای بخت شستن خود کرد و داد که غنیمت از بیرون مجلس او را مشاهده نماید و پیوسته پیش حضرت مشغول بوده همه روز افزون کرد
 داده و مقابل مقام بیرون میفرستاد و آثار قلعه و تسلط ظاهر میسازد چون این خبر در لاهور رسید جلال رسید و فرج کلاسی
 سردار سپه میرزا خازمی و لاد میرزا هاشم ترخان ترتیب فرموده قراخان ترکمان و شش بیگ کاسبی که بخطاب سردار هاشم
 اختصاص داشت با دیگر امراد منصب دار به گو یک تعیین نمودند پیش از آنکه از فرج فقرتسری بقندهار رسد لشکر ترکمان
 ترک محاصره نمود و بجمال مشایخ خویش بازگشتند بنابر آنکه دارا سپه مالک ایران شاه عباس رفتن میران سردار بر سر قندهار
 و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رسیده نام حسین خان یگر بیگی خراسان و ملک سیستان و غیره بر محو حسین بیگ با سپه
 فرستاد که دست ازین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود نشاندند لشکر را از گردن قلعه بر خیزانده خود بجهت نیکان
 حضرت رفته مراسله کرد و در این جزایات و گتاسه نوشته شده بگذرانند درین تاریخ حسین بیگ مذکور درگاه والا آمده دوست
 زمین بوس دریافت و حکم شرف سرداران بجاوست قندهار فرج عزت بر فراغت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا
 شد و بعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بر سر میرزا خازمی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده و پسر
 از هم رانان با گو میمان آمده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شایسته بجاوست کشمیر سردار گردید و قندهار
 نیز که بجهت بیرون چشمه فرزندان شاهزاده و انبیاال رفقه بود سپهران شاهزاده را از درگاه آورده ملازمت فرمود و در خانان
 موجود سپه چهاره ختر مانده بود سپه کلان همورث دوم و این فرسوم بود شنگ درین تاریخ برای سپه دولت خان کوه
 که نوکر عمده خانان عهد الرحیم بود در آن ختر شاهزاده و انبیاال نوکر خود ساخته عنایت بسیار بر پیشش ظاهر میکرد و در درگاه
 خطاب فرزند سپه اختصاص بخندید و بعوانت بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب حکم درگاه
 آمده و دولت زمین بوس دریافت منصب سپهراوسه و خطاب ملا تاج عنایت نمودند و درین سال بر تفریح خان
 صاحب مویلی گجرات سپه فراری یافت و ملک الدین خان گو کینا شش صاحب مویلی ولایت جنگال را تفریح بر بان سنگ
 بنده مرتبه کرد و عنایت باکر مرصع و اسپ تهاق با زمین مرصع عنایت فرمودند و منصب او پنجاه ارده و اسوار مقر شش
 دو لک روپی بینه و در شش پیش از این و سلاک رویه گو میمان او مرمت نمودند و درین تاریخ بمیه شاهزاده شاه مراد
 خور را بشاهزاده پسر بزرگیت فرمود یک لک دوی هزار روپی از نقد جنس بر حسب حاجت فرستادند و بجهت سامان لک
 یک لک روپی از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از فرانب سوار خا بر شدن کنایت خان اعظم میرزا عزیز کرد که است که
 بر او ملایان نوشته شد از خیریت عنایت حضرت عرض آستان فرج فرود گذارند و شش کرده و آنجا که بر زمان تفریح آمده سپه محابا

عظیم

در دست همراه با شمشیر و کلاه آهنین آن تو جعفر بود شیرین
 بسیار رسیده پیش آوردند و در نفاست طرف در پاسه زنجیر طلا و دیگر شمشیرهای
 زنده و شمشیرهای کلان تا در بیم رسید یکی هر دو نام داشت و یکی ضل فنگ و دیگر شیرین کر را نهادند با هم جنگ انداختند
 جنگ شیرین و زنجیر نیست درستی و زور جواسه چند گس را ضلع هم ساختند ماده شیرین با سکه از آنجا جنت شده بود آورد
 و شیرین میدان بطور خوردن رسیدند و کلان شدند و این از فراتیب اسراست که در عهد دولت جاگیر بادشاه بطور آمده و
 در سیخ حمدی و عفره که بنده که شیرین بنده زنجیر و میان مردم گرد و دود چله دره پانزده شیرین غیر دیده که در نفاست
 هر دو طرف و با سگ شمشیر شیرین مان همراه بود و محفلت سے نمودند درین سال هایدن خال عبید مظفر حسین شیرین
 سلطان حسین میرزا سکه بن بهرام میرزا سکه ابن شاه اسمعیل مغوی را بجبهه شاهراده عالمه عالمیان سلطان خرم نو جنگار
 فرسوده پنجاه هزار روپیه نقد بود اسکی جنس بریم سابق از ساله اشتمد بیادت پناه مرسته خان موافق خجزاری دولت
 و خجزار سوار جاگیر خجزار فرمودند اسلام خان صاحب صوبه جنگا له بنصب خجزار سے ذات د سوار طند سر شکر و دید چون
 کر و عرض رسید که هم دکن بشکر سے که همراه شاهراده پرورد قین یافتت بخشش سے شود و ضیاداران دکن لشکر با فراجم
 آورده با حقتاد عبید اختر و یامی خدمت واد مارا فشرده قدم جرات و سبے با سکه پیش نهاد دم از استقلال و دستگیر
 نیز شد خجنان را باره دوازده هزار سوار دیگر یکو یک و ده شاهراده عقین فرمودند بر آتم اقبال امر حکم شد که نزد عبید اختر
 مشافقت از جمله دوازده هزار سوار که استیصال بلانا سے مقور را د مقررند چهار هزار سوار از گرفته در نو دست اجین دستند
 در خجنان جاننده معاودت نماید و نیز حکم شد که یک ملک روپیه بر دست که همراه خواهد بود بر سر معاودت به بدیا بطلقت
 خاصه زردوز سے و دیگر شمشیر مرصع و اسب خاصه با زین مرصع و قبیل خاصه و تومان طوغ خجنان غنایت مشد و از بند
 که در سوکب منصور معاودت پذیرد و در مثل سیف خان بار پیر و صاحب سبے افوقک و سلام اشتر عرب برادر زاده مبلک عرب
 که ولایت عزیزه و دسقول در تصرف و اورد و یکو یک خجنان دستوری یافتند سلام اشتر نزد شاه عباس غنایت فرزند
 گرامے بود و در شجاعت منفرد و حسب نقدیر از شاه تو سبے خجاطر آورده باین آستان رود سے امید نهاد و لبث سے
 شراب در خجتم کار سے ساخته لباس زنده گے را باکش خمر سوخت درین تاریخ سوکب گیهان مشکوه لغیرم فکار بصوب
 بگنه با شمی حضرت فرزند و قانع سال از جلو سس ابد قرین روز یکشنبه بیست چهارم ماه ذیحجه سنه و پنزده
 هجری سے نیز غلیم بیت الشرف عمل سعادت تحویل از راسے فرمود حشیر فرزند در شکار گاه برگنه بار شے که استکی نیت
 چون جوار و سبک سے نهاده بود عثمان معاودت بستقر خلافت معلوفت و هشتند درین سال از عراق رض صاحب بود
 و واقعه نویس کابل بسام جلال رسید که ولی محمد خان والی توران خجدهت شاه عباس فرمان رده که ایران و قبا بود و
 تقصیل باین کل انگ چون دسے محمد خان را تخت دولت میر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار
 پسندیده روزگار بسر برده بداد و شوخ جبین سلوک هم را از فرود واسطه و فرسند و پشت و آخر از دین فرجاست و نحو
 از سکه که در نظامش و رعیت نهادد بست قدرت و در کابا که بر سر تروه نمودن از سببش تنگ و نیش بر گشت و در کابا
 و دل آزار سے پیش نهاده بود... و در کابا که بر سر تروه نمودن از سببش تنگ و نیش بر گشت و در کابا
 صاحب سے تو سبے اسطیاب پند و نیت و در کابا که بر سر تروه نمودن از سببش تنگ و نیش بر گشت و در کابا

در خاندان پادشاهان و امیران و بزرگان و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه
 و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه
 چند سال از امر آنکه از کبیر برود و خروج کرده بسیار از آنکه بفرستد در آورده و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه
 نیز رسید ایصال رود که بر تاق او دولت پشت داد و هر چه بود و اصلاح کار خود می اندیشید و هر چه بر عکس میداد
 چون دانست که روزگار برگشته و فلک تیر و کاره پیش گرفته تاگزیدل از ملک و دولت برگنده بخدمت در ارای ایران
 شاه برود که گر بماند او که یک شاه سلاطین پناه کاره از پیش بر دشت نیز مقدم او را اگر از آنکه دهشته خود با استقبال
 بر آمد از گرم خونی و بگونی با فراط که درین طور اوقات بخدمت پندیده و خوش ناست دقیقه فرو گذاشت نمود و بطلبها
 عاقل تر قیام فرموده و فرستاد میباشد با بلی بخواه و بیخورد در آمدن گذرمانیده و چون او از بجان سپید و سپاس تو شکر
 فرستاده او را طلبیده بود و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه
 نمود و چون رسید خود رسید بقیه سپاه در است و او جنگ نیز در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه و در آنجا که سلطان مرسل است پیوسته در آنجا بقیه
 نواسه سمرقند جنگ کرده شکست خورد و او امیر سر سپرده گذشته بقیه رسید بدت سلطنت او شش سال کشیده
 از غریب اوقات که در مجلس شش آیین بگور آمده و آنقدر وقت طاعلی احمد مهران است او در صنعت مهر کف
 از یکتایان روزگاری آنچه او بر فرود میکند طاعلی بگور آمده و آنقدر وقت طاعلی احمد مهران است او در صنعت مهر کف
 تکلیف میکرد و مرد در ریش نهاد مبارک نفس بود و در کتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
 و باین نسبت آن حضرت را سلاطین احمد انلیف فرمودند و بشیخ این سانه غریب بسبیل ایجاز و اختصار آنکه
 شیخ جمیع از توانان سرورده گفتند شهادی بر ما بل تعلیم علی میگردد این بیت میر خسرو که طبیعت
 هر قوم راست راست باشد و پیشه و قیام گامی به من نشد راست که درم بر صحت کج کلاسیه به میان خانه سرورده
 بود حضرت بجانب سلاطین از توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست و پیش آمده معروف است
 که از پدر و چون شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین کلاسیه بر گوشه سر کج نهاد و در لب این
 جان بر پشت با می نشسته بود تا شامی خصل نبود و عبادت آنها میکرد و درین وقت میز سرورده شونده شیخ
 بجانب میر متوجه شده میفرماید که هر یکی عبادت این جماعت را بکنی و این مصرع را بکنی خواند مصرع میر قوم
 راست را بی دینی و قیام گامی به میر بقیه قابل رود و بجزبان جبار سه میازده مصرع میر قوم
 راست که درم بر صحت کج کلاسیه به کلاسیه احمد مصرع شسته تمام ناکرده خود انداخته تمام شد از غریب امور که در
 صلح گشت بعد رسیدن حشر جلیست و رنجه و شرح این واقعه بسبیل ایجاز آنکه فضل جان ماک صوبه بهای بجانب
 کبر که بر کج بجا گیر او عنایت شده بود و از پیافیه شصت کرده مسافت متوجه میگردد و در پهنه شیخ تمام بخاری
 و بماند بگردد که درین آن روز بود با محبت از منصب داران میگردد اتفاقاً آنوقت نام مجرور از مردم او بود
 ایامی در و بجان دوزی ایشان بی لامیت او بجهتیک که زرنوا سخته و آنوقت میر سردار این سفران و آنوقت طلب ایام
 کشته ای که در سینه هم رسد از عمارت نماید که من تشر و ام و زرنجه و زندان از نیت باین حد و آمده ام اگر
 یا سینه بر بگردد و او را شام تا بپایان آنجا که کار من بود و بیاید و بپایان شریک دولت من و خواجده بود

آن خندان ساده لوح را بکلمات ابر فریبنازانه چیده با خود متفق ساختند و متین آنها شد که این خسرو است و هیچ کس از
سوار پیاده برگردانده فراموشی و بسیرت هر چه که بخواهد در او پخته رسانیده متوجه در وین قلعه گشت و پیش بنامی از
اضطراب با هول جان بستگام قلعه و پیش در شیارست پیردخت و محمد و لان از دروازه قلعه بیرون فرار کردند و او
با خفاش بیگانه از راه ویریکه طرف دریا بود راه او با سپروه خود یک کشتی رسانیده نزد افضل خان و آنکه گریه و بگریان
بستاقب قلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان شانه ها و شانه ها را متصرف گشته بود و پیش بر داشتند و بسیار
از بیرون قلعه شهره نوازی نیز او جمع شدند و این شهر و حیات اثر و دیگر کپور با افضل خان رسید و سلخ بنا و بیست
و خیاث بیگ بختی نیز خود را با افضل خان رسانیده صورت و احوال بیان نمودند و گفتند که این خسرو
غیبت و انجیل خان با اعتقاد اقبال بیرون تو جبهه استیصال آن گروه و خیمه القامت شد چون خبر آمدن افضل خان
بوسی رسید قلعه را یکی از خندان خود سپرد و با همی از سوار پیاده که برگردانده او را هم آمده بود و در مقدمه ادبار پیش
نهاده در کنار آب پی بر عرصه سهارت آراست و از آنجا که اقبال بر فراز و نهم بود و وقت قرین حال
قدائیان جان سپارست بانکه زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان از هم غیبت و دیگر باره قدم ادبار بیرون قلعه
شاد لیکن از اضطراب نتوانست بستگام دروازه و برج باره پر دخت و افضل خان پشته کوب بیرون قلعه
در آمد و او سر اسیمه بیرون رفته در استگم بست و تا سپهر در آن خانه زد و خورد نموده خیمه های کس را از خیم
تیر منابع ساخت و جدا از آن که عاجز نبودن شده و هم از آن او از بیم جان قرار بر فرار داده راه او را سپردند از آنجا
بر آمده افضل خان را دید و بجهت تسکین این فتنه و اطعامی تا بگردد منافی انوار افضل خان با قصاص رسانیده این
دختر متقاب یکدیگر با معجز و جلال رسید و فرمان شد که شیخ بنامی و خیاث بیگ و دیگر مسبب اران را که در
حد است شهر و قلعه قهیر نموده اند از آنجا بسرویش تر کشیده و معجز پو شانیده و از گون بر فرزندانشان در راه
درگاه سازند و در شهرهای و قصبها که هم سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری بنامر نامردان
کوتاه اندیش گردد و اعتقاد اخلاصه اکبر سے مرتضی خان به صاحب موگی پنجاب که از اعظم مالک جمهره است مختصا
یافت تلخ خان که در صوبه عثمان بود بکوست کابل سر فرار شد قبل ازین مهاجرت او درون خانخانان
بدکن فرستاده بود در ویرینولا او را سجالی دار اخلاصه گذشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
روز تا خانخانان نیز سعادت زمین بوس در یافت چون قبل ازین خط مقدم ملک دکن بدست مصن سپرده بود و
بعد از رسیدن بر پانچور در هنگامی که نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهی گری کار دانی
بود سلطان پرویز را با لشکر که آن بیالاکهاست بر آورد و از بسے اتفاقی سرداران و لفاق امیر او اختلاف رایها
نامو اب سر رشته تدبیر از دست داد و کار بجای کشید که حضرت خلد مردم را آشفته عالی و اسیمه سر گردانید
و هپ و شتر بسیار سقط شد و از قضاے آسمانی باران بیوقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و باران
خیم جان که از لاغری و زبونی دم خیز شده حرکت نمی یارستند کرد بر تا اندر ناگزید با مختان نشان تبر و خیم
که لائق سگان این درگاه نبود کرده بر بان پور طاعت نمودند با هم چون نقش پشست لشکر با حجاب
بهردان پور آمد و تو امان حمل بر نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بهرگاه و لامر و غیره بنامی خود را از میان

شکر مخصوص فاخته ن نوشت که آنچو شکر خندان با نماند این خدمت است که در این روزگار گزشت او را در نگاه
 فرموده این نو اختر و برده گشته خود را بخدمت خمیر دکن مقرر باین فرمود و سی هزار سوار سوار نمود و بنگ این در وی مقرر شد
 سپاس اقبال بود از قون قشایه شاهی در عرض خود سوال تمام ملک بادشاهی و اگر در تصرف غنیمت مستخلص ساخته و قلمها
 بدست آورده ضبط و منق سمرقند و لایق بیجا پوزر بنگ در تصرف عادلی غنیمت غنیمت ملک بحر و سه سازد و اگر
 این خدمت را در صورت مذکور منق شایسته تدریج از سعادت کوشش بحر و مودود و در وی خود را به بندهای درگاه نماند چون
 این عرض و پشت غانجهان بر من جایون رسیدند هر درسی آن لشکر با نماند غنیمت یافت و غانجهان را بر نگاه و امان
 طلب فرمودند درین تاریخ پیش بلوی شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم با صبیح نظر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا سپه
 صفوی آر استگی یافت حضرت شاهنشاهی با جهان جوان نشاط و کامرانی بیژان شاهزاده عالی مقدار تشریف برد و مجلس
 این پیش ترتیب فرمودند و با کتره از امران خدمت عنایت شد چون مهم دکن از بی و حقایق امر و حقایق غانجهان و در عقد
 توقف امان و حاکم اقبال جمال تاج به بران پور معاف و درت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدان خوب بخت نمود
 خان عالم فریدون خان برلاس جیوسف خان و در حسین خان تگری و علیخان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصب داران
 ترتیب ده هزار سوار موجود بنگ و مقرر گشت و سیای این دو هزار احدی که مجموع ده هزار سوار باشد همراهی این
 شد و سی لک و بیست هزار با چند طبقه میل همراه ساخته و خدمت فاعزه با کتر شمشیر مرصع و سپ و خیل خاصه و پنج لک و بیست و سه
 بجان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم سازی خان اعظم روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف بشاه شکار نوچه فرمود
 اتفاقا چو رسد در اثنای شکار انوپ راهی که از خدشکاران نزدیک بود بر رفتی میرسد که زخم چند بران گشته بود و کمان و تیر
 گزیده تصد زدن آنها میکنند تقاراد و حوالی در وقت گاو نخی نیم خورده بقرش در سه آید تقاراد این حال شیر سه در رفیت
 کلانی و تاوری غنیمت آلود از میان تنه چند که دران حوالی بود بر خاسته روان همیشه و با آنگه و گگرمی روزیش فانه بود
 چون ذوق آنحضرت را بشکار شیر رسید بمنت که در چه مرتبه نیست خود با چند سه که همراه داشت شیر را قبل کرد و کس بجهت خبر
 کردن میفرستد و چون این خبر بر من بادشاه فیل بند شیر شکار میرسد جلوزیر متوجه آنصوب بیگر دندوران وقت شاهزاده
 و الا قدر در آمد کس و اعتماد رای و حیات خان و دو سه کس دیگر که در سوکب اقبال سعادت پذیر بودند با جمله شیر در سه
 در رفتی گشته بنظر در می آید اده کردند که بز پشت سپ بندوق اندازند چون اسپ شوخی میکرد و یکجا قرار میگرفت ناگزیر پناه
 شد قلمگ را سر بر دست ساخته اندیشه کرد لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا تی تیر و دم انداختند شیر از جاسه خود بر خاست
 حله که دو بی شکری را که شایه بدست در برابر او استاده بود زخم زده بجای خود رفت و نشست و باز بندوق را که
 بر سه پای نهاد و الا بی راهی سپای استخرا گزیده گشته بود بجهت سپه و کمر و کت و جوار و دست و دست شاهزاده عالی
 سلطان خرم بیات سپ آنحضرت که جاسه و بسته با ندن خاما استاده بود و در اداس نه بود که بداد عقب آنحضرت شیر
 غنیمت آلود بر خاست حضرت شاهنشاهی فی الفور باشد را زیر کرد و تیر قلمگ از حوالی دهن و دندان او گزشت و بعد از
 قلمگ آتش آرزو با غنیمت و غنیمت نوشد و بعد که تیر یک استاده بود بوقد اب حله او نیاورده بر هم خورد و ند و آنحضرت در وقت
 پشت و پهلو مردم کید و قدم عقب رفته اعتماد ند و میسر بود که دو سه کس از آنها با جرسینه من نهاده گذشتند و بعد چهار کمان
 آردلی باز خورد و رایت ساخته استاده اند و بی وقت شیر بر روی کرد طرف دستپ بود و نه تصد شود انوپ راهی سپای ساگد گشته

بیشتر متوجه گشت و شیر از زیر پهنای او برگشت و از نوپ را می چوبی که در دست داشت دو بار زد و گشت بر سر شیر فرود که گفت
 او را بر زمین انداخته هر دو دستش بدین گرفته شروع در غامزیدن کرد و لیکن آن چوب را انگشتر چندی که دست داشت گمانا
 که دستهای او از کار برود و او پوسه در میان هر دو دست شیر پشته افتاده بود و یکدست بالایی پایش ممالک کرد
 درین وقت شاهزادگان شیر دل شیر همکار شیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد و قطار دست او پوسه
 بنظر مبارک ایشان دوسه آمد احتیاط بکار برد و شیر را دور تر از دست می اندازند از راه اسب هم زخمی نپرساند و
 حیات خان چند چوبی بر سر او میزند و نوپ را می پلوی غلطیده بر در زانو می ایستد و سینه نوپ را سه
 تیر تاسیب باطن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر طعم کرده
 بر سر او فرود آورد چون روی برگردانید تیغ دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم غیر بریده شد و پوست او پوسه
 او که بر چشم شمشیر پشته شده بود بالایی چشمهای او افتاد درین وقت صالح نام چرخ می مضطربانه که چون تازیک شده بود کوهی
 بشیر بر فرود شیر یک طها نچه او را بر انداخت افتادن و جان دادن کی بود دیگر مرز و خاندان اطراف رسیده کارش تمام رفتند
 نوپ را سه بختاب اتی را می سنگدلین افتاده منصب سرفرازی یافت معان این نالی یکی از شتران خانه خود که در شب با
 همراهی دارند دست و قوی ایکل بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیکه گاورا بر و بسند میل دو و سن بوزن
 هندوستان بود بر داشت روانه شد فرمودند که یک نیکه گاو و دیگر بالاسه آن چهار بنده توتو منت بر داشت بعد از
 حکم کردند چون راست پایستد بر بالایی آنها بگذرند با نیکه هر پنج را گرفته روانه شدند و یقین که از پنجاه من فرود نر بود
 که با نقد من بوزن خراسان باشد و قانع سال ششم از جلوس جاوید طبر است در ششم ماه محرم هزار بیست
 هجرتی چون نوز و جهان افزوز آراستگی یافت در جشن شرف یادگار سلطان ایلچی دار اسه اینان که پادشاه
 تفریت حضرت عرش استانی در سائیدن تهنیت جلوس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گذشت و سوغات
 که شاه عباس فرستاده بود از اسپان بچاقی و اتمش نفیس و انواع سخت بنظر اشرف گزیدند نعمت لائق و سی هزار
 روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد با ایلچی مذکور لطف فرمودند سوار مکتوب شاه درین اقبال نامه مرقوم گشت
 سوار مکتوب شاه تار شحات صاحب نفیس ربانی و نظرات تمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و خیر
 باشد همیشه گلشن سلطنت و جهان بینی و چمن نارا بهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید نزلت باد شاه کیوان
 و کار شهر بار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهان گیر کشورگشا خسرو سکندر فکوه دار الواسع ذنوبین با گاه ذنبت و اقبال
 سر میا تقیم دولت و اجلال تر بهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی جبهه نشای جمال جهان بینی
 رموز اسمعانی زیور جوده نیش و بینش فرست کتاب آفرینش مجبوره کالات انسانی مراتب تلباسیذ انی بلند می
 هست بلند و ... در اسه ... انبند آتیب فلک اقتدار سایه عالمنه آفریدگار جم به انجم سپاه فلک آگاه خورشید
 عالم ادب با جهانیت انکی و چشمه سار بهت و مقابله سر سبز بوده ساحت قدس مساحتش از آسمین خشک سال عین الکمال
 محروس باو حقیقت شوق محبت و کسبیت نعت و سعادت شریک پذیر نیست مضر حد ظم را آن زبان بنیوه که در از عنق گوید
 اگر چاره صورت بعد مسافت باغ و ریاضت کب مقصود گردیده اما قبل بهت و ال انست نسبت موی و قرب باطنی بهت
 سبب احدت ذالی این نیاز ست در نچه ذوالجلال آن منهای سلسال است و انبال اینست تحقیق پوسته بعد مکتوب

دو سده صوری سبانی بالغ قرب بناسی و دوماں روحانی کاتبه رود در کتب است و ازین جهت که طلال برایتی خاطر نور رشید
شال منشته کس پذیر حال آن نظر کمال است و همواره مشام باین بروایح کواخ غلت و وادون کعبه شهاب کیم بهمت و اتحاد
سفر گشته بو انت روحانی و مواجالت با و دست زنگ و اسه خاطر دوستی و دست سینه آملشیم بجمال تو را آسوده دم
معمون و صالحیت که در پی غم بجز نیش نیست با المنة صد تقیسه و تقدس که نهال بارز و سه و بوستان حقیقی به شرف مراد با
شده و شاد و مقصود که سالها در بر و ده فنا مستور بود و تبرع و ایتهال از بارگاه و اجب متعال جلوه گیسے آن مسامت
میشد حسن و جوی از جمله طیب بطور در آمد پر تو جمال بر سات آال خسته آل منتظران انداخته بر فراخت جلیون و بسوی
سلطنت اید محزون هم آغوش کن ازین آجا و شاسه و زینت افزای سر به شایه شایه ای گرده لو بسنه جهان کشای
علافت و شریا جسه و چتر فلک نرسای سعادت و جهاندار سے آن رفعت بخش اشرف و رنگ و عهدده کشای و انش
فرهنگ نخل سعادت و حضرت بر مفارقی تالیان اندخت امید که همین مراد بخش جلوس سیمت بانوس آن خسته طالع بر
بخت زنده کج و فرازنده حقت را بر کجمان سهارک و میمون و فرزند با یون گردانید همیشه اسباب سلطنت
و جهان باسنی و مویات حشمت و کامرانی در تراز و تقاضای دارا و آئین و داد و روش اتحاد که بین الایار
والا جواد انصاف و یافت و پنازگی میان این نخل محبت گزین و آن سعادت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون
شده جلوس آن پانشین مسنگور کاسی و وارث افسر صاحبقران سلطه بدین دیار رسیدگی از عمران دریم سعادت بر سبیل
تعمیل تعیین شده بهر اسم تمینت اقدام نماید لیکن چون هم آذری با بجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تا خاطر هر آئین از
حکات ولایت مذکور بر جمع شده مریحیت بستر سلطنت میسر شود و در لوازم این امر خیر تقصیر واقع شده هر چند رسوم و آداب
ظا هر سه ترو ارباب و اشرف و پیش خندان اعتبار سے نداد و اسطی آن بالکلیه بسبب ظاهر در نظر و امر که قطع نظر ایشان
جز اسور ظا هر سه نیست مگر ارباب دوستی است لایزم درین ایام خسته فرجام مین تو به عدم محک احترام حکات ولایت از
دست رفته بر حسب دعای اجاب سورت یافت و بالکلیه از ان طرف خاطر مگشته بر سلطنته آفتابان که مفر سلطنت است نزول
واقع شد امارت شکار کامل الا خلاص اصح الا اتفاق کمال الیون یادگار خطی را که اباحن بعد از زمره بندگان کجبت و سونیان سفاکیت این
دودار است و از درگاه سعیدی که بعد از دریاقت سعادت که کوشش تسلیم داوران شرف تقییل خلیفه ساطع حضرت و داد کولوم پیش روی
رضت مریحیت با تبار سرت آثار سلامتی ذلت ملائک سعادت و حمت ذات فرج و بلج فور شیدا به تاج بهمت او را خاطر نخل غیر خوار
گرد و مرو آنگه پیکسته و دو محبت و دود مور سه و کتبیه و حدیقه غلت و اتحاد مور سه و معنوسه را که بار و ای انما
سوالات و اجراسه به اول مضامین غایت نصرت و نصرت پذیرفته از نشو و نمانند ختمه بار سال رسا کل که مجاست و حاشی
است محرک ساسد یگانگی و رافع تا که بیگانه بود و پاشنده بر و ابط معنوسه را با ایملاف صوری متفق ساخته بار جان
انجام حاتم مسنون شند حق سبحانه و تعالی آن زبده خاندان بقاء و جلال و علا سعادت و دمان ایست و اقبال را با تکیه
غیب لیب و نور دارا و از دقایق تا الا نکر که زبده لا ما عانت افحق احادیث و پندار است کابل را درین هنگام هم از فرجام
که خاندوران با سزان سپاه در تمون تمکید او مدد و بلا شت نوقف و پشت و سطر الملک بخش با ملازنان خود و سعادت
از بنده بای درگاه در کابل بود اعدا به شحال فرست مضمون شمرده با سوار و پیاده بسیار خود را بعد و کابل رسانید و
باز از قوت و قدرت خویش شهر را که چون بند کرده برقع شورش مخالفان بر خاسته چون مخالفان چند توب شد و از

اطراف کچھ پرو بازار میں آمد نظر ملک تاب معاہدہ کیا اور وہ خود راہروں چاراندہ تھے و کابل بیان پائی بہت اشتہار
 ایشیا میں پام و سراسی خویش آن تھنڈولان قیرہ بخت راہ تیر و ملک گرفتہ جمع کثیر راہ قتل رہ سائیدند ، افسانہ ان
 محل بلخی ادہ از ہول جان ہنن او بار مطوف دہشتہ زمین اقبال بنے زوال حضرت شاہنشاہ سے تریب یک حد
 کس غلبہ تیغ انجام شد تا دوست سپہ گیرانیدہ از ان ملک جان ہنگ پاہرون بردند تا دہلی ساری در لہو گلو بود
 چون این خبر وحشت اثر ہوئے رسید بہرعت ہرچہ فائز سہ سافت ہنودہ اطوار و زبشہر ہوئے : بقا تب آن مقام
 شہادت د چون فاصلہ بسیار شد و بود کار سے شہادت حلف عنان نمود مقارن این حال قلیج خان از لاہور
 ادہ سادات زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل دستیار از اہل و ضبط انخاستان تعیین فرمود و صوبہ
 پنجاب را تبیول مرتضی خان جنایت نمودند جاگیر خان خانان و اولادش در سرکار متوجہ کابل و قیرہ متوجہ
 مقرر گشت کہ خود بحال جاگیر شہادتہ سردان و سائر مفسدان آن حدود را تہیہ ملیک نمودہ و بیخ و ریشہ آنھما
 بر اندازد و ذکر خو استگاری صبیہ ہمتا والد ولہ از قتل کہ درینولا بلوایع تقدیر بر تو ہووہ اقلہ فوج
 نورجان بیگم ہست اگر شہنشاہ و بسطہ قوم ظلم بر الخ - تم گروہ و دفتر بار ابا بد پر و ہفت تا گزیر مجلی از کارنا ہما سے
 آسمانی وزیر گما سے فکلی بر صحرار و زکار یادگار سے گزار دادل ایشان در جبال کماح عیقلے بیگ شیرا گھن
 بود ہرچہ سوسے الیہ در جنگا کشتہ گشت پیدان و مردم قلب الدین خان ایشان را روانہ کرد کہ معنی نمودند
 حضرت شاہنشاہ سے از آواز سے ککشتن قلب الدین خان دہشتہ بیگم را بر فیہ سلطانہ بیگم کوچ حضرت عرش
 ایشیائی سپردند کہ در دولت خانہ ایشان سے بود ہا شد چون ظلم تقدیر برین رفتہ بود کہ حد جہان با نوحی نامان
 گرد رہے در شہن نور و زشتکار نظر کیا انر شدہ در سلگ مردم محترم داخل ساختند و تعلق نام بہم سپید
 روز بروز پای عزت ایشان ارتقا حاصل ہذا یہ منت تخت نور محل لقب ساختند میں از چند سے خطاب نورجان بیگم
 و ہمت نمودند و اعتماد الدولہ منصب و کالت و ابو الحسن برادر گلخان بیگم بہ خطاب اعتقاد خان و خدمت خان سانی
 سرزاد گشتند رفتہ رفتہ ہر تہہ رسید کہ ہر رقیق و ترقی سمات سلطنت با اختیار ایشان شد و ورا تو آخر خود و در سک
 ہم نام ایشان داخل شد و بیخرا از نگہ در خطبہ نام ایشان خواہد شد و دیگر انچہ لوایم سلطنت بود بفضل آمد و ازان
 نگہ نیکو صفات و از سائندہ علیہ اہ فتح بسیار بخلق ہمد رسید و خیر او غائب بر شہر بود و درین و لا عبادہ کما
 بصاحب صوبہ گے ولایت گجرات فرق عمدت بر فراخت و چار لک روپیہ بعبیت ساہان سپاد و تہیہ لشکر سے
 کہ لک ، اوقین شدہ عنایت نمودند بجاسے اورا جب با سولہ داری لشکر ، از امر قزاقی یافت و درین گایم
 یکے از نظامان بادشاہ کہ در فن قائم ہندی و نجار سے بی ہمتاست کارنامہ ساز صنعت خویش نظر ہایون در آورد
 کہ چہ کل بین اہل دانش و پیشہ مثل آن در سچ از منہ مشاہدہ کردہ و سچ گوشتے مانند آن و نیز یک آن
 نشیدہ با بجلہ در پوست فنوستے چار مجلس از مایج ترا کشیدہ و ترتیب دادہ اول مجلس از کشتی گیرانست
 کہ دو کس با ہم کشتی بیگیرند و یکی نیزہ بہرست گرفتہ ہستادہ و دیگری سنگ بر سنی کہ در دست دارد و دیگری دستا بہ زمین ترا کشیدہ ہستادہ
 او چوئی و کمانی و ظرنی تہیہ کردہ ہست مجلس دوم منقہ ساختہ و بر بالای آن شامیانہ ترتیب دادہ و صاحب وقتی بر تخت نشاندہ
 بر بالای یادگیر نہادہ و کبیر پیشہ اولیایان و بیخ نظر از مدہ شکاران در گرد و پیش او ہستادہ و دستہ

بران تخت سایه انداخته مجلس صومعه کجاست بر میان با هیئت چوبی استاده کرده و سه خطاب برین چوب هیئت در میان استاده
 بر بالای آن پای می است خود را از پس سر برست چپ گرفته و بر بازی استاده بنوی را بر سر چوب کرده و شخصی دهن
 در گردن انداخته می نوازند و دیگری استاده و چشم بر ریسمان باز دارند و پنج کس دیگر استاده تا شانی اند و از این
 پنج کس یکی چوب در دست دارد و مجلس چهارم درختی است در در آن درخت صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر بهای آن
 نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و از وقایع تعیین نمودن عهدا صد خان به سار
 فیروز جنگ است از گمراهات بره ناسک ترک بولایت دکن لاجرم راه بس کجوا به که از حد شکاران استمدان حضرت شکر
 بهشتیانی بود بنگ خان مذکور دستور می یافت که از تهور و جلا و متبلی وقت خبردار باشد و خطاب را بجلی و عنایت نفاذ
 بلند پایگی بنشیند ز تهور که از اعظم تلاح هندوستان است بشمارایه لطف نمودند و اسپ فیل و خلعت داده و خدمت
 فرمودند به پنج لک روپیة خزانة بهمت خراج لشکری که همراه عبادت خان تعیین شده بصوب و پانچوین و شیخ انبیا نزد
 خان بنظر لوا مرسول گشت و در میوزلا در موضع سمو که از شکارگاههای حوالی اکبر آباد است حکم گرفته شد و خلفه
 صیغه را سر پرده پاکشیده آهوا پار از آنده بیان آن در آورند تا هفت روز با اهل محل نشاء و تمکد خوش وقت
 بودند و نهند و چنده آهوا از نواده شکار شد شصت و چهل و یک آهوزنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد
 بیخچ پور فرستاده اند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار باشند و قریب یکصد آهوا را حلقهای
 نقره و بر مینی انداختند در همان صحرا آزاد ساختند و تمه که به تیر و تفنگ زده بودند با مراد سائر بنده های درگاه خدمت
 فرمودند چون بعضی رسید که از امرای سرحد بعضی اسور که با ایشان مناسبتی ندارد و بعل می آرند فرمان شد که بعد ازین
 پیرامون اموری که مخصوص سلاطین است گردند اول اکبر در جبر و کشتنند و فیل جنگ بندگانند و در سیاستها آدمی را
 کور کنند و گوش و بینی ببرند و نماز آن خود را خطاب ندهند و بنده های بادشاهی را کور کنند و تسلیم نفرایند و هنگام بر آمدن
 نفاذ و نوازند و هر گاه اسپ و فیل بلایان بادشاهی و نوکران خود بدهند جلو و جنگ بر دوش نهاد و تسلیم نکرند
 و بند با سه بادشاهی را پیاده در جلو خود ببرند و پنجه یا نمانویسند هر بر و سه کاغذ کنند و قانع سال حاکم
 از جلوس ابدترین روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یکم هجری سے تحویل عمل شد درین جشن
 شد و بی اورنگ که در از یکجیند و قرین ششمار دارد و از عهد با سه آن دولت بود بقدر سی استان آمده
 زمین بوس در یافت و مختارن این حال عرضه داشت اسلام خان شتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرد بوم از
 لوث افغان رسید اکنون مجلسی از خصوصیات جنگ که بهت شادانی سخن برتنده گلک بیان ساختند هر سه در مجلس
 و جنگار ملکی است وسیع از اکلم دوم طول آن از بندر بانگام تا کده سه چهار صد و پنجاه کرده و عرض از کوهستان
 شانی تا سرکار ملان و بیست و بیست کرده جمع آن شخصیت شصت کرد و ام است که یک کرد و پنجاه لک روپیة
 باشد و زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نواره جنگی
 و توپخانه و غیره داشته اند و از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آنلک در تصرف انخان در آمده بعد از سلیم خان
 سلیمان کرراست و در تصرف و بیست و چون بخت سلطنت در بابانی بملوس جهان فروز حضرت عرش آشنایانی
 آید نمی یانت عساکر اقبالی بتغیر آن لک تعیین شده امر سے عظم در تها زد و و تماشای کرده و افغانان را ستان

ساختند لیکن طیلی از افغانان در سرحد پاکستان ملک انده بود و در عهد آنها حاکمان بود در عهد دولت حضرت عرفی
 ایشیانی انار شد بر پادشاه او را کرد با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد مخصوص در ایام حکومت راجا پاشا که جنگها بسیار
 گردید و استیصال او میسر نشد و ریو لا که اسلام خان به صاحب موگی جنگا سرفرازی یافت نومی بسرداری شجاعت خان
 ترتیب داد و بر سر عثمان تعیین فرمود و اکثر امرای نامی مثل کشورخان پسر قطب الدین خان کو که در اختیار سلطان سید آدم دارد
 شیخ آچمد معتقد خان پسران مظلم خان اهتمام خان و دیگر بندگان با کمک او مقرر گشتند و چون بعد در منطقه او رسید منت
 رسول زبان دان و سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خود پسند ریونی فرمودند چون بخار نوبت و خرد در کاخ
 درخش با گرفته بود و اندیشهای نامعرب و انکار و در از حساب پیش نهاد خاطر ساخته خویش را بیوده رهنه میداشت
 سیواب انکلات فرموده در کنار آن که جمله و دلدل داشت عزم مبارزت بزم کرده عزم نه بر آورست و دو لشکر
 از دستخ این جرات و تنور بیاید پوشیده آماده قتال و جدا گشته چون خبر عثمان رسید که بهادران زخمی و کشته
 است پیش نهاد و شهادت گزارانند او نیز بترتیب موقوف او بار و داشته و بیاید آمد و هر فوج با فوج مقابل خود کرم گیرا
 بهادر و سفاک پر و اختنند عثمان فیصل مست جنگی که اعتقاد قومی خود میداشت پیش انداخته بر فوج هر اول می تازد
 و سید آدم با رجه و شیخ آچمد به اظهار با بختی پای همت افشرده جان نثار میکرد و در شمار خان سردار فوج بر افتاد
 نیز او تنور و جلالت داده بسعادت شهادت میرسد و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار میکردند و همچنین کشورخان
 سردار فوج بر افتاد نیز مردان کارزار کرده بوالا پای شهادت فاکر میشو و اگر بسیاری از مخالفان به سرانجام مصلحت خون
 چشم گشته بر خاک ملاک افتاد بود و چون چندی از سران سپاه در راه انخلاص جان نثار شده آن تنور بی باکی از کشته
 خود حساب بر گرفته بخت نام فیصل مست را پیش و داشته خود بر فوج هر اول می تازد و چون بسیار فریب و دهنن بود و درین
 بر فیصل هماری دار سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر فتنه پای همت افشرده و او مردی
 جان نثاری داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمی شدند از کار آمدند و چون فیصل مذکور در شجاعت خان
 رسید آن برق دشمن سوز بر جبهه فیصل زد و بعد از آن دست یقین و شمشیر برده و در زخمی و بر پی بر چهره فیصل میزند نگاه
 بعد هر کشید و بعد هر چه رساند فیصل از غایت سستی و دلالتی غضب آورد قدم پیش نهاد و شجاعت خان را با اسب زیر
 میکند و آن شیردل فیصل انگن مانند برق لامع از اسب جدا شده رهنه است بر بخت جلو و از شمشیر و دوستی بر اسب
 فیصل میزند و فیصل از ضرب آن زخم بر او در می آید و شجاعت خان بدست تیری جلوه در فینان را از درازگیل جذب میکند
 و بعد هر زخم دیگر جسد طوم فیصل میزند فیصل ازین زخم فریاد کنان بر میگردد و قدمی چند رفته می افتد اسب شجاعت خان
 بنا آتیب و از آرد بر میخورد و شجاعت خان سوار میشود و سلطان این حال مخالفان فینا دید بر جلوه شجاعت خان میداند
 و سلطان را با اسب بر سر می کشد شجاعت خان نفره کشیده سلطان را خبر و از سر می سازد و میگوید که مردان با اسب
 که من زنده ام چسبه که در گرد پیش علم بودند دست به تیر شمشیر برده زنها سے کار به بقعا میرسانند و سلطان
 را سوای سے سازند درین وقت جنگ که اکثر سے از سران سپاه جان نثار شده بقیه بسیف زخمهای سنگین است
 از کار برداشته مستقر بطرف عقبی بود و در آنجا پادشاه جوان بخت جلوه در آمد و تعلق از غضب به پیشانی آن زخمی
 رسید و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که این زخم جان بر نیست سعید انار سخی شجاعت

که با یک تریب تحریر می نمود چون آنکه صف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمودن عثمان او با سلطوت
 و اقتدار نیم جان خود راه بجای رسانید و عساکر منصور را لشکر گاه قناب کرده عثمان باز کشید و چون رو پیر از شب
 شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و همسر پسر او خاک و بار بر فرق روزگار خود چینه خیزد و بجای راه بر جانده در
 دل شب با دل سیاه تر از شب جدا آن باطل سینه را بر داشته بگردد و شتابان قتل اولان لشکر فیر و ذی اثر این
 ساختن آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند و در آنجا آن صلاح در قناب دیدند لیکن بجهت تر و دو ماندگی و
 تمیز و کفین مقتولان و تیار جرحان در آن روز قناب در همه وقت قناب و از اتفاقات حسنه معتقد خان
 که در آخر روز پنجاب لشکر خانی سر گذار گشته و عبد السلام پسر ختم خان و دیگر بنده اسب سوار و چهار صد گاو
 تازه زور درین وقت رسیدند و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته بتقاب آن گروه شجاعت و
 چون وسط برادر عثمان از حریم شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته کس نزد خود
 فرستاد و پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گران و جو و سبکبار
 گشت و حق خانی شر او را ازین بند با کفایت کرد و همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدد خلاص
 بزندگی در گاه را سربا به سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدرسی استخوان نهاده فیلان عثمان ما بر رسم
 پیشکش می گذاریم شجاعت خان و معتقد خان در گیرند با دلا ساسی آنها نمونه قول دادند روز دیگر و بی
 برادر عثمان همسر پسر او با دیگر برادران و خویشان آمد و شجاعت خان را دیدند چنانچه در نزد شیخ فیلی بر رسم
 پیشکش آوردند و شجاعت خان تأمیر و با همراه گرفته در جهانگیر با سلام خان پوست و چون در آنکه آباد نوین
 غنچ بساج امپار رسید اسلام خان را بنصب پیشش هزاری جتاز سانه شجاعت خان و سایر بنده که در سبب حال عثمان
 حدود تیر و ات پسندیده شد بود و در با طرز از نصب سر گذار گشته و شجاعت خان پنجاب بر رسم زمان اختصاص یافت
 و از سوان رخ رفتن عبد الله خان است انجرات بکن و بناگامی مراجعت نمودن و شرح این عمل نگردد ای جهانگشا
 چنین تقاضا فرمود که راجه بنسنگه خان جوان و امیر الامرا میرزا ارستم باشکر بر بان پور از راه برادر بکن در آید
 و عبد الله خان و خان عالم و علی مردان و یوسف خان و اجرا به اسس باشکر گزیت از راه ناسک ترک
 متوجه قنچ کن گردید و از آنجا که خبر گرفته بنام شیخ سعید از و جانب غنیم را بیان کرد و این همه خبر غنیم
 غنیم شناس شود عبد الله خان چون از کردیوه گذشته بک غنیم را آید و هزار سوار موجود دستم خوش اسپار آستانه
 از غایت غرور و سخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در دنیا ورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده که
 به استیصال منافقان گشته و چون خبر از جانب او توهم ظلم و اذیت تمام لشکر و مردم کاری خود را با شجاعت
 و بان بسیار بتقابل عبد الله خان فرستاده زور بر دور لشکر گشته برگی کری میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند و
 این لشکر بدولت آباد نزدیک تر میشد جمیع غنیم همیشه و غیر از او بی شک بیترستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و غنیم هر روز
 قومی تر میگشت و در آنجا آن صلاح در آن دیده شد عطف عثمان نمونه با احمد آباد و بدرفت کار از اولون دیگر پیش گرفت و این
 زبانی دولت آباد گشته و درین راه غنیم سجد می آمد و هر قبیله با فوج مقابل خود زور و زور بود علیردان با او در قرار بر گشتن خود
 با فوج مقابل خویش مبارزه نمود و از حرکت او گلا و زور و پیشه با لشکر بر زمین آمد و امیر غنیم گشت بر کمان در بار و آستانه تر و حشیر

بد اختر میروند اور در مملکت دولت آباد و محروس و پشت و جراح بحبت علاج او گماشت بعد از چند روز بهان زخمها و دلیت
 حیات سپردن این حرف از و مشهور است که شخصی بتقریب گفته که فتح آسمانیت بهاد و رواب داد که الحق فتح آسمانیت
 است و اسیدان از راست و ذوالفقار بیک نیز بیان فرود جان نثار شد چون لشکر ولایت بکلان و دگر مخالفان از سر
 خود عثمان او با مطعون داشتند و بعد از آنکه بر کجرات رفت و فرج دیگر که از راه برار سے آمد این حرف محسوس
 استملع نموده آنها نیز بر کشته در عادل آباد سجدت شانه براده پیوستند نفس الامر اینکه اگر این دو فرج و نه است و نه نیست
 قدم پیش سے نهادند کار بر حق مراد دولت خواهد آن صورت سے نیست هیچ شک نبود چون این خبر در کبریا و مسیح علی
 رسید خاطر شرف بشورش و آشوب گرامید و اشتیاق آن مهم منحصر در زستان خان خانان و انسته او را با خواج
 ابو الحسن مرض فرود در فعال این حال خبر فوت آمدن خان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و در اقم حرف
 تاریخ فوت او صد صفت تراست خان به پسر یافت عرض اشرف رسانید پسندیده افتاد و مقارن این حال خبر فوت
 میرزا قازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تهنه است و حال میرزا جانی و حال حضرت عرش آستان منصف قوم
 گشته و میرزا قازی را حضرت نایب تباری ربیت فرموده و تهنه به دستور ساین خاست کرده حکومت تهنه را مستغلا
 عایت نمودند و ملک تهنه بارو حاصل تهنه سے آنچه سو اسے جاگیر در انعام رحمت شده و تهنه بارو بود سلوک را با تهنه
 بعنوان پسندیده کرده خود را بنیکتار سے علم ساحت حران نیک نهاد قابل استعد بود و با اهل خن و مردم صاحب طبع
 صحت میداشت و خود نیز سوزان بود و شایسته تهنه سے تخلص میکرد و لیکن شیفته تهنه گشته جان خود را
 برسد آن باخت بعد از زینت ار ابول بل اوز یک بختاب بهاد و فعالی و حکومت تهنه بارو فرق عزت بر افراخت در تهنه
 جشن عروسے شانه زاده والا شکوه سلطان خرم با صبیبه قدسیه اخفا و خان سپه اتقاد الد و لینه عقد گشت و شانه زاده
 جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی خدمت پدید و الا قدر گذرانیدند و بحبت بگیان و پرو گیان
 سیر ادق محنت قرار سے لایق چنانچه رسم صحت کشید با مر اسے عظام خلعتها سے فاخر لطف فرمودند میرزا ار ستم
 صفوسے را بگو صمت ملک تهنه سر بلند سے بخشیده موافق منصب پنجر اسے ذات و سوار دوران صوبه جاگیر تهنه
 و مقر گشت که میر عبدالرزاق معوسے بحال هموره تهنه را از قرار هست و بود حج بسته بجایگز میرزا و توالج او خواه و همد
 درین هنگام خاطر قدس و خاطر شایسته شکار رخت فرموده و دوران حین خبر فوت سلیمان سلطان بگیم رسید و خاطر
 حق شناس از سنج این واقع مولی و مخزون گشت و الله ایشان بگیم صبیبه قدسیه حضرت فرود و سن مکانه
 است اندر آنکه بر تهنه و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواج زاده سے نقش بندیه است بگیم جمیع فرمایا که سپه رایه
 عصمت زبید آر استملی و اشتیاق مساحد و بصیبت عالی بود و گایه مصر سے و اچانما بتی میفرمودند و تهنه تخلص
 میکردند و این بیت از ایشان است و صیبت کاکلت را من زمستی رشقه جان گفته ام + است بودم زین سبب
 حونه پریشان گفته ام به داکشان از زو جات حضرت عرش آستان بودند و قاتل سال هشتم آچان
 ابد قرین شب چشینه صیبت و هشتم شهر محرم سال هزار و سیست و دو و شصت نوروز عالم افزوز آر استملی بافت بگیم
 سپه اسلام خان از نیکگاه آمد و بدولت زمین بوس سرافراز کردید و بجهت از بودم بلکه در جنگ گرفتار شده بودند
 همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها بیکو در جنگ است میوه سنی چند بپورست و از سه جلوه کرده از حیوانات

پرسه و بگرسته هر چه بدست افتد بخورند و هیچ جا نماند او سے از دست کونا علامی ندارد و خواهر خود را که از او دیگر باشد
میگیرند و قدرت میکنند چهره آنها بفراتفاق ششیه است بعد آنها بزبان ابل ثبوت نزدیکیست بدشوی کفلی ماند و دین
و آنگین درستی ندارد از غرائب امور جنت شدن یوز است با ما و در چه آوردن در محمود و حضرت عرش است
در غفران جوانی و دولت بیزد و شکار آن توجیه مفرط است و تریب هزار یوز در سر کار آن حضرت فراموش آمد و بود بسیار
خواب آن آن بود که با هم جنت شده و بچه بیارند هر چند توجیه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر ماده را فکاده بر آورد و در باغ
گذاشتند که بطور خود سپردن کار کنند و جنت شوند صورت نه نیست در عهد دولت حضرت شاهنشاهیست یوز نر
فکاده گنجینه خود را بیوز ماده رسانیده جنت شد و بعد از دو نیم ماه مسته بجز زانید و کلان شدند در اوراق سابق تر زده
کفک میان گشته که درین دولت شیر به قید و زنجیر کله کله در میان مردم میگردد و نه ضرر آنها ب مردم میرسد نه وحشت
و غضب بر طبیعت آنها مستولیست بحسب اتفاق ماده شیر سے آب تنی شدند پس از سه ماه بعد آورد و هرگز
نشد که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن ماده جنت شود چون حکما نوشته اند که شیر شیریست رویش ثانی چشم قیامت
مفید است همه بسیار کردند که از کستان او قطره شیر سے بر آید میسر نشد بلکه نرم از کستان او پدید نیاید سخن ما
آنکه از استیلا سے قهر و غضب او باشد و درین ایام از صگ دیوانه غریب و احمق نشاءد و آنما و شبی سنگ بیاید
در حاسه که فیل حاصد باد شاهی بسته بود و در آمده پاسه ماده فیل را میگذرد او فریاد پاسه غیر متعارف میکند
چند آنکه فیل با نان خبر دار شده خود را میروانند و سنگ گریخته بر قوم نزار سے که در آن جوانی بوده پناه سے بر و بعد
از نماندن باز خود را فیل رسانیده دست او را میگذرد فیل او را از زیر ستار پاشش داده میکشد چون مدت یکماه
و پنج روز ازین واقعه میگردد و زسه در جو اسه ابر و شورشش رعد و برق ماده فیل فریاد سے اختیار کرد و تمام حشرات
بر عرشه در آید در زمین افتاده بنزار جنت بر قامت و تا بهفت ریزه قنصل آب از دهانش میرفت و از چربان از آنجا
بیاورد زسه شب و شبی بر وزه آورد در روز هفتم آنما دو جان داد بعد از یک ماه فیل کلان نیز روز سے که ابر و باد و
رعد و صاعقه بود درین مستی بزمین افتاد و تمام اعضاایش بر عرشه درآمد آب از دهانش میرفت تا جان داد
حق تناسله بعد در دیوار او آفرید و سوا سے کفر یار و سنگ دیوانه که باز هر نزار و دیار تا جان هر چند نقص نسیر بودند
انسانی و دوا سے یافته نشد و جنت موکب گیمهان شکوه از دار سلطنته اکبر ابا و مبارک اکبر
اجمیر چون همواره اگر فیروز سے تاثر بقصد استیصال راناسه مقهور از شکیکه سرد قنصل جلال تعین شده
و زمانه کار با در گرو و قنصل انتظام شایسته نسق سپیدیده نه پذیرفت بود و اسه جهان کتا چنین اقتضای
گرفت و سعادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه جنت و حیم العاقبت شده روز سے چند اجمیر را بجز کتبال
باید ساخت و باین عزیمت صلیب تبارنج دوم شهر شد بان هزار بیت دو و چوبی سے مطابق جنت و چهارم شهر
یورده سال هشتم از جلوس اشرف ریات اقبال بدال محسوب ارتفاع یا قنصل و چون دایر الاکبر اجمیر عمل درود
موکب سعادت گشت بعد از فرار زیارت روضه معینه در عرسه که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت از آن
فرمودند در سعادت فیض اشاعت هشتم دیماه که خمار انجم شناسان یونان سے و سنده سے بود و اب قد سکر
القاب جهان سے که شورستانی بادشاهان بود عالم میان سلطان خسرو را اشکارا هسته پیمان فتح

صاحب

چنانچه در وقت فرسودگی و در وقت تسلیم رخصت قبایع و ملا و وزیر مکتول بگما سے مرصع کی روایید برودر کھلا کشیدہ
 بود و دستار زر و درو سے طرہ مر و درید و نوک ز رخصت مسلسل مر و درید و سپہا سے خاصہ از عراقی و صکی و فتح کی نام فیلی
 خاصہ با مادہ فیلی و کمر مرصع و خنجر مرصع گر اینها غنایت شد و سو اسے نسبتے کہ سابق لبر کردی خان اعظم بدین رسم
 منسوب بود و در زده ہزار سو اور فرسوشن اسپہ کہ اینان خود انتخاب فرمودند مقرر گردید و سدان سپاہ در نور شاہ تکی
 نویسی بقیامت خلعت فاخر و اسپان تپاچق و فیلان خاصہ و انواع سلاح و لوازش فرق بر ارض مختلفہ فدائی خان
 شہریت خنجر سے شرف اختصاص یافت در نیولا خبر فرست اسلام خان حاکم بنگالہ رسید و قاسم خان برادنا و کعبہ
 سو بگی بنگالہ سرا فراز گردید و خواجہ ابو الحسن بوالا منصب بخشی کل خلعت اختیار پوشید بقارن ایچاں بسامع جلال
 رسید کہ خان اعظم راہ صلاح و سداد از دست دادہ خدمت شہا شہزادہ والا قدر سوک نالپندیدہ پیشا گرفتہ
 بہیدہ خود را بر بچہ دارد و لاجرم خواجہ ابراہیم حسین را نزداد فرستادہ احکام منہی برہیم و امید بتقریر پست را بر عالم
 شد قلاصہ مقال آنکہ دستہ کہ او در بر پا پور بود این خدمت را با زود ہا التماس کرو و پوستہ در شہا نسج محافل
 میگفت کہ درین مبارزت اگر گشتہ شوم شہید میروم و اگر غالب آیم غارتہ فرمایم بود و آنچه او از مصالح اربعہ
 درخواست از گنگ و عدد و تو پخانہ سرا انجام یافت و بعد از آن کہ بر سر کار آمد عرضہ داشت کہ بے توجہ رایات
 جلال افساح این عقد و شوارہ تقدیر میناید چون نزل سوکب اقبال بدار الا کبر اجمیر اتفاق افتاد با تہاسس
 اور شہزادہ ہر ایضا کہ نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت ارزاسنے داشتیم و ہر این ہم اجسدہ کار و
 آن رکن سلطنت حوالہ شد منظور نظر مبارک نیست کہ یک پشم زدن از خدمت شہا شہزادہ فاعل نبود و طریقتہ
 صواب و نیک اندیشی از دست نہادہ خود را نیکنام دین و دنیا ساز و اگر بخلاف احکام مطاعہ عمل نماید زبان
 نیت خویش نماید و چون خواجہ ابراہیم حسین تبلیغ رسالت بشود از فرط خورانی و زبان کار سے خویش بر آستانہ
 این سخن ساخت و ہنار نسبتی کہ با خسرو داشت شہا شہزادہ در مقام اتفاق در دہ بنابرین حکم شد کہ مہابت خان
 رفتہ اورا از او سپور بدرگاہ آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستہ سی یافت کہ بہر صورت ستانہ فرزند و خان
 اورا با جمیر رساند و در نیوتت عرضہ داشت پادشا شہزادہ جهان و جہانیاں رسید کہ فیلی عالم گمان کہ را زار ایدان پیش
 تمام بود با ہفتہ ز خنجر فیلی دیگر کہ در شہاب جبال بہان داشت بہت بہادان لشکر منصوران تا دور امید بہت کہ
 او تیرہ دین زد و سے گرفتار کرد و قلع سال ہنم از جلوس مبارک شہب جمہ نم شہر مفرس نہ ہزار
 بیست و سہ خویل آفتاب بیج محل اتفاق افتاد ابو الحسن سپہر اعتماد الدولہ کہ بختاب اعتماد خانی سہرا
 بود بختاب آصف خانی فرق عزت بر افرخت اعتماد الدولہ منصب پتیر سے ذات و دو ہزار صوار طینہ پاسبان
 یافت ابراہیم خان کہ ہفتہ سید سید علی بود منصب پتیر از دہا ہفتہ شہد بر او فرستادہ بخت پتیر کی را اختصاص شہد
 و ماحم و جنب نسبت بود جهان بیکہ نماید درین تاریخ مہابت خانی اعظم و عیدالقدر سپہر را از او سے پورید
 آوردہ حکم شد کہ حوالہ آصف خان نمایند کہ در قلع گوایدار فرزند وار یک چہ سے پیش ازین شہا شہزادہ خسرو را
 در از سے واکہ ہر ہمیشہ اسے او حکم شہد و کہ بگر نشانی آمد و باشد چون آمار خسرو فرغ دو قمتہ سے از سپاہ
 او خاطر بود پتیر شہد کہ بہتور سابق در کلبہ خویں ذاکاستہ روزگار سپہر دہ از سعادت کوشش

محمود باشد و اصول آمدن میرزا رستم است از تیره نصیبانش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد و خاقان سزده
 خصال آن خاندان بسیار بود الا منصب پنجم از سده ذات و پنجم از سرور بلند پایگی بخشیده و دو ملک بود و نقد بیست و
 خرج لطف نموده گوش او را به مبلغ خود پسند که انباردانش ساخته به آن خوب رخصت فرمودند و چند اشفت این بود
 که باز نمایا و ستوهان آن ملک بعنوان پسندیده روزگار کسب کرده مردم را از زمین سلوک خویش راضی و خرسند دارد
 او خود طریق پیش گرفت که مملکت آئین عروت و مردوس بود و مردم از ستم و تعدی او بستمته آمدند و زبانهها شکو
 او گویا شده و عزل او از حکومت آن ملک بر دست عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه پیوست خلق آهوه از ظلم و تعدی
 او داد و خواه آمدند و باز فرست آن بمقتضا سے شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله اینرا سے مسئله من فرمودند
 و حکم شد که تا دلاسا سے مستعانتیان نمایند بدریافت سعادت ملازمت راه نمند درین سال نقیب خان بجزارت
 اینروز سے پیوست نامش مرزا خیا شاد که بن علی است پدرش میر عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز بلوس حضرت
 عرش آستانی امارانکر برانرا اولاد و اضا و بنده و ستان آمده در ساک ملارمان عقبه خلافت منتظم گشت میرزا
 اهل سعادت و در باب عزت بوده و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسامی بحال و تاریخ دان از کیتایان کبیرگار
 بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ خوانی مثل نقیب خان کسے نگذشته و در خدمت عرش آستانی امارانکر برانرا
 قوی و داشت بجز اشرف متصل که بنده خواجده معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود و مقرر گشت درینولا میرزا رستم
 را که حواله انی را سے بود که بنور اشرف طلب فرموده از ان حجاب بر آورند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض
 رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده گیتی شان فوت شد راقم اقبال نامه را بنجدت بخشگر سے فرق عزت
 بر افراخته به ان خوب رخصت فرمودند از ماظم سوانح انتقام یافتن رانان امر سنگ است در ساک و در تخرابان
 درگاه سلطانین پناه چون شاهزاده بلند اقبال و را دو میور که حاکم نشین آن ملک بود درایت اقبال برافراشته
 تاحاجات مقرر فرمودند و بر جا افر سے و نشانه انان آوار و بادید ایا رس سے یافتند بفر جلا ساخته سبک
 که جبر استیصال او معروف میاید اشتند و با آنکه اکثر سے انان شهاب جبال هو ایا سے مسموم و آسهای با آنرا
 داشت و بسیار سے از ساه لطف شد پای همت افرده اساس خرمیت را قوی تر ساختند و رفت کار برو تنگ
 شد در روزگار کسب شد و دشواری سے کشید و میرزا ان جدائی گزینند و معدود سے که نامند از شدت بیمار سے و ضعف
 قدرت بر فعل حرکت نداشتند ناگزیر سو بجه کران نام خالو سے خود را با هر سس جهان که گوکر عمره او بود نزد شاهزاده
 بلند اقبال فرستاد و بجز آنکه سارا شفیع ساخته نیدرگ و فرمان پذیر سے اختیار نموده در مقام گوکنده با نیم جانے
 چند که همراه داشت دولت زمین بوس در یافت محل کرانها که از قدیم در ان سلسله بود با هفت زنجیر مثل پلستر
 که در اقم اقبال نامه بنجدت بخشگر سے غراختنماص داشت از جاسے که نمودار شد تا پیش تخت و بر قدم نشینات
 و سعادت می نمود و چون بتخت دولت جبین ماسے اخلاص گشت شاهزاده والا قدر وجود دست سسر او را از
 زمین برگرفته بمحاذ سے سیند مبارک خویش رسانیدند نگاه با نوز پر سش و دیوانی راجت بخش خاطر مید و
 دلی و حشت گزیده او شدند و بعد از تقدیم مراسم تسلیات و سجدهات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم گشتن شد
 بعد از نمانه خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ تبحاق با زمین مرصع و فیصل حامد با براق نقره و دو جواهر

۱۰۰

مرصع با نجاه راس سپید و یکصد دست سواران بر روم کرده و در حضرت لایحه و در حضرت انطوائت از انانی و کشته چون از انان
 خاطر پیشتر رسیدن نام سپهر جانشین خود را بخدمت لرستان داد و او نیز بدولت زمین بوس فریق عزت برافراخته با تمام
 نهادش بفرافراختن باقت و مقرر شد که بیس سفر کرده در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین بنیاد گردانند و آنچه
 که سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوده پذیرفته بیس یک از اجابا و ایما باوشاه دلی سلطان است نگردیده سلاطین
 دلی را نیز این اراده دورا کار پیرامون خاطر راه نیامند چنانکه عساکر منصوره حضرت عرش استانی انار در خدمت براند
 بصدیق استیصال را تا تعیین بودند بر چند کوشش بکار حضرت قتیبه بران برتر بیکشت و حضرت شاهنشاهی از انان بپس
 بر او رنگ خلافت بگی جهت معرفت و معلومت این شکل خطیر فرموده لشکریا سے تازه نور سپه در سپه میفرستادند
 و چون اقتضای این عقده و شوار بفتح جبال کشای شاهزاده بلند اقبال رفتند و کنگر تقدیر بود از کشته شاه سے عبث و حسیا
 بی سوید بچ کشور و چون تکام علیه شاه برادر رسید کریم کار ساز خدا ندیده آری از برودن خوا بپس دو انان از این
 دو در مان رفیع الشان تیسر فرزند گشت و شاهزاده و انان قد کرن را سپاه گرفته متوجه اراک سعادت زمین اوس و در بر کوه
 گشتند چون انجا بر ابرو بر تول موکب مقدمه اتفاق افتاد کجا ابرو در جمیع ابد است انتیاد سعادت پذیر
 گشته بر کدام نبرد خویش پیششاکشیدند بهر یکشند و در حاشیه اراک سعادت متوجه انان بنای بپس بیان
 سپاه عبید و چهار چوبی شاهان و فلک شکوه بر تو بس جان از سوار شد و از ظاهر بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 گردیدند امر است عالی مقدار و سلطان بنو سب اراک را در دیان برق اندازان بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 انقضا سعادت و پرو و کوه سی از روز کور شاهزاده بلند انان سعادت متوجه بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 هزار مهر و هزاره پند بیست و نه و در شاهزاده بر سر استیلا سعادت متوجه بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 گرفته سواران شاهان خاص شده اند و در شاهزاده بر سر استیلا سعادت متوجه بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 کوه و نایب اخلص اورا بفرود سپه انان با عشتاد انان کوه اراک با نگاه ثابت و نه ایان بر سر استیلا
 اورا بر چکر دست چپ مقدمه استاده سازند انان شاهزاده بلند انان سعادت متوجه بر سر استیلا سعادت متوجه بر
 و بیس مرادیه گرانها و اسپ پنجاق با زمین و بیل کوه شکوه با ناطقایت شد و در ان کتب پنجاق
 و شمشیر مرصع سرفرازی یافت امرای نظام سار و منصب دارل و سپه انان سپه سعادت سربکیت انور پانوش
 از مراد هم و نورش کامدل برگرفتند چون طبع نظر وحشی انان محزون بود از نوانم فرمان دره انان بر سر استیلا
 بود کرن ما بر روز اینانیت تازه از اسپان پنجاق در سوار و بیلان دست صحت شکن و اقتضا نظر اکت و اطلاق
 چهار و مرصع آفات سرفراز میفرمود بی اخلاق از انان و نود و کم جنبی باشد که با و در دست تند باشد و قتل
 و هم از جلوس شرف هشتم شهر فرزند بیست و چهار چوبی تحویل تور در عالم افروز شد برین جشن بیون و انان
 بنام شش هزاری ذات و سوار سوار کنیم شمس گردید و در شاهزاده بر سر استیلا سعادت متوجه بر سر استیلا
 تعانه منی نداشتند باشد و این عنایت بود و در انان کتب پنجاق
 یک کله و بیاز قانس و نوا و انان سعادت متوجه بر سر استیلا سعادت متوجه بر سر استیلا
 امر سگد بنسب پنجاری ذات و سوار سرفرازی یافت در سالک انان و الا عهد شمس گردید در روز

درین سلسله تدریس سلاطین و بی اختیار نوکری نگرده ملک بقصد ملازمت پیاورنفت نموده اند و خود سرور دنگا بر سر پرده مطبخ خوان پخت
 سبزه اندازید جل سجانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال عموده و منشی دارالملک مختلط فراسه فراسه این فتح
 بنام نامی و انقباب گرامی شاهزاده همان بخت بر صفر جهانگیری رفرزده اسپهنا کوکبی و از نو آید و درین ایام از عرض داشت
 متیان صوبه کشمیر غریب واقع بمساجع جلال شاهنشاهی رسید و بنا بر شرایط احتیاط و خرید تا کید فراهین ملاحظه اشرف حدود
 یاغت و پیمان دستور که در هر انص سابق مثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانه خوشش باختر بر سبیل یاز
 و اخصداریا نگه حافظ نام در ویشته در یک از خانقاه کشمیر بدست چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه در بیت
 حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استقامت نمود که چون دمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مراد فون سازید
 و آنرا بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام چیل نزدیک رسید به دوستان و عزیزان خود
 گفت که درین چند روز امانتی که ترم منبت سپرده سبکبار متوجه سفر باز پسین میشود انگاه بجای از مخصوصان
 و معتقدان خویش که از قاضی زاده نامه کشمیر است توجه فرموده میگویی که مصحف مراد بقصد نگه بدیده نموده این بخیر
 را صحت تجویز و تکفین من جناسی کرده فرود که روز جمعاست چون بانگ نماز شنیدی از من خبر خواهی گرفت و دیگر خبری پات
 که در مساجد و اشک باستانایان صحت عموده آخر فرخنده بهجهام در باد غسل میکند روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده
 بنجانقاه و در باد تقصیر احوال حافظ مبارک در هر چه در راه بود خاوی به ریشته می پای کانیست حال از خاوه استنار
 می خای میگویی که فرموده اند که اگر چه خود بخورند و دیگر دوست و جوی احوال من فکشی قاضی زاده زمانی توقفت می نماید
 تا در جوره و امیشود و با اتفاق خادم بدون دور می آیند می بیند که مستقبل قبله به زانو نشسته جان بحق تسلیم عموده قالوا
 انما نقده انما الیه را چون در آن روز غریب شد و در شهر افتاد و از وضع و سرایت و آشنا و بیگانه کس نگارند که در پا
 سب زاده آن بزرگ و در حاضر نشد و از غرائب اتفاقات که درینولا سانج گشت گشته شدن کشتن سنگه که بنه اس
 است در ستم سر خاندان و تفصیل این احوال آنکه کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه بنیه نور او مال یوشه سوتا
 و راجه سورج سنگه و گیلی داشت گویند اس بنیایت مقبره گوپالکاس برادر زلفظ و جهت تراثی که نوشتن آن طوله
 طرد پیش ازین بیچند سال گویند اس قبیل رسانیده بود و کشتن سنگه نوع آن داشت که راجه سورج سنگه با مقام
 برادر زاده خود گویند اس را از هم گزیند از بیجا چون راجه باو عنایت مفرط داشت و در دولت راجه بره بود ازین بیجا
 قائل افتاد و کشتن سنگه از نماز راجه اشتغالی داشت و کینه بهادر زاده در رضای سیند اشش بیخ و ریش فرود برده در رشت
 فرصت بود در نیوقت که حضرت شاهنشاهی بسیر کول بهر کتشریت برده شب در اسخا توقفت فرمودند قاپو یافته با کرن ناصر بر درگاه
 خود دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گویند اس مطارد عموده باین فرمیت پیش از صبح صادق سوار میشد و در رضای که
 راجه و ملازمان او فرود آمده بود هم پیرس چندی از مردم آزموه خود را پیاده ساخته بر سر خانه گویند اس که متصل خیرل راجه
 بود میسرستند خود چنین سوار می بستند جمعی که پیاده شده بودند اندون خانه گویند اس در راه چندی از راجه پوتان را که برهم
 محاطت و مهارت بر اطرافت خانه گویند اس بیدار بودند در تشریت کشتند درین نزد خود و مشور و شب
 گویند اس بیدار شده پیله سابقه خبر و آگاهی مضطر بانه شمشیر خود را برده از کتشریت خانه می آید تا خود را برهم
 پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد و درین شور و شتاب و آشوب نظاره روم کشتن سنگه و طلب و اشتفت

سکنت

نیک گشتند در آمد و قتل میرسد چون کشتن سنگ از کشتن او غیر نداشت از غایت اضطراب و شدت و غضب خود از
 اسپ پیاده شده با اتفاق کرن درون حویلی گو بنده اس در می آید هر چند مردم از سپاده شدن مانع می آیند انکس
 بیعت آنها نمی نماید در بن وقت راجه تیر مبدار شد شمشیر در دست کرده از خانه بر آید پرورد حویلی می ایستد و مردم از اطاعت
 جوانب هجوم آورده خود را بر او میرساند راجه میرسد و مقالمه جمعی که پیاده شده درون حویلی در آمده بودند میفرستد چون
 مردم راجه تیر کیت قزونی داشتند هر یک از آنها از کس و میت کس در زخم تیغ میگیرند محمدا کشتن سنگ و کرن بر او زده
 او در آن کثرت قتل میرسد و کشتن سنگ هفت زخم و کرن در زخم بر میدارد و بعد از کشته شدن گو بنده اس و کشتن سنگ و کرن
 بقیه السیف خود را با سپان رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه تیر بقصد کشتن آنها سوار میگرددند و جنگ
 تا پیش جبر و که پاوشاهی میرسد و درین آشوب گاه منتهی شدت و کثرت راجه پوت و اطرافین قتل میرسد سی و
 دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشتن سنگ و از احاطه و قانع که درین سال بر تو ظهور یافت و قتل کشتن
 صفی میرزا است همین فرزند شاه عباس صفوی پتیغ ستم پدر نامرکان و بیان این ماسخ بر سما بجایز و اختصار آنکه شای
 هتا از جانب تشین خویش به گمان و توهم بود در سموره زشت که از شهر تاشی مشهور گیلان است به بلوی و نام قتل است که
 اشارت میکند که صفی میرزا را با پد گشت و آن کجفاک به باگ فرصت حیده در میان محرم سال هزار و بیست و هفتاد
 هجری وقتی که میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه آمد و بهیود زخم سیجلی کارش را انجام میداد و بسیار از زخم کشتن
 در میان آب و گل را خستاده بود و پچاپس یا ماسه آن نداشت که اجازت گرفته بجزیم و تخمین بر او زد تا آنکه به شش
 ها و والین محمد که وقت اسک آن دیار بود و شاه لوی اعقاد تمام داشت خبر میرسد و شیخ محسن از اولاد آن بیان کرد
 سینا که درین ترویگی یک سید تاده بر لب حوی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند بجزیم و تخمین نمود و زیاده است
 مد فون سازند شاه رخصت میفرمایند و شیخ بعد از تجزیه و تکفین بخش او را به آرویل که در فن آبا و اجداد است
 میفرستد در او اخر سال هم از جلوس اشرف شده فتح شاه نواز خان خلعت تاجانان و تاسست عنبر بر او ترمیم بخش
 خاطر دولت خوانان گردید و تفصیل این محمل آنکه چندی از مران سپاه دکن مثل آدم حسان و یاقوت خان
 و یابو جیو کایته و دیگر بر کسان از عنبر بخرید و در وقت که شاه نواز خان در بالاپور بعد و قول آه د شاه نواز
 حسان مادیند و شاه نواز حسان با تمام مردمی در سوخته آنها کرده بهر یک یک رده و ترست او از نقد و عنبر
 اسپ و فیصل حکایات نمود و بصواب بد ایشان از بالاپور کوچ کرده بعد از زخم عنبر را بیت فیروزی را وقت
 و پیش از رسیدن بعنبر حله از خان و آتش خان و دلاور خان و چند کس دیگر از مرادان حمده نظام الملک
 بتقابل آمدند و زمین اقبال روزا قرون شاه نواز حسان مخالفان را شکست داده گرم و گیر ابر عنبر است
 و تمام برده تا بحال تبا و روز سیاه راه او بار سپهره بعنبر پوستند و آن بد اخر بکثرت لشکر و انتظام آلات
 نبرد و قز و ننه نوب خانه و ضیلان مست بخک مفرور بود و بموافقت و مرافقت فوج حاد سخانیه قطب الملک
 رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کرده پیش نماد چون یعقوب حسان بخشی از کشته سپاه بیان
 کار دیده رزم آنرا بود و خان خانان جلوس شاه نواز حسان را بقیضه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده
 میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله آه در پیش داشت و اطراف ناله از ضال بود جمعی از جوانان

روز در جشن مشرف پادشاه براده عالم و عالمیان سبط بر سر شمشیر گذراندند در نهایت عقاد و لطافت میثاق بر شهادت
هزار روپیه قیمت کردند درین نوز و عالم اقربان شصت ایشان که با نوزده تن از سواد خاصه و بیست هزار سوار بود و بیست هزار
دو هزار سوار مقرر گشت میر جمال حسین از پنج کباب حضرتان که در سرازیر سے یافت در ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۰ هجری
پنج جبر سے فری رسید که شیخ فرید سجاری الحناطی حضرت عالی پور از حضرت امیر و متعالی موسی درین سال در جنگ
از پرنکات سنده و ستان اثر و پائے غا سر شد و در فترت شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرنکات پنجاب شده
قطر را به سواریت نمود و طلق انبوه از مسلمان و سنده و باین ملت لغت شد نگاه لب و سنده میان دو آب تا در این امر
آن رسید به پیاد سکه از قریات و پرنکات را محدود ساخت در امتداد موسی غا سر میشد که از سوراخ برآمد و در پرنکات
خود را بر روی دیوار نروده سے مرداگرے الغور ازان خان بر آمد و صحر او جنگل رفت با سیکر فتنه جان سے پر و نمود و در پرنکات
فوتی تمام مردم آن ویرخت بصحرای سے عدم میکشیدند و ساریت این بلیه در سنده و بیشتر بود و در خانان سے لایحه سوار
بود که کوه کس و بیست کس سے مرد و از قرض آنها بسا یا لیتو آمده مکل را سیکر استند و خانان ساریت
مقتل افتاده بود و از بیم جان سیکر سپر امون آن نیگشت و در کثیر شدت عظیم غا سر ساخت و بجای رسید
که غریبه فوت کرد و در پیشه او را بر دوسه گاه عمل داد و روز دوم آن در ویش نیز در گذشت و بر غلی کاشوت
بود که گاه از ان طلق خود و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جامانده و در سنده و ستان سچ ملک
وزین بلیه خالی نمائند بیست سال ممتد در مالک وسیع سنده و ستان سائر و در این بود و درینولا محمد رضا بیگ شکر
که از قدیمان و مهران شاه عباس بود با کتب محبت طراز از جانب شاه با سیکر گرسه آمده طارست نمود و در سنده
بتقریب از و در قریه سے رسید سلسله سخن با نجا کشید که سبب کشتن صفت میز سے پیر کلان خود سچ معلوم
و در نهایت که این عقد در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که چون بود و در نشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط
عظمت قدر شاه دار و در طبع آن آثار و علامات ظاهر و پدید شد و در زندگانی بصورت و تنگی تشبیه چنانچه در شبی
دو مایه جات خیر خواگانه میگردد ناگزیر پیش دستی نمود حکم قتل فرمودند چون مهم دکن از شاه براده پر و نیز شمشیر
نشود و با وجود امر سے صاحب اقتدار و لشکر بسیار و در این بسیار و در فور مصالح و ملک گیر سے و امتداد فرستد و شمشیر
این عقد و بکلیه غریبت او میسر پذیر گشت ناگزیر شاه براده جوان بخت جهانگشا را که مجدداً فتح رانا نموده آنگنان سچ
و در فصلت را با نام اقبال در آورده بودند بفتح ملک دکن نافر و فرمودند و خطاب و الا سے شاسب که از زمان حضرت
سابقان گیتی ستان تا حال بهیچ شاه براده تجویز نشده و طقت فرموده و شاه خرم ممتاز ساختند و منصب آن حضرت
بیست هزار سے دوه هزار سوار و دو اسپه سوار مقرر گشت و چار قبیل مرصع دور و امن و گریبان و سراسر سینه و درین
کشد و در دو اسپه خاصه میکرے بازین مرصع و دوم را بهوار با در قمار و فیل خاصه با ماده فیل شمشیر و پنجم مرصع
با پرده که اینها که یک یک روپیه قیمت داشت مرصع فرمودند و چند خان از جو اسپه مرصع آلات گرانها تلف
فرزند اقبال سنده در آورده و در کمر کردند که بهر چه طبع گراسه و عبت نماید برگزیند بنا بر استر فاسه خاطر اشرف یک
عقد و در اید بگر فتنه حضرت شاه بنده سے آن عقد آرا با عقد دیگر که در روز با سے جشن می پوشیدند و در این
قیمتی و در فاسه فنیس داشت و یک یک روپیه قیمت آن بود و اتفاقات فرموده و در و سینه نوزدهم شوال سال

علم آبان تا آبان شک و غیره و سبب علم مشهور حضرت از برای در پیشگاه عیسا کفر خان بنام بقیه و دیگر
 امرای و کوزع و اقسام مزاج نمودن شش اختصاص یافتند و در دست شکار از راه والی قدر تعیین شدند و در تمام اوقات سحر و جادو
 بخشیدند و منصب هزاره و خلعت و قیل و قیل مرافق می یافتند و حکم شد که معائنات مزاجی نمودند و شایسته بود
 تا از بهر این منظور و اندام با سبب سازند و بوی اینان عظام جاگیر شایسته بود و در میان صوبه بخواند تا نیند روز مشبه خود و بقیه
 سه هزار بیت برنج بجز سه سلطان بیت و یکم آبان ماه سال یازدهم در باب سحر و جادو که حضرت سوگند منصوص بصورت بود
 اتفاق افتاد روزی درین راه غریبانه که شایسته بود از خود بجزایان بادشاهی و در بجز سارس را از راه گشتند
 و سارس و جانور بیت از عالم کلنگ آواز کلنگ کلان تر بر سرش می می نمود و چون حضرت از شکامگاه مساودت نمود
 بمنزل شریف آمدند و سارس کلان فریاد کنان و پیش نلوت خانه پادشاهی بی درخت و وحشت آمدند و شستند
 و متعلقه فریاد و حقان آواز نهادند بعد از دست و چو سبب آن خواججه سلسله هر دو بجز را بخوبی از شرف خاطر آوردند
 و از دیدن بجز سلسله تا به نزدیک رفته گمان آنکه شاید طعمه نیاید! شسته چیر سلسله از زبان خود بر آورد و به بد بان بچهار نهادند
 و بچهار از دیدن گرفته بیال و پر شوق پر و از کنان شسته آستینان خود شدند از سوار گشت و بیت سارس با بخت خود
 فلکها سے غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام لپرشاه محمد قندار سے کہ ترا دل بیگی حضرتی شایسته شایسته است در خدمت
 آن حضرت نقل کرد که روزی در بکار رفت سارس در او دیدم و در ایام در شسته نشسته خواستم ببیند و شکار کنم قدس چیر
 پیش نهادم باین قصد که چون استاد خود بنمید و در بکار رفت سارس در او دیدم و در ایام در شسته نشسته خواستم ببیند و شکار کنم قدس چیر
 نمیشد با خود گفتم که اگر سارس است بعد از آن که بر سارس رسیدم بآنکه اگر استاد سارس ختم بوسه میگفت بود و گویا کینه
 بیشتر در تمام انضامه از شسته و در سلسله قدس کلنگ کلان بر شسته افتاد و باز در چون نیک ملاحظه کردم و در شسته
 گرم افتاد و گوشت و است با تحلیل بجز بود و در سارس نشسته و شرفی چند سارس مرده یا ختم کرد و زیر بال و پر و خلعت
 ظاهر شد که آنرا شایسته است در در سینه گرفتند و در این عالم نقل بسیار زبان زد خاص عام است را تمام اقبال تمام
 را غریب امر سلسله گشت در سارس که حضرت تا بنام سارس از بجز شسته سارس روزی در حوالی تخانیر سلسله
 از خواججه ساریان حقیق بچو کلنگ حوالی گرفتند و در سارس فریاد کنان هر دو پادشاهان خواججه ساریان حقیق را در خود نهادند
 بخبر و از خود دور تر گشتند و سارس در در سلسله ساریان حقیق در سارس نشسته است و در سارس سارس را سلسله
 باز هر سلسله آن روز چنین گذشت و در سارس که کوچ شکار سارس ساریان حقیق را در سارس سارس را سلسله
 خود را در سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 با سلسله اول فریاد کنان آمد بر کن و پیش او بر سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 بچرفت و نشست و در سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 عبور سوگ اقبال فریاد کنان سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 تا اتفاق افتاد و در سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 مشرف الی سلسله در سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق
 در سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق سارس ساریان حقیق

سلسله

عراقی و ترسک و فیل سرطند ساخته رخصت الطغات از زانی و مشتند و فرزند ان اورا با احمد اسے او حکمت خنایت
 شده قرار یافت که خیر و او با بنبر او پانصد سوار و دین پوشش ملازم کتاب تصور باشد و در غیر دو هم محرم سال بنبر او نسبت
 و شش سو فتن سال و هم جلوس جاگیر سے جو روز کوب اقبال از گمانی مانند اتفاق افتاد ازین منزل داخل دولت
 مالوه است مالوه از اقلیم دوم بہت طول این ملک از ولایت کہ بہت با تا سوال دو لیست چل و پنج کردہ است و کردہ
 مالوه از کردہ پادشاہ سے پہلے کہ نسبت و عرضش از پرگنہ چند پر سے تا پرگنہ نذر بار و ولایت و ستہ کردہ شوق ولایت
 پانچ ہونکہ اول در اجرام چند ہونکہ متعلق است و شمالی قلند نرور و جزیری ولایت بگلانہ و غریبے ملک کجرات است
 و مالوہ غنکست بنامت خوش آب و ہوا ندر با سکہ و جو ہا سکہ جا سے لیاہ اور ہو پیش با خدائی نرور یک بہت
 در قصبہ دکار را پیر جو ج قلند از سنگا اساسس نمارہ بنایت مطبوع و مقبول کو ہی کہ از یک پارچہ سنگ تر شدہ اند
 در ساسدہ و بر مرتبہ انکو بار سید بدیکی و رادل اجرتہ ہم در انبلی اسد اما در وقت شیرین تر سے شو و نسبت و چار
 کردہ و ہفت ملک با مہر و این ولایت است و در شاہان مالوہ با نسبت بنبر سوار پیداشدہ اند قلندہ و نذر را با طبیعت
 خود ساخته بودہ و متعلق بہ عالی آنجا از آنا سے کہ تا حال برجا - منہ ظاہر سے و دوم اسفند از غزناہ بلوہ اجین محل
 نزول بر ایات جلالہ و چون متوال از ۱۰ روز و در تحریف سینا سے مرادش بعرض رسیدہ بودہ و طریقی سے
 بلاقات اور نسبت و ہونکہ شش از ہر دوچہ امر ہم است نرور یکہ ہجورہ و جین است و در گوشہ صحرا می آرد چہ
 و در ستہ و پنجم شدہ و در نیشہ سورج کندہ و سکن در امن اوست و جین - راج کردہ و آرد بر آمد اوست
 طوار پنج و پنجم کردہ و ہنر و پیوہ شد اول دو دست نرور از ساخہ بدرون در سے آرد آنگاہ سہ
 لہر زان بنیہ شل با سہ خود را بدرون سے - نرور و در وقت بر آمدن نیر نہیں دستور با ہجرا حیرت انہ سے
 نثار گیان است نرور یا سہ و نہ کاسہ کہ در مستان و ہر اسو بنیرانہ در پارچہ کر بستہ دار و تھینا نیم رخ
 کہ پیش و پس خود را بدان پوستیدہ نہ در مستان آتش و نہ در مستان با - ہر روز و بار بار یا در آمدہ شغل
 سیکندہ و طرسے از سر بچہ تائب خوردن در دست دار و در تمام شہر ہفت خانہ ہر سیرہ کہ صاحبان و فرزند اند و انھا و
 درویشیہ و قناعت با ہنار دار و اختیار کردہ و روز سے کہ شبہ سہرہ اجین در آمدہ ہجیر پنج سانسہ خنیر انڈان
 ہفت نرور آمدہ ہر شش گدایان سے ستہ آتا پنج تہ خوردن سے از پنج ہفت خوردن و نرور تائب و ادہ اندر یک
 اوسے سند اوسے فائیدن و ادرا کہ لذت فرو سے ہر و شبہ طے کردان خانہ طرسے و صحبتی و نرور سے واقع شدہ
 باشد وزن حال نرور کہ در ان خانہ نباشد و بصحبت مردم نیر عین ان راغب نیست علم پیدا شد کہ مراد از علم تصوف
 باشد خوب در زیدہ ہم تنرور کہ فاسے وار و مراتب این دو سے بہت حکم ستانی مظاہرین حال اوست کہ
 داشت تقابلی سے کہ سے تنگ و چون کلو کلوہ مای رسنہ چنگ با برانقصو سے سوال کرد اوسے و چہیت
 این خانہ یک بہت سے ہے و با دم سرد و ہنر گریان ہر دو گفتن ہنار من سیوت کثیر چہ را تم این فرہنگ بران
 جتی چند از حقیقت از ہر ہنگ از ہم کہ شبہ سے را جسے و ہم از جان رستہ و در ہر سے ہا بنیان لبتہ و
 نہ از ہر بل از زمین با سے و نہ در شش راز و در گزاسے و وارو از ہر این در روزہ و رنگہ و خانہ چون دولت
 تیر و رنگ و در ش از ملکہ تنگ تر بینے و فندرون فاسے و کر بینے و عالی آرمیدہ از شر و شور چہ کردہ جا

در دوران دریا مورچه در چهار تنوز و سین و نشا و سر و قن فارغ از نگاه و بجا به پوستش نه پرتو خورشید چهرین
از هر یک سایه پدید به نه پسند و پنجهان و نرم و خرقه و لغت بار پشت و شکم به حضرت شایسته است بجز ایاد که محور
از حقیقت بود تشریف برده صحبت مستوفی و مشتبه مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تکمیل
داود بیان نمود صاحب این مقام را سر با تاسی نامند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفندار طهر ماند و مورد دلزدگی
گیان شکوه گردید میر عبد الکریم محمودی بوجوب حکم اشرف عمارت سلاطین ناسی را مرمت و توجوه نمود و مجدود
تشمینا سے خوش و عمارت و نگارش از هر دو که و غلطی نه ترتیب داده بود پسندیده مستحسن افتاد و قریب سه تک
روپی صرف شده باشد قلمه مند و بر فراز کوسه واقع شده دوران ده کرده سیاست در آمد در ایام بر سگال
خوش هوا و روح افزا مقام است و در دشت و شهر و دید از گل و ریاضین مالامال خصوص گل جناب مست مشاطه
بسیار است و پاشی عروس ملک را زنگین دارد و شبها در قلب الاسد میر تمه میر و میشود که بے لمان نمیتوان گذراند
روز با احتیاج با وزن نیست و آثار سلاطین ناسی و راند و بسیار است از جمله گنبدی است بدفن سلطان شهباز
بنایت عالی و بادشاها نه عمارت است دیگر مسجد است اسطر و گنبدی که بدفن سلاطین خلیجی است و بناوسه از بنا
در قنایت اندام و سوز و نه متصل گنبد و خانه بنیان کرد و زیر پوششک بود محمود نام پسر است و پشت بنایت در سفید
و شجاع و مشهور بلند پرواز بعد از فوت پوشتنگ محمود و پسر پوشتنگ را که در صغیر سن بلبلت رسید و پوشتنگ
بیما و سعید ساخته خود سر بر آریه سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و در دو دهه حلقه
خویش را چنانچه باید بقید در آورد و دیگر تشریف بدکن کشیده را بیست و نه روزی برافراخت و دیگر که متصرف گشته
یکمده در انجا بر روی محمود و بیکه والی گجرات که حکم دکن آمد با سه ثبات محمود و پسر از جاسی رفت تا که
میانظمت ملک و حکام پشت دولت خویش بر غنیمت ملک گیر که مقدم و هشتاد و بیست و دو دولت خویش عثمان معاذ
معهودت و پشت و بعد از فوت محمود و بیکه لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد والی گجرات خلیج کرد و هلاک
فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورد و بعد مراجعت فرمود و مار دیگر لشکر بلقان کشیده
آن ملک را تاخت و تاراج نموده به امانت رومند خواجه حسین الدین چشتی بهمت مسعود و پشت و این جزیه که در
برجاست از آثار دولت او است بالجزیه بعد از سلطان محمود و سلطان غیاث الدین بساود در چهل و هشت سالگی پانچ
گشت و بوزا و امهری خود را بر ساخت که مدت سه سال لشکر کشی کرده در خدمت پسر خود بلوازم تر و ده جانشانی
کو کشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بن سید اراد و ملک گیر که ندارم و میخواستیم که بقیه عمر خویش و عشرت
گذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در خدمت خود و ایام آورده بود و شهره از زنان تربیت داده و مشتمل بر حبیب
طوائف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کورتوالی و این حرفه و آنچه بکرم نظام شهر با در کار است از اناش مقرر نمود
و هر جا خبر صاحب جماعه کشیده می نماید است بیاد و سه از پاشی از شش و پنجاه و شش و پنجاه و شش و پنجاه
را که صاحب اوراک مالی و فخر بلند یافته بود با کتاب علوم ممتاز ساخته بود لشکار و سواران سیل مفرط و پشت
و آهوخانه عالی ترتیب داده جانوران شکار در همه صیغ ساخته با زنان و اهل حرم خویش پوسته بسیر و شکار
خوشوقت می بود با بجز در مدت سه دو سال که اهل امان و او چنانچه قرار داده بود بر سر بیخ غنیمی سوار کرد

کتاب

در یکس بر سر ملک او نیاید و حرفی که وحشت افزایه خاطر باشد در مجلس او نگوید و چون اگر کسی بهشتنا از سید
 مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخات او پدیدار و بار زهر واد او بر بار زهر هر که در بار و داشت و فتح آن نمود
 کامه شیرینی نیز بر میخته خود به دست پر داد که باید خورد و چون استعمال او درین کار دید نخست زهر مسدود را از بازو
 کشود و پیش او انداخت انگاه پسین عمر دنیا ز خاک سوده بزبان راند که عمر بهشت تا رسید و درین مدت بعیش
 و عشرت گذرانید و ام آرزو سے در خاطر گرفته نیست اکنون امید و آنم که نصیر را با این گناه نگیرد و در روز قیامت
 بازخواست تمامی آنکاه و کامه را از دست آن ناخات و خیم و لعاقبت گرفته لاجرم در کشید و جان سجان آخترین
 سپرد و گویند که کور قریحان جهان و سلطان محمود پادشاه سلطنت غیاث الدین لیسر محمود سلطان ناصر الدین لیسر سلطان
 غیاث الدین و محمود ثانی پستویا شاه الدین است اصل قمبر از سنگ مرمر است و رو کے آنرا بسنگهای ایران
 اسلیبی خطا سے پریده آشنایند و اندر دریا سے خوب حاصل کرده اند که در تسموس می شود و حکم شد که قمبر نصیر الدین
 یه کاش را از دنیا بزد و سحر آواز و اور دریا سے نبرد و راند که گفت غاستر سے با چند احتیوان و نبرد
 بوسید و طا پیرش چون موکب قبیل شاهزاده جوان بخت از دریا سے نبرد و عمده رفت بود و ام ای می بود و مستحکم
 منصب داران و بندگان درگاه که در محبوبه کن بود باستقلال و حقیقه اقبالی بسیار است حقیقتاً است
 زمین اوسه دریا نند دوره زود مشتمل بر پنج سوره اندر دریا نند دریا نند است و حیرت از موکب
 مسعود در بلده که در آن بود انفاق افتاد و انفاق اینها بر بعضی مدنی تمامی افضلی خان و عمده الدوله ابو
 بکر با حقیقت که در اثنای راه بود و کلماتی عادل جان نند او مشتاقه بود و در سید مشهور با که عادل خان
 بخت که و باست قبیل زبان بیتی مضمون جا که می نشان ندلی شان شاهی بر آمد آداب و تسلیم و نوبت
 تقدیم سایش و انگار به گوی و نریان پیرتی و و قدمه کرده می را که غمبیر از حدود مستغنی اولیای دولت اقلع
 نموده بود و تصرف سینه با سه و نگاه با گذارد و پیشکش لائق از خود نگیرد نیا داران و کن سامان نمود و به محراب
 نام بر داریه ندرگاه و انسا به دور پس دو روز مردم خندان نند و غیر فرستاده آنچه مناسب دانست
 اعلام نمود و در خلل این حال که نشانی از جوان بخت با نذاقبال بلده طیب بر بان پور و بتزول موکب همان چون رشک
 نگار خانه چین ساخته با نند و مستلذات مدعی و جیو او را و بود تیر حضرت شاهنشاهی صبیبه که پیشا و او با
 خلف عمید الرحمن خان خانات و مترا از و اج خوبش در آورده آن کن دولت و بهرین ندمت با این نسبت
 سرایند می بخشید و چند آرزوی و آن جلالت جوانی و دولت از سر گرفت و قانع سال و وار و هم
 از جلو سر بر آید و در دست که موکب به نمود حضرت شاهنشاهی صبیبه
 شد و تزلزل و عاقبت از و شاه تیر سید و شکار خوشوقت بود و بسیار سے از بریا سے قومی یا که سفر
 آید بنام بنیادین سید و با وضع انار است می سید شکار فرود و در حقیقت و تم تیر او سید سید اند بار
 با و در داشت شاهزاده نظر و است شکی بر او با نند از بر بان پور رسید با مقیلام قیام تلافی سیر با نند
 یافت نمود و بهر نند داشت آنکه جمیع دنیا داران و کن سید ندمت بر بقعه اطاعت و فرمان پذیر سے و در نند
 با و شاه سے را که غمبیر با نند و نند به نند استور سابق در تصرف اولیای سے و دولت قاسم با نند است

مجموعه

و آنجا رسید قلعه و حصن را تخصیص قلعه احمد نگر جواد و کلاسه درگاه والا نمودند چون این خیمه بود سید نور جهان بیگم
 ساج جلال سید پرگینه تو دو ک دو لک روپیه حاصل از تجلیه و سه این خروه به بیگم عنایت فرستادند و سید عبداله
 را بختاب سین خانی غراختصاص بخشید خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع و حرمت نمودند و علی که سالها در سرچ
 خاص بود تیشا بشا نژاد گیتی سستان لطف فرموده مصوب او را رساله داشتند و بالتاس آن برگزیده دین و دولت
 عادل خان بختاب مستطاب فرزندی کله گوشه خرو و مهابت بنظاک سنوه و حکم شد که بعد از این منشیان عطارد و قوس
 در فرامین خطاب فرزند کے را پیرانه عزت و آبرو سے او بسا زنده این بیعت را بدیدر گفته لقبم خاص و عنوان
 قشدرمان ثبت فرمودند بیعت شدی از التاس شاه خرم و یفرزندی با مشهور عالم با بجه چون کنسریان
 عاطفت عنوان عادل خان بر سید پیچا زنجیر فیل کوه شکوه و پیچا را سب عربی و عراقی و یک لک و پنجبا و
 هزار چون نقد و دیگر جوایر مرصع آلات و اقسام تحت و نقایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه می شد
 با و کلاسه خود مصوب افضل خان و راجه بکراجیت روانه درگاه سلطین چاه ساخت و دو لک روپیه به
 با افضل خان و دو لک روپیه براج بکراجیت تکلف نمود و مقدر داشت که افضل خان پایشکس از راه راست
 پسران پور مشتاپه و راجه بکراجیت با حقه گر و ضمه قلعه مذکور را با سایر بکراجیت بالاکمات که از تصرف بندهی درگاه
 آمده بود تصرف گشته احمد نگر را بخر خان و جالنا پور بکراجین سپار خان و پینچین بر محل را بدید که از امر که بکلم اشرف
 تعیین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود و پراضه متوجه قدسی استمان گردد و چون راجه بکراجیت
 سنیه بود که در بند کوه علیست بوزن هفتده شقال و کسری دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که
 عادل خان با و تکلف نمود و بود فرستاده عمل مذکور را بدست آورد بعد از استیلام عقبه اقبال با دیگر اقبالیان
 و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد و پینچین میر کی و جادون و اس دیوان بنوات که بخت گرفتن پیشکش قطعی
 شتافته بودند از جوایر و مرصع آلات و قشیلان نامی و اسپان چاقی که قیمت مجموع آن نیز پانزده
 لک روپیه می شد روانه درگاه حسم چاه کردیدند بهر یک از نام بر با مبلغها از نقد و جنس خود نگارند و چون
 فرستاده های شازاده های والا شکوه پیشکشهای بیجا پور و کلکنده را با رسولان عادل خان و قطب الملک
 پسران پور رسانیدند خاطر از شرف شازاده والا خذرا ضبط و نسق صورت و کن فارغ گشت صاحب صوبگی
 خاندین و برا احمد نگر سپهسالار خانخانان تفویض فرموده شامه نواز خان سپار و را که در حقیقت خانخانان
 خود است با و از ده هزار سوار موجود خوش اسب لضبیط ولایت مفتوحه محال بالاکمات منفرد داشته محل
 را بیجا گبر کی از امرای صاحب جمعیت ننخواه نمود از جمله لشکر که در سوکب منصور سعادتنا پیر بود و در سرخوار
 موجود و بیعت هزار توکی پیاده و در حدود کن که داشته تبارخ روز مبارک شنبه بیستم مهر ماهی سنه دوازده
 جلوس مطابق با زدهم شهر شوال سنه ثانیست و شش حرس در قلعه شادی آباد و در ده و دو لک مسعود
 اخصاق اقاد و لدرک سعادت فم بوس بدینا لقیه در مبارکی و فیضی زنی نصیب در روز می شد بعد از ادای
 مراسم کوشش و آداب زمین بوس بالاسه چهره که طلبیده از غایت محبت و افرام شوق بی انتباه از تجارے
 خود بنجاسته و سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چند آنکه از بیجا نب و آداب و فروتنی مبالغه

از آن طرف با هزاره و احترام فرود و نزدیک بخود حکم ششستن فرمودند و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها
 نبود درین روز یک هزار و شصت و یک هزار و پانصد و نود و نوزده هزار و پانصد و نود و نوزده هزار و پانصد و نود و نوزده
 محال الوقت معروضه شده است فیصل سزاک را که سر حلقه فیضان پیشکش عادل خان بود بنظر اقدس بر آوردند آنجا
 پنجشایان عظام اشارت شد که امرانی که در خدمت شاهزاده ممالک عثمان سعادت پذیرند بر تیب منصب
 نماید نخست خانبهان برین نموده هزار و نود و پاره از جواهر و مرصع آلات بصیغه پیشکش معروضه داشت پس
 عبدالعزیز خان و بعد از آن مهابت خان بدولت استنایوس چه که سعادت بر آن فرود خنده صد و نوزده و پانصد و نود و نوزده
 از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از آنجا بعد از آن بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از آن
 و از آن خان پسر خانبهان و سردار خان و شجاعت خان عرب موکف اقبالی نام و شهبان خان اقبالی نام و از آن
 دکنی سعادت نیست بوسه بقیه پیش ازین بجلدوی فتح و از آن منصب بیست و نوزده هزار و پانصد و نود و نوزده
 مرحمت شده بود و چون پیش ازین بر آن استند خطاب شایسته ضمیمه سائر مرصع گشت اکنون
 بجلد و سب این خدمت شایسته منصب سی هزار و پانصد و نوزده و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی عنایت
 و مقدر فرمود که بعد ازین در محاسن بیست و نوزده هزار و پانصد و نوزده و بیست هزار و پانصد و نوزده
 و این عنایتی است بخدمت شاه فلک شکو در آن زمان امیر صاحبقران تاجال دین منسله علیه السلام بود جلالت
 با چاقب و ابدت و در بیان و سر مستین و حاشیه و اسن مروارید کشیده و شمشیر مرصع یا پرده مرصع و
 خنجر مرصع عنایت شد و محمود از جهر که پایان آمد و خوانچه از جهر خوانی از بر فرق فرقه سالی آن و التاج
 خلافت و جهانگیری شاره فرموده خردنی و جواهر آن برگزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت
 نمودند و راجه برتی زیندار ملک بکلامه بوسیله حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف بر این بوقری
 بجهت تنبیه تاویب زمینداران کوند و آن تعیین فرموده بود تدبیران فیروز جنگ بیزیدی اقبالی بلده تنبیه تاویب بلده
 شصت و پنجاه فیصل و دوازده روپیه نقد از چنانچه سی و پنج فیصل و یک لک روپیه نقد از خانها که بجهت نمودن بقیه فیصل
 و سه لک روپیه نقد بر رسم پیشکش گرفته داشت راه بموکب منصفه روپیه مستند و بعد از روزی شصت
 که شاه جهان بخدمت والا قدر پیوست نور جهان بیگم ششینی ترتیب فرمود و خلعتی اگر اینها با مادی بگمای مرصع و روایه
 انقیس آراسته بود و سید مرصع یکا بر نادر و دستار با طر و مروارید و دو اسپ که یک تین مرصع داشت و قبیل اول
 باد و ماه قبیل ایشان چون بخت گذرانید و همچنین بنابر زاده های و ناله شکوه و ابل حرم و منضاد و نقوشهای اقسام
 زمین تکلف فرمودند بهر جهت سزاک و روپیه نقد آمد و هر چند روپیه گشت شانه اوده بلنده اقبالی شاه جهان بقره شصت
 از جواهر فیصل بود و وزن هفتاد و شصت و شصت که بجا با ابل منده نوزده مثقال باشد و روپیه نقد از جواهر شده و بقیه بود که
 در آب و در آب و تمام بنگار و بنگار و تیاده و دو لک و سی کی چهل هزار روپیه قیمتی و دیگری سی هزار روپیه و در روپیه یکی و در شقل
 و یازده و سزاک و دیگر سزاک شاره و سزاک و غایت انعامت و آچاره و اگر بقیه فیضان و دیگر نفاکس
 پر دازد بطول می نشاند قیمت محسوسه پیشکش بیست لک روپیه شده سزاکه این دو لک روپیه
 بنور جهان بیگم شصت هزار روپیه بدیگه بیگمان گذرانید بیون خاطر قدس سزاکه شکار و فیصل بسیار

بسیار را غیب و مائل بود و هرگز تماشا شای شکار فیصل نگردیده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد نیز تیره از ترس
 افتاده بود و رومی جهان تا چوین تقاضا فرمود که میر احمد آباد و تماشا شای دریای شود نموده سنگا هم مراجعت کرد و اگر شوم
 و موسوم شکار فیصل در سر شکار گجان متوجه از آن خلافت یا بد شد و این غریبیت صاحب حضرت مریم الزمانی و دیگر پیکان
 و اهل حرم را روانه کرد آباد ساخته موکبا اقبال محبوب ملک گجرات نهضت فرمود و در بنیال از روز تا پنج و خان کشر پیکان
 رسید که در خانه ابر ششم فروشی دو دختری دندان دار بوجود آمد که پشت مرد و تا که رسم متصل بود اما سر و دست
 و پای هر یک جدا از مانی زنده مانده فوت شد در روز جمعه ششم دی ماه سال ۱۰۰۰ از رسم از جلوس اشرف ساحل دریا
 شور و خیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد عامل کنیا بیت که در کنار دریا واقع است و در آنجا تشریب یافت
 مقصد بیان چند رنگه که در غراب آراسته تکریمایون را آوردند آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا
 روزانه وقت فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم مذکور را پات غریبیت محبوب احمد آباد از تقاضا یافت
 و در وقت و پنجم مال کا که یک در سواد شمس واقع است محل نزول اردوی گیبان شکوه گردید چون فرار شاه عالم
 و در روز ۱۰ واقع بود درون روز در آمده فاش خواندند میکن که یک کس و پیوست عمارات این فرار فاش از آن
 تا ۱۰ باشد سلسله ایشان بجز و م جهانیان مستحق میشود و مردم گجرات را غراب اعتقاد بجز حضرت شاه است
 در زمانه عالم اچامی اسوات لظهور پیوسته بعد از آنکه در شام پنهانی نگاری یافته مانع آمده که تصرف در کار
 از وقت شرط بندگیست سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است شاه عالم به شکر
 و شاد ازین جهان فانی بعالم بقا شتافته اند روز دو شب به بهت فریاد کور بیار کی و ضعیف و زنی داخل
 شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود و نظیر درینا که هر چه میان ارسته باز از عرض و سبب گرفته اند
 لیکند و کاننارا و روز و صحت بازار رسانند از عازمش هم از خوب است مستون و کاننایانیت بارک و زبون
 به غلش عالی پوشش دین روز ولایت گجرات بجایگیر شاه ازاد و کشورستان شاه جهان از زانی و اشتند از مانول
 کنیا بیت مقصد و بیست چهار کرده مسافت است و از کنیا بیت با احمد با بیست و یک کرده باقی شهر احمد آباد سلطان
 نیز و اکثر خان است و مسجری در میان بازار کاس نداده بیانیته عالی مشتمل بر سه در و در پیش هم در بازار سه در
 مقابل دری که به سمت مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن مقبره سلطان احمد و محمد سپه
 قطب الدین سیر و او اسوره اند طول مسجد غیر از مقصود که بعد و بیست و سه در و در پیش هم در بازار سه در
 و در وقت ایوان ساخته اند بعضی چهار در و سه پاه فرش سخن مسجد زقشند تراشیده است و مقونما از
 در وقت و مقصود در شمس سید و پنجاه و چهار سنون است و بالاسن سنونما بلندند و اند طول مقصود
 و پنج تن و حجر بی و هفت در و هفت و فرش مقصود و محراب منباز سنگا در روز تشریب یافته و هر دو بازار سه
 پیش خاق مسجد و منار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل برست اشیان ذات اندام شای و تقاری کرده اند
 همین سمات قرین منبر متصل بکنج مقصود شاه نشینی جدا کرده اند میران سنونما تخته سنگ تراشیده اند
 از سقف منجر و سنگ نشانیه اند آباد شاه با منبر همان و مقربان نورین با این بالارفته او ای صلوته نماید و انجار
 در اهل گجرات ملک فاند که در روز دیگر حضرت شاهنشاهی بر آن شاه شیخ و جبه الدین تشریف برد و لوازم زیارت

در

بسیار راغب و عامل بوده هرگز نماند شامی شکار قیل نگردیده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد نیز در این تاریخ
نقده بود و راسی جهان آرا چنین تقاضا فرمود که میر احمد آباد و تمام شامی در یامی شهر بنموده و هنگام مراجعت که مو اگر شمر
و مو شکار قیل در سد شکار گران متوجه دارالخلافه یا بد شد و این غریبیت صاحب حضرت مریم الزمانی و دیگر بگمان
و اهل حرم باروانه اگر آباد ساخته سوکبا اقبال یعقوب ملک گجرات نهضت فرمود درین ایام از روزنامه و قانع کشی
رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر می دندان دار بوجود آمد که پشت هر دو تا کمر هم متصل بود اما سر و دست
و پاها هر یک جدا از مانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه بیستم دمی ماه سال دو از هم از جلوس اشرف ساحل تریا
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد عامل کنیا بیت که در کنار دریا واقع است و در آنجا تزیین یافت
متصدیان بنده که در قریب آراسته تظلم بجا یون در آوردند و آن حضرت خود بر عراب نشسته سیر می کردند و ماه واز
در وقت فرموده بسیر و شکار و شوق شدند و نوزدهم مذکور ایات غریبیت یعقوب احمد آباد از قانع یافت
و سیزدهم است و پنجم تلال کا که یک در سواد شمس واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گمردید چون فرار شاه عالم
در سواد واقع بود و درون روضه در آینه خانه خوانندگی که یک در سواد شمس واقع است ایام فرار و انصر الایمان
۱۰. پاشه سلسله ایشان بجز دم جایشان مستحق میشد و مردم گجرات را ترغیب اعتقاد بحضرت شاه است
۱۱. در زمانه عالم اچامی اسوات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش از محلی با گبی یافته مانع آمد که تعریف در کار آید
۱۲. در سواد گجرات سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوابان در کار است شاه عالم پیشتر
۱۳. در زمانه این جهان فانی بعالم بقا شناخته اند روز دو شبده است و پنجم مذکور بسیار کی فیروز ز می داخل
شهر احمد آباد شد و چنانچه تعریف این شهر شنیده بود و نظیر درینا در گجرات بسیار است و سواد گجرات
۱۴. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۱۵. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۱۶. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۱۷. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۱۸. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۱۹. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون
۲۰. در سواد گجرات در شهر و سواد گجرات بازار ساخته اند و عمارتش هم از خوب است و ستون و کانه باعایت با یک و درون

در این تاریخ

آغاز چهارم و پنجم لشکر شیر بهیامی می نمود و چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را بر حال آورد و وقت آمد با گفتند که لشکر سحر است شیر خور
چندان مستعد نمی نماید هر دو نسبتی بر آن بچه خرابت تمام دارد و قتل سال سینه و هم از جلوس جهانگشای
شب چهار صغیره سوم شهر ریح الاول هزار و بیست و هفت بجز سه تحویل حمل خند درین روز سود در کن اسلطنه آهنگ
بمنصب پنجم اوست و است و سواران امید سعادت بر افروخت را چه پیام با تمام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیله و سوار
از غولیه خانه سمرقندی یا نتمه رخصت و وطن شد درین تاریخ میر علی از عراق آمد و با سبب سلام متبینه خلافت حسین افروز
گردید اکنون بجلی باز احوال او رفته کلاک و قتل نگار میگردد و میرزا ایمان مساوات سها با نسبت نامش محمد امین
بوده هم در میرزای پاشا عباس بود الا منصب صدارت ارتقاء بخشیده صبیبه خود را بعد از وفای او آورد و بدو
میر محمد امین پیشین ازین چهارده سال از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و در سینه میر محمد موسی مشهور
که سالها در دولت قطب الملک بود و نوکر شد و قطب الملک او را با میر علی مراد طلب ساخته از موافقت طلب صدار
مقامت مالی و ملکی بقیه افتاد احوال فرمود و محمد قلی در میات بود و حق و حقد او را بکار آگهی میر و گند اشته بدوام
شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ نیز نیست چون محمد قلی در گذشت و دولت ریاست سلطان
بر او داده او رسید نقش امیر با او خوب نشست و باین مر و بس میرزا رخصت فرموده دست طبع و تصرف
از اموال و دخیاسه او گراه داشت و میرزا که گفته شد است عادت خان پیوست و در اینجا نیز صحبت او در گرفت
تا که میرزا با دل خان اجازت حاصل نموده ببله دریا بطن مالوت شتافت و در عراق شاه عباس را ملاقات نمود و بپیت
میرزای و عرسه که مردم صاحب ثروت را در نظر باسه یا بخند مشغول عواطف شایهی گردید و در خدمت شاه پیشکشها
لائیق بدخات گذرانید و مدت چهار سال بفرست و آب و روزگار بر بند میرزا خود آهش آنگه در ملازمت شاه بها منصب
عالی باشد و شاه را مطیع نظر انیکه با لغات ربانی سرگرم و هشته لغایه که درین مدت فراهم آورد و از آنکه چنان
میر و ریافت که حقیقت کا صیبت تا که میر بلانان عقبه خلافت التاج آورده مکر در الفتن مشتمل بر افراتد خود آهش ملازمت
و از زو سے خدمت ارسال هشته الفاسس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاظت بیایان خرداوه
به نگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافت شمول مراسم بیکران گردید و از زو سه
و تا که زو قماش رود و انگشتر با قوت برسم پیشکش هر روز هشت و بنصب پانصدی و دو هشت سوار سوار قرار گردید
روز یکشنبه دوازدهم فروردین موضع سهارا سفر به خیام خلک احتشام گردید بعضی رسید که ازین منزل ناچار انگیل
یک دویم کرده مسافت است و از انبوسه جنگل و تراکم اشجار و راه بر نشیب و فراز عبور بیک خیال مستعد و متعسر
نیاید و در شب سینه سینه هم بهدودسه از بند پاسه مخصوص متوجه شکار گاه شدند پیش ازین هیچ کس از پیاده
ای سرزمین جنگل را برسم قرنه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل و زادگ فضای بر فراز درختی سنگی از چوب بجهت
نشستن پادشاه فیله گیر شکار ترتیب داده هر دو رختاسه اطراف آن نیز لاریا بجهت نشستن و تماشا دیدن
امرو ساخته بودند و نسبت خیل نیز با گنداسه مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده در هشته بر سر فیله دو نفر فیله
نزدوم چیریکه شکار فیله مخصوص آن طائفه است نشست و مقرر شده بود که فیلان صحرایی را از اطراف جنگل برانده
بصورتی که در تاشای شکار آتبار برده و نخواه کرده شده و قضا در وقتی که مردم از اطراف جنگل در آمدند بنا بر شکار

بصورتی

و رفت و تراکم اشبار سلسله انتظام از هم گریخت و ترتیب قمر خدای گشت فیلان محوالمی در سیمه بهر طرف و دیده نمودند
 از خیر فیل از تر واده در حضور اشرف شکار شد از خیل و فیل بنامیت نوحی صورت و احوال تمام حیار بدست آمدند
 دلاور خان کاگر از فقیر احمد بیگ خان کابلی بجاوست کشید سرافرازی بیست و پنج روز از بیرون رسید که عبد الرحیم خان خانان
 غزلی مولانا عبدالرحمان جاسی را که این صبح از آنست محض کرم بر یک گل از دست صدغاری بیا یک کشید و آنچه نمود
 حضرت خواجه شکاری این اطلاع را بدید فرمودند که ما نرسد بر رخ گلزار سے باید کشید و این بسیار است می بسیار
 کشیده چون آنقدرت گریه و غمونت بود مردم تحت لبیدار و هشتاد و هشتاد مسافت تا رسیدن بیدار خلافت اگر
 روزگار بصورت و دشواری سے پیوسته میشد ای صواب اندیش که بخت کثای مشکلات در گذار است چنین
 قاضی فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در حد آید و گذرانید و بیدار از تقنینا سے ایام برسات متوجه اگر
 باید باشد و این غرضت مناسب از تمام و بود خان اقبال بصورت احمد آباد حکومت گشت مقارن این حال از بود خدا
 نمایان دارا خلافت بسایع جلال رسید که در مستقر خلافت اثره با می طایر شده در مردم بسیار آفت میشود بنابرین فرسخ
 عزیمت اگر که با ایام غیبی که در خاطر حقیقت اظهار سید افکنده بود و هم گریه دید و غم از روی برشت با طایق غم
 جادی اول در ساعت مسعود و زمان محمود و بیار سے و نیز و سے فزول مساوت در شهر احمد آباد اتفاق افتاد
 و ز شدت گریه و غمونت چو ایام سے در احمد آباد شام شد و در اول شهر وارد و کس تا نکه دوسه روز بخت تب تبلا
 نگشت باشد عازنا شرمین دوسه روز ب غصه مستی بجهت مستوی میگشت که در تمام نقل حرکت تقدر تمام و است
 ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و حضر جهانی بکس نرسید ایضا حضرت شانه شای بی نیز و سه روز این حضرت را کشید
 آن قدر تار یو و فیض در دکان حضرت رسید که تا طهارت تقریر آن عاجز است و حیرت که بانی این شهر را کلام گفت
 و فیلان شکار خانه که در چنین ستمین ستمین فیض به همه شهر اساس نهاد و بجا آورد دیگر آنرا چه بگویم بود که عمر گران
 چنین خاکدان گذرانیده از چو لیش مسوم ز میزش کم آب در یک پوم گرد و بخار بجهت که در وقت شدت با دو جلد است
 دست محسوس نگیرد آتش بنامیت زبونی و ناگوارا رود خانه که متصل بشهر جار است غیر از ایام برسات پیوسته
 خشک میباشد چایها اکثر شور و کج و تالابها که در سواد شهر واقع است بسیار بون گازی در قاب شده مردم اعیان
 که بقدر کمی در اجناسی در راه در خانه های خود که ساخته اند و صایام بارشلی از آب باران مخلوط اند تا سال نگیرد
 آب بخورند و ضرب آبی که برگزیده بود در ساریت نکند در راه بر آید بخارند آشته باشد غایب است بیرون شهر کجای سبز
 دیدارین تمام صحران قوم تراست و نسیمی که از سر به زقوم و ز فیضش معلوم مصراع ای و مجموع فوسیه که است گویم
 در حواله راجه بهار که از زمینداران معتبر ولایت کجرات است دولت آستان بوس دریافت دوسه مهر بصفه تقریر در
 رویه بر رسم شکار و یکصد اسب بطریق پیشکش معروفند و شدت در خاک کجرات کائنات از این زمین اری بنیت بخش
 بدریای شوری پیوسته است بهار و حجام از یک عده و نپند با اثر بر سیرت بجهت جمعیت را اعتبار بر باره انجام
 و پیش است سگرنیکه بیدار سچ یک از سلاطین کجرات نیله و وسیط این محمود و فوسیه بر سر او فرستاده بود که است
 برفق سلطان افنا و عمرش از سندان و تجاوز شرف در حق آید و او خود سگرنیکه که سال جاری در کس نتوسه
 خور سے شرفه از مردم او پیر سے نظر در آنکه سوی ریش و بر دست و امر و صفیه نه سگرنیکه که ایام جنوینت در آن سے

چنگشاهی ایشان مقبول افتاد و دو ملک سرپرستی در آن چو بی جوانی ملک را با امر سنگه در دو سوک گیان شکوه بختان
 افتاد و گفتوگر کن سپهر جانشین او بدولت فرین پوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارک فرخ دکن معروض داشت و خلا
 اینحال خبر رسید که فرستاده سورجیل و لوراجیه با سو مسلمان بکول رسیدند تقصیل این احوال آنکه راجه با سو سپهر داشت و
 سورجیل با هر چه بیال از همه کلان تر بود لیکن از بهر سنگالی و آشوب طلبی پدید آرزو در خاطر داشت و در نیاید بوسیله که پدید
 از کردار ناخوار او بود و پیوسته مجوس میداشتند و بعد از فوت راجه با سو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله
 زمین بوس داری و محافظت ملک این بیدولت را بختیاب راجگی منصب دو پسر او که سرفراز ساخته حال در دنیا
 پدشش را با سلفقاسی کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین سبب سعادت از دنیا میروستند و همراه مرحوم بختیاب
 خدمت خفقان کاکیزه دستوری یافت و چون کار بر تختستان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دنیا
 که محقریب قلمه مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمد و مردم آرزوم از میان برگرفته با مردم مشارالیه
 کار بجا دست و نامحمت رسانید و مرتضی خان نقش او بار از صخره احوال آن برگشته روزگار خاندن شکایت بسیار
 بدرگاه والا عرض داشت نمود و مرتضی خان که آنکرات نبی زاد دولت نمای از وجبات احوال او ظاهر است و چون
 مثل مرتضی خان سه وارنده با لشکر گران دوران که هستان بود ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
 ناگزیر بخدمت ارباب قدس آفتاب جهان بانی گیتی ستان شاهی جهان ملتی گشته عرض داشت نمود که مرتضی خان تجرک
 او بایب غرض با من سو و خراجی بهم رسانیده و مقام خراب ساختن ویرانه بختیاب من شده مرا ببصیان یعنی شهنشاه
 امید که با عرض حیانت و سبب بجات این برگشته بخت فتنه بدرگاه والا طلب فرمائید هر چند بخت مرتضی خان ناسازگار
 افتاد بود لیکن از آنجا که سبب طلب خود بدرگاه بنابر شبهه بجهت فتنه دولت خواهان نه نشست که بسیار از خرج نفی تمام
 تجرک ارباب فساد بشورش در آمد و خود را کرده او را مضمی ساخته باشد بجهت بالکس شاهزاده بلند اقبال شاهی جهان
 رقم خود بر چرا که برانم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن این حال مرتضی خان بجز در حضرت آتی بخت
 و فتح قلمه کاکیزه روزی چند وقت افتاد و چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی بنیاد رسید نظر بر ظاهر احوال
 او افکنده هم دوران زود مسخ شمول بود دولت میدرخ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بهم دکن خدمت
 فرمودند و بعد از آنکه ملک بکن بقیرون اولیای دولت به قرین بود و سبب بلای بکونی تصدی فتح قلمه کاکیزه شد هر چند
 این بی سعادت را باند در آن کوهستان راه دیوان آن از این فرم و حیات طو در بود لیکن چون فتاح این عقده دشوار
 کلید بخت شاهزاده گیتی شان واک کوهنای گاراده و ختیا ایشان باز داشتند آن بلند اقبال فتح پسندیده از بخت
 و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بختیاب فرمودند چون ببقعه پیوست با محمد تقی نیز آثار خدمت
 در بانه طلبی نمود و جوهر فاستی خود را با ظاهر ساخت و مکر شکایت محمد تقی عرض داشت که صحبت من بیا او
 راست نمی آید و این خدمت از دستش نمیشود اگر سبب دار دیگر بر فرمائید بخرج این فتنه ببولت میسر میشود
 باگزیر محمد تقی را بجناب طلب و داشته را بکبراجیت را که از او با سبب دولت از میان است با قوسه فرمودم باز در نور
 فتح قلمه کاکیزه خدمت فرمود چون این بی سعادت و یافت که او برین بیکر و نزدیک پیران را تا رسیدن راجه
 بکبراجیت خدمت غنیمت نموده بختیاب همه از بیداری در گاه با سبب آنکه در بختیاب کشید بپایمان شده اند خدمت

شماره که بحال جاگیر خود مشتاقانه تا آمدن را چه بکرا بحیثیت لبان خود پر از نذر و چون لاجرا بر تقو و وسوسه بحیثیت خود
راه یافت و اکثره بحال جاگیر خود رفتند معدوده سے از مردم روشناس در آنجا ماندند قابود اکثره آثار و بطل و فساد
ظاهر ساخت سید معنی که در زمره سادات باریه نیز به شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندی از بزرگان در
خویشان پای همت افزوده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی نیز خمهای کار سے که پیرایه شیر مردان مردگان
ست آبروی جاوید یافتند و آن سینه سعادت آنهارا از میدان کارزار برگرفته بنگت سراسر خود پیروز و سحر از
جان دوستی تنگ پا خود را گوشه سلامت کشیدند آن فتنه مرثیت دست تقدیر و تقاول در از ساخته اکثری
از بزرگان و من کوه را که جاگیر افتاد الله و مقرر بود تاخته اثر نقد و منس هر چه یافت متصرف گشته بترتیب
اسباب شوم پیشین پرداخت و از وقوع آنکه در نیول عبدالرحیم خان خانان سپهسالار استیلام بقیه خلافت را بحیثیت
سعادت نورانی ساخت هزاره و هزاره رو پینده نگذرا تیند از پیشکشهای او و پنهان اما دسوار سے یک لک
پنجاه هزار رو پیچیت شد پس از رو حیه خدی آن دیرین خدمت را که بیامین عواطف و مراسم روز افزون بجا
از سر گرفته نمود و مجدداً تصاحب مصلحتی دیگر خاندان پس در کن سربلندی بخشید خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل نما
بان و فیل حرمت شد و منصب آن کن سلطنت از اصل امانت هفت تیر لری ذات صفت هزاره سوار گشت
درین صحبت آن که با اسلحه با شکر ثانی راست نمی آمد ما بدعا کن را سحر است و یوان بلند پاهای بخشیدند در زیاده
سختی نیز در دنیا با برکت که لیس خود بود و موکب سعادت اتفاق افتاد و حکم اشرف و در کول پیروزند هفت گره شد
پورا بعد از رسیدن که در شهر اگر ه طاعت طاعون با قرا و کشید و کس بسیار روانه بر آورده تلف می شود بنا برین بیست
و شش هزار کوزه سرور فتح پذیر بنزد ایات و جانشینان استگلی یافت روز جمعه بیست و هجدهمین بزرگوارت رو نه نفر ان
دستگاه شیخ سلیم حشمتی تشریف آرزانی داشته اظهار نیاز مندی بسیار فرستاد که اعظم آثار که در زمان دولت
و خدمت خلافت حضرت امیر استانی در امانت بر باد بظهور آمده این سجده است به انفاق عمارت عالی اریسان
روی زمین استلح امتا و ده که مثل این مسجد در هیچ بلاد سے از محمود جهان نیست عمارتش هم از سنگ و گچ
سند اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه عامه خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد متعلق است برود و در
کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در تقابیت ارتفاع و نهایت کلان پیش طاق این در دو طایفه در دو طایفه
و شانزده طول و پنجاه و دو عرض ارتفاع و از سه دوازده بالا بایدرقت در دیگر خود تر ازین رویش شرقی و غربی
طول مسجد از شرقی مغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده درج است از ان جمله مقصود بحیثیت پنج و نیم درج
پانزده درج در پانزده درج گنبد میان است و هفت درج عرض و چهارده درج طول و بیست و پنج درج ارتفاع
میشطاق است در دو پهلو ای این گنبد کلان دو گنبد دیگر خود در ترست و در قعر ایوان ستون دار
ساخته اند عرض مسجد از شمالی جنوب یکصد و هفتاد و دو درج و در اطراف نو و ایوان و هشتاد و چهار حجره است
عرض حجره چهار درج و طول پنج درج و ایوان بی عرض هفت و نیم درج و صحن مسجد استوایه مقصود و ایوان یکصد
و شصت و نه درج طول و یک صد و چهل و سه درج عرض است و بالای اسکله ایوانها و در و بالای اسکله مسجد
خود ساخته اند که در کتبها سے عرض و ایام متبرک شیخ در میان نهاده و در آثار سایر بلاد ایوان سنگی درواز

۱۰۰

سرکار پادشاه شریف فرموده بودند اگر به تحصیل مرقوم گردید لیکول میگردد و بقصد قیمت مجسمه پیشکش فرستد
روزی چند روز در یک شب غره اردوی بیست ساعت مسعود مبارکی و فرستد بشهر اگر آریا دور آمدند و باین مسعود
نهار قندیم یافت درین تاریخ خبر فوت شاه نواز خان خلعت سپه سالار خانانان سپه جوان و جمیع شریفان
فطرت بود در صفیان جوانی و دولت شیفه شراب گشت و از آن وقت معاصیان خوش نگردد و از آن زمان بر آن
با قراول کشید جان در سداکن در باخت پیش بلند پرواز گاهش دور سپه شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط ملک
و انتقام سپاه و در زم آراسه و سردار سیدی عدیل نظیر با این همه خوبها گرم نداشت چون خانانان بدین
پیوسته گرسنه فرزند انجاسیت ضعیف در بون یافته بداد او مسالجه پر داخت بعد از روز سه چند صاحب
گشته بر لبه تراتوانی افتاد سپه خدایا تدبیرات و سعایجات بکار بردند و دست نیامد دور همین دولت و جوانی
با جان جان حسرت و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی نیز سکنده جاودانی کشید این واقعه
بر خامر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت و ارباب خان را بنصب پنجه زاری نداشت و سوار
سپه از آریا بخشیده خلعت با شمشیر مرصع اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش سپه خدایا
و اسپر نگر خدمت فرمودند در بیولا شاهزاده سلطان پرویز از اباس آمده بود و مسعوده خلافت همین ظاهر
ساخت و راجه کلیان زمین دار رخت نور در خدمت شاهزاده دولت پاریاقت همیشه در خجیر فیل و یک لک
روپی نقد پیشکش عرض داشت در نکال این حال شاه بیگمان که خطاب خان دوران ممتاز بود و بنا بر
دقت از سپاهی گرسنه استحقاقست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهد پیش ساخته
پرگنه خوشاب را که از جاگیر باسه قدیم او بود و پنهان دو پنجاه روپی حاصل داشت در وجه مدد فرج او غناست
فرمودند و سپهران او را در غر استعدا و سپه یکدرا منصب او جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه پور
نیر و او را که بود سید که در کون باطل علیی در خدمت هستی برست گنج سنگی پور انبساط مسعوده ذات بود
نهار سوار خطاب راجه ای فرق غرت بر افراختند در بیولا حکم شد که اگر تالا پور سپه بر کرده و سبلی بزند
که علامت کرده باشند و در میل سوم چاه آب که مسافران از تابش آفتاب و کشتنی محنت و مصیبت نکشند
خیابان در دست درخت نشانند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهربان در ساعت مسعوده و نهانان و مختار آریا
تخمیر بود و بزم سپه شریف خدمت مرکب منصور اتفاق افتاد و لشکر خان را بجا است و در اختلاف که در خدمت خلعت
با خجیر جمع و اسپ و فیل و لغاره مرحمت شد روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهربان در ساعت مسعوده و نهانان و مختار آریا
گردید حضرت شاهنشاهی تماشای بند این و تاجاناسه آنجا تشریف بردند و در عهد سلطنت حضرت
استانی امرای راجه پور تاجانهای عاسله بطرز خود ساخته اند از بیرون بکلفات افزوده و لیکن در درون
شیر و در شترک خانه کرده که در قفون آنها سر بیرون نمیتوان در آورد و بیست از بیرون چون گور کا فر غلط
و از درون تهر خدایا غر و جل و آذین منزل شاهزاده پوریز بصوب اباس و محال را جاگیر خویش بود
لافته خان مسعودت مطروحه داشت در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اجدر و پند و اندرزین گوشه
انها اختیار کرده بودند مرقوم گشته در بیولا از این بهتر که از اینها مهربان دوست نقل مکان نموده بکار

۱۲

مجلس تصویر جنگ ما جبر ان گیتی ستان است با شمشیر خان شهبان حضرت و اولاد را محار و امر اعظام که دوران جنگ
 بساد شده برای اختصاص داشتند کشیده اند بر صورت نوشته که مشیبه گیت که این مجلس شکل است بر رویست پیش
 سویت و بصورت نام خود را تعلیل میرزا شاه رضی نوشته کارش نهایت بخت و دعاست و تعلیم استاد بنیادنا صحبت و
 مشابحت نام دارد اگر نام مصور نوشته نبود که گمان میشد که کار بنیاد باشد چون بحسب تاریخ از بنیاد بنیاد
 است اغلب هنر آنکه بنیاد از شاگردان اوست و بر و شش او مشق کرده درین تاریخ عالی ساسه المی بخاطر علیک است
 خلعت امتیاز پوشید این چند بیت از دست س از غارت چینی بر بسیار منتهاست که گل بدست تو از شاخ
 تازه تر اند که لب از گفتن چنان لبم که گوئی به دکان بر چهره زخمی بود به شد که در لب دارم سیکه در حق است
 و در عذر خواهم بجای مستی به تقارن این حال حسینی لب سلطان قوم رباعی گذرانید رباعی که در
 تر از طرف دلمان ریزد به آب از رخ سر سید سلیمان ریزد که خاک درت با متحان بشارت از وی عرق حسین
 خالمان ریزد به درین وقت را تم اقبال نام رباعی بابا طالب و صفائی را که از ان جنس سخن بود معروف است
 با بیت خوش آمد آن حضرت بخط خاص در بیاض خود بشت فرمودند رباعی که زهرم بفرق خود شنائی که
 در غنچه آستین فتالی که جسته ای غافل از ان که تنه بچرخ فریب کرد و به خاک افشاند بانی که چه شد به آمان جا
 در غنچه آستین پلایان بچرخ غنچه ز سساز سپاهان بر آمد و سیر و سیاست گذارش بکشتی داد و بقا است جا و وقت
 آب و هوای آن دگر شده توغن و مائل بختیار شود و این بار فتح کشمیر شدت حضرت فرستد تانی اماران
 پسر بیست و یک ساله با سینه دگر گشته و در او فرزند حضرت شاهنشاهی که سنین عمر شش ماه
 صد روز که منتظر بود در گذشت از پسر اشب که در پرتگند دولت گبار خدایا فیما بین بنیاد زاهد برایش و برات ایوه
 ظاهرش بگردان مشبه و پیش از یک قبضه بشیر در میان سپیده هم موسسه ایوه اماران نداشتند چه سس از
 عورات اشایت شد که در گذشته بده گشت ستر او نموده در تفت را معروض دارند که مبادا غنچه باشد ظاهر شد
 که از دیگر عورات که بود کفایت ندارد غره اسفند از خرمه هر برگه گری بنیاد و شکار فرزند تو چه فرستد در هفتاد و یک
 قرح و سی چکاره شکار شد چون مهابت خان در شمال از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از شش آن
 کوستان خاطر سرد و سخته باشد بریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ با سیلام قبه خلافت فرستد بفرخت
 خان امام بنیاد سوار سوار سوار فرزند چهارم اسفند از راه ظاهر بر پتاس نجم اردوی گیمانی سس
 گشت عرض است و نادر خان حاکم کشمیر فریب بخش که کشتوار آن فرمان حرمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع ستاره
 محمول یکساله ولایت مفتوحه با تمام آن سپیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام با پاسن ابدال گل
 جدول در ایات بکمال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری تزیین یافت و سال پنجاه و سوم از عمر
 او بود حضرت شاهنشاهی سس به پاس که آغاز شد چون درین راه که و کتل نشیب و فراز بسیل بود و یک و ضمیمه
 مورد شکر سفور ستغذ نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند تو حق فرموده و با سوار
 قطع سافت نمایند و اعتماد الدوله الحاکمانی و صادق خان بخشی و ازاده خان میر سالدان با عده بیوتار شکار با
 بر و عبور نمایند و میرزا سرگرم خان اعظم و سبب از بند با براب و سنج و ستوری یافتند و موکب اقبال جریه با خدیجه

تاریخ

سفوران بساط قرب حضرت فرمود و این تاریخ خیر نوت را با امرشگر رسید و حکم شد که او را کشتن و پس قرآن حضرت
 عنوان بخطاب زانا مسدود خلعت و اسب و فیل بجهت گنور کردن برده مراسم تعزیت و تنیبت بتقدیم رساند سیت و حکم
 مذکور در موضع سنگی نزل نوک اقبال اتفاق افتاد و هاجت خان با بنایت خلعت و دستبند و اسب و فیل حضرت را
 ساخته بخدمت بگوشی رخصت فرمودند و درین منزل گلی بنظر درآمد که زبان از تعزیت آن فاسر است یعنی سرخ آتش
 بزرگ گل انار و پیچیده بزرگ گل شفق و بلکه از آن سیر تر کرد یا چندین گل ظفری رنگ یکدیگر دست بستند و خوش از
 درخت زرد آلو گلان تر میشود و گلها لیش - ایامی درخت را فرو میگردد بزرگ گلها رنگی است که در درین درخت کوه
 بنفشه خود را بسیار است و در غایت خوش بوست رنگش از بنفشه باسته گستر است شب جمیع و دوم باران شد و حکام
 سحر برت بارید چون اکثر راه او بود و از باران لغزیدگی هم رسانید چاره ای را غرض بر آن افتاد برخواست میستخ و خیر
 از سر کار باو خواهی تصدق شد از امر البضی و بنیاد بجهت باران و سه با و روز مقام فرمودند جمیع و سوم سلطان
 زمیندار بگلی دولت زمین بوسه در یافت و درین منزل جو شاد آلوده و آه صحرانشکر و کرد را با گرفته بود و در
 صحرای جوان و یا هراسی را باندازه می ساخت و ولایت بکلی است و پنج کرده در طول ولایت و پنج در عرض است مشرقی
 کوهستان کثیر و بر دست غرب آلوده است و در جاتب شمال کوه کوه و بطریق جنوب کوه و پنج و در غافلات کثیر
 است و زانسانه که صاحبقران گیتی ستان است و درستان نموده اند چنانکه ملک توان عنان اقبال و ولایت
 داشته است و طایفه را که لازم کتاب کثرت قباب بود در چند ولایت مرعش و دوه گده داشته اند و گویند که در
 ایام فتح و ... در وقت که در این ایام که در ایام در دست اقبال خود بود و در دست
 زبان شک و تیقت مردم و هم در زیر بین قیاس باید کرد و زبان سرش استانی شاد و ...
 این پنج بهار را نام پورا است اگر چه با هم نسبت خود را میزنند و اندکی در شرحی که لازم زمیندار است و در دست
 و اینها پیوسته و در آنجا آمده اند و در هر یک رسید که چند منزلی شیبه آبادانی گسترده و غلگبار و در دست
 که تا ما در این شهر بگردیم و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 چهار روز آرزو قدر گیرید و خواهی بود این سخن بخشی یا سایر مردم چیز منافی تمسبی آمده باشد سیت و حکم ازین بود خانه
 نیز که در جوار اتفاق افتاد و این آب از میان کوه زارده در نایبین الایمه تا به خشار و وقت واقع است برآمده درین
 نایل دو شاخ شده میروند و بدینا نند شخشان عالی بجهت عبور لشکر سفورده و در شب ساخته بودند یکی در طول شهر و پنج
 درم چهارده و در عرض هر کدام پنج درم و درین ساختن آنکه در غنای کوهان از آثار بر روسته گنبد می اندازند و
 پرو و سهران را بکشتی است حکام میدهند و همه بر بیای مطهر بر روی انداخته میخ و طنا بهایست قومی جنوب
 میازند و باندک حوضه با کباب بر جاست تا طمان را پایا با گذرانیده سویر و پیاده از رویه که چون جو خوردند در بارک
 شب جمیع و سوم بکنار رود ننگشنگ گنبد منزل شده و در درجک ازین حکم شده بود که را قبال تا سه بیشتر
 شتافته ترزیشی که در کف شیب و قیاسی در شسته باشد بجهت پیش نیر و نیر و نیر نماید اتفاقا در این طرف رودخانه مذکور
 پشته در آن بود و شتران بر آب نیر و خرم بر فرازان سطحی نبود و پنجاه درم بود که کار فرمایان قضاوت در کوه خیز
 بود و سه بیاید داشته بود و چون در زبان این رود بر فرازان آن است و این در حضرت شاهنشاهی است

شاوری خود با یک نفره پیشه و یک کشتی که کتا نیز درین آب بازمی سپید نظیر لوند بر فراز سنگی که بر لب آب بود بلند خویا
بیان دریایی باغداد و کج و کج و افتادن از قاطم اسواج نینتواند خورد و جمع ساخت و بشناوری پر درخت افتادن همان بود
در فتن جان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات میل فاد و او و کشتی گیر نیز ارجان کندن کشتی وجود را با عمل سکت
رسانید میرزا رستم را فریب تعلق و عجیب محبتی با این سپرد و در راه لونی از استماع این خبر جان کاه دل خرابش طایفه
شکیبائی چاک زده و تشابه در اندک بسیار غایب میاز و بر جامع متعلقان لباس با تم پوشیده سرو پاسه پیرهن
متوجه ملازمت میگردد و اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد ولیکن پیوند دل با این فرزند داشت منش بیت و نچ بود در
ندوق اندازد شاگرد رشیدی پیشش بود سوار سگی فیل را خوب میدانست در پیشش گجرات اکثر اوقات حکم میداد
که در پیش فیل خامه بپوشد و در سپاهی گرسنه نیابت فیل چسبان بود چون از کوهها گذشته و میوه منع نیاید منزل
شد صحرا و چمن چمن شکوفه انواع ریاحین از تر کس بنفشه و ارغوان زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملک است
نظر در آمد درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است نهایت عالی اندامی که بلند میر میوه و نمود خوشه دارد و درین راه
اگر چه آبشار بسیار نظر در آمده لیکن این آبشار میانه است و در دیگر بیابانها درین آبشار شاد باره اول از قصبه
مقر که کثیر است بر لب آب است و قصبه و سبب از سوداگران کثیر درین قصبه توطن گردیده مشرب بر آب تنازل
و مساجد ساخته آسوده و عرفة الحمال روزگار بسعی بر پیش از روز و دو کس سعید و جمعه اکثری از بندها کشتیا آرد
درین مقام مهیاد آشته بودند چون ساعت درآمدن شهر نیابت نزدیک بود فی العز و خدمت آن حضرت
بر کشتیا نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کار عالم کثیر از کشتوار آمد و با سلام جنبه خلافت سعادت
اندوخت و بعد از آن مقرر افزون شاهنشاهی و گوناگون نود در پیش فیل اتقی عزت تمام یافت الحق این خدمت
و لپسندید تقدیم رسانید از شهر کثیر تا مقرر کشتوار شصت کرده مسافت بود و اندوخت فیل شرح کشتوار آنگه در هم
شهر پوراه الهی سنه ۱۲ جلوس دلاور خان با ده هزار نفوز سوار و پیاده جنگی عزیمت فرمود کشتوار پیش نهاد خدمت
و حسن نام سپرد و با کرد علی میرزا بجا نطق شهر و حراست سر حله مقرر در پشت و چون کوهر چک و ایمه یک بدو
وراقت کثیر در کشتوار آن نواسه سر کشته با ویه خطالت و او بار بودند مهیبت نام یکی از برادران خود را باست
در مقام و دیو که متصل بکوتل میر خجال و اتمه است بجهت احتیاطا گزشت و از منزل مذکور تقسیم افون خود و دیو
براه سنگی بر رشتانفت و جلال نام سپردشید خود را با نصر اندر عرب و علی ملک کثیر سوار و حجت از سبب اسب جابگیر
براه آهن تعیین فرمود و جمال نام سپردگان خود را با گردی از جوانان کار طلب بهارونی فون خود مقرر کرد و همچنین و فوج
دیگر بر دست راست و چپ خود را در داد که میرفته باشند چون راه بر راه اسپ بنود چند اسپ بجهت احتیاطا همراهم
اسپان سپاهی را و یک با گردانید و کثیر فرستاد و جوانان کار طلب که خدمت مییابان اسپ پیاده بر فراز
کوه برآمدند و خازیان لشکر اسلام با کافران به سرانجام منزل بنزله ایجا که نماند که چاک کشته و کشته
تیمم بود و شتافتند و را خواجه جلا سله و حرا ایگر راهها مختلف تعیین شد و بود تا به پیوسته شد و خاندان
روزگاری کتاب عقاوت بناورد و را و فرای پیش گرفته تر بهادران بر این راه که در سواران شب سر راه
پاسه مروی جهت پیوسته تا درین سهر شتافتند و بر لب آب شکوفه و قاز است و غارتیان

و بعد از گرفتار شدن راجه از منوبان ماه بر کس بر جا بود و خود را بپوشید و لا در خان از ششینان مرده شش و غیره می ساخت
 شکر آبی بتقدیم رسانید و بالمشک بنهور از آب عبور نموده بنیدل که حاکم نشین آن ملک است و آنکه کار آب تا آنجا سگروه
 مسافت بوده باشد پیش از آنکه فرخ شود و راجه بی حال خود را از روسته احتیاط بر تپه راجه چننا و دیگر زمیند اران و ستاده
 چون موکب مشهور نزدیک رسید و لا در خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان پوس گشت و بعد از آنکه عرب را
 با سینه از سوار دپیاده بخواست آن ملک گذاشت مجلی از خصوصیات کشتور آنکه زعفران نفس از زعفران کشیر شیر است
 و قریب بعد دست از بازه حبسه گرفته میشود و نارنج و ترنج و سبزه و انزلی هم میرسد خرمیزه پیش از عالم خرمیزه کشیر
 است و دیگر سیو با از انگور و شفا کور و دالودامرو و ترشش و زبون سس باشد اگر تربیت کنند لیکن که خوب شود و به
 جهت یک گاه رویه تخمینه حاصل آن ملک باشد و در وقت کارشش بخت هزار ریاده جمع میشود و سب در میان آنها
 کم است قریب پنجاه اسپ از راجه محمد با سس او بوده باشد از روسته تخمین جاگیر هزار سس است و بزرگ سوارانجا به
 جاگیر سس بوده باشد روز و شبند یازدهم بعد از دوپرو چهار گز می بسیار که در فرسخ در عمارت که محمد آبرکت
 نال دل احداث یافته دره و موکب مشهور آنجا حکم حضرت عرش آستانی از سنگ و آبک فکده در غایت استحکام
 اسس یافته تا ثباتها نام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت با تمام میرسد روز سس شبند و دراز و بزرگ
 سس با انهم راجه کشته از سسل جهور آورده زمین پوس فرموده عالی از راجه است نیست لباسش بروشن بل بند
 زبان کشیر سس و دست سس بر و میداند و بخلوت دیگر زمیند اران این حد و بی الجا شهره طاب شده حکم فرمودند
 که با و بود چنان تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدگاه حاضر سازد از نقد و حبس نجات یافته در سایه دولت ابرقرین
 آسوده و فارغ البالی روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از ملک سس دستستان همس خلدگر خوار خواهد بود عرض کرد
 که این و عالی و فرزندان خود را ببلانیت می آرم و اسید و او مریمت آن حضرت ام بهر چه حکم شود اکنون سس از راجه
 و او سس رخصه بات ملک کشیر مرقوم میگردد و کشیر از تعلیم چهارم است عرش از خط استوار است و پنج درجه از
 ندیم این ملک و در لغت راجه بوده است و مدت حکومت آنجا چهار سال است و کیفیت احوال و اساس
 آنها در تاریخ شرح نزح ترک که آنجا حضرت عرش آستانی از زبان سس که بهر سس ترجمه شد است بتفصیل مرقوم است
 در تاریخ سس چنانکه در روز و اسیر سس جنور اسلام رونق بها پذیرفته و سس و دو نفر از اهل اسلام مدت دو لیست
 و در مسالی حکومت این ملک و سس اند تا آنکه تباریخ نصد و نو و چهارم سس حضرت عرش آستانی فرمودند
 از آن تاریخ تا حال است و پنج سس که در تصرف او لیا سس دولت اید قرین است ملک کشیر و طول از کس
 ایس تا کشیر بر پنجاه و شش که به جا پذیرفت در بعضی از زمیند و مریمت کرده زیاده نیست و از ده کم سس
 از کبرانه تخمین و قیاس نوسند که طولی ملک کشیر از ریاسه کشن گنگ تا قنبر بر یکصد و بیست و شش
 عرض از ده نیست و از بیست و پنج زیاده نه حضرت خانی خانی بجهت احتیاط سس از مردم متمسک و این
 از متر سس و طول و عرض را عذاب گشتند تا حقیقت آنها تعلق سس از ده چون قنبر است که در هر ملک
 تا جای نیست که در زبان از سس است چنانکه از زبان سس که از ده آن طرف نشین گشت سس
 مدینه و این سس پنجاه و شش که در بر آید و در عرض دو کوه و پیش تفاوت ظاهر گشت اگر کسی که درین

است موافق ایضا ایست که حضرت عرش آسمانی بسته هر که می پنجاه درخت یک نوع و یک چوبک مثل دو
 من خشک میشود هر جا که رود و یا گزند که میگرد و در ادان کرده و گز معمول است نام شهر سی گز است و دریا س
 بهت از میان عبور میکند و در سرشته آنرا ویرانگ نامند از شهر چهارده کرده به سمت جنوب واقع است و بکر حضرت
 شاهنشاهی بر سر آن چشمه عارسته و باقی ترقیب یافته و در میان شهر چهاریل از سنگ خوب در غایت استحکام
 بسته شده که مردم از دوسه آن تر و در چنانید و بل ایضا صلاح این ملک که ل گویند و در شهر مسجد است بجا
 عالی از آثار سلطان مسکنه و مقصد نو و در پنج اساس یافته بعد از هفت سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نمود و در پی
 با تمام نرسیده بود که قصر حیات او از بنا افتاده و در نصدونه و بر ایهم ماکر سے وزیر سلطان محمد حسن انجام آری
 بخشید و از آن تاریخ حال یکصد و بیست سالست که بر جاست از محراب تا دیوار شسته تی یکصد و چهل پنج و در عرش
 یکصد و چهل و چهار درخت مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف و ستونهای عالی نقاشی و تقاری می کرده است از حکام شهر
 اشراف ازین خانه میرسد علی بهدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و مشتمل شهر
 دو کولی بزرگ است که همه ساله پر آب می باشد و همش تغییر نیگر و در مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و همه بر کشتی
 است و در شهر و پرگنات پنجاه و هفت گشتی و هفت هزار و چهار صد طالع بشمار آمده است که شمشیر مشتمل بر سی و هفت
 برگه است و آنرا دو نصدت اعتبار کرده اند بالا آب را در ام راج گویند و پایان آب را گران نامند فی زمین و در او
 در نصدت درین ملک رسم نیست که خروزی از سایر جهات و فقه و جنس را بخرد و از شالی را حساب کنند هر خرد و هر
 سه من و هشت سیر وزن است کشمیر بان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر وزن باشد یک تنک
 و هیچ ولایت کشمیر است یک شخصت و سه هزار و پنجاه خرد و یازده ترک است که بحساب فقهی هفت کرد و در چهل و
 یک در مضاد و پنجاه و چهار صد دام میشود و ایضا بط حال جای هشت هزار و با فصد و در اسب راه در آمد کشمیر متعدد است
 و بهترین راهها بهتر و بیکی اگر چه راه بهتر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریا پنجاه و در راه بجا است
 و دیگر راهها در آن موسم از بیرون مالال سسه باشد اگر شریفیت و قوصیت کشمیر بر دازد و فتر یا باید نوشت تا گزیر
 بر سبیل با جاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میکند و کشمیر با فیت همیشه بهار قاصه
 است آسین حاصل با و شایان را که شصت و هشتاد و در ویشان را خلو تکده است و کاشا پهنای خوش
 و آفتاب و گلش از شرح و بیانی افزون آید سیدان چشمه سارطی لطیف از حساب و شمار بیرون چندا که
 نظر کار کند بنبر است و آب روان و گل مسرخ و بنفشه در کس خرد و صحرای انواع گلها و اقسام ریاحین از آن بیشتر
 که شمار در آید در بهار جان گار کرده و در شت از اقسام شکوفه مالال در دیوار صحن و با مغانا از شعل لاله نرم افزون
 جید گما سس و سبگمای روح را به گوید سس غده جلوه گویا زینان باغ در رخ آری است بهر نی چون چراغ
 شده مشکبو غنچه در زیو پوست و چون تونیز مشکین بیانوی دوست به غزل طمانی بلبل صبح فیز و تناسی بخوارگان
 گویند بهر همیشه متعارف با بگیر و مقراض زرین بقیع حیرت و بساط او گل و سبزه گلشن شده و چراغ گل از با و
 و سخن شده و بنفشه سر زهند را حم زده و گره در ول غنچه کرده و بهترین اقسام شکوفه با نام و تنقنا دوست
 بیرون کوستان ابتدا سس شکوفه در غره اسفندار ماه میشود و در ملک کشمیر اوائل فروردین و در باغش شهر

در نیم دو هم مذکور با سخام شکوفه با آغاز با سمن کبود و پوسته است عمارت کشمیر همه از چوب است و در میان و همه سفید
 چهار کشته میسازد و با خاک کوشش کرده یار لاله چو ناس می نشاند و سال بهال در موسم بهاری شکفته و بنایت فرست است
 و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است و سال در باغچه دو تختانه و با هم مسجد جامع لاله بنایت خوب شکفته بود و با سمن کبود
 در باغات فراوان است و با سمن سفید که اهل کشمیر خیلی گویند بنایت خوش میشود و متمم دیگر صندل است آن نیز
 در بنایت خوشبوی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد فانیاسیا بسیار خوشبو است دیگر گل
 صندلی رنگ بولیش در بنایت لطافت نزلت از عالم گل سرخ و پتلاش نیز گل سرخ و شاگل سوسن و سوسن
 میباشد آنچه در باغات بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرانیت اگر حکم رنگ است فانیاسیا خوشبو است
 گل جگری کلان و خوب میشود و بوی آتش از قامت آداس میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که کابل رسید
 گل کره می پیدا میشود و برگش پرده از عالم تنگوت می تند و ضلع می سازد و بوی آتش را خشک میکند و سال
 چنین شده و کلهاسه که در ملاقات کشمیر بنظر در آمد از حساب و شمار بیرون است و آنچه نادر است است و مخصوص
 نقاش شب کشیده از یک مدگل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آستان شاه الواسطه بود و محمد قلی
 افشار از کابل آورده پیوند کرده و تا حال دو آرد و دخت بسیار آید زرد آبی پیوند میزند و درخت چند مدد و بوی آتش
 پیوند را درین ملک شائع ساخت و الحال نظر است و نامسپانی فرود اهل میشود و از کابل و بدخشان بوستر و کیک پاتی
 همه قد است مسیب کشمیر خوب مشهور است و امر و در وسط میشود و انگوریش فراوان است و اکثر ترش و زبون از آن
 آنقدر با قیمت تر تر فرود اهل میسرند و خربزه بنایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر است که چون
 بسفج رسیده که در میانش بوم میسرند و ضلع میسازد و اگر حیانا از اسب گرم محفوظ ماند بنایت لطیف میشود
 شاه قوت نمی باشد و قوت سائر صحرانیت است و از پاسه بهر دخت قوت تاک انگور که بالارفته فانیاسیا و کوش کابل
 خردون نیست که در دخت چند که در باغها پیوند کرده باشند بگ قوت بخت کم بیدار میسرند و در تخم بیل از کل بخت قوت
 می آورند شراب و سکه فراوان میشود اما شراش اکثر ترش و زبون نیز بان کشمیر میس گویند بعد از آن که کاسها
 از آن در کشته بقدر سکه میس هم رسد از سکه تمام اجاری میسند و چون سیر و کشمیر خوب میشود و بهترین اجارش
 اجار سیر است از انواع جویات و اردنیر از خوداگر خوداگر بجا نرسد سال اول میشود و سال دوم زبون میشود و سال سوم
 بیشتر است و بیشتر میگرد و در سنج از همه بیشتر تکلیف که به حصه سنج و یک حصه سائر جویات بود و باشد در خورشید بل
 کشمیر بنیت و بنایت زبون میشود و خشک نرم میسند و میگذرانند که سرد شود و بعد از آن بخورند و آنرا به میگویند
 حمام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت همه از آن به شب نگاه میدارند روز دیگر میزند تک از منهد و آن
 میسند و به تک انداختن قاعده نیست بنوعی در آب میجو نمانند و انارک فانیاسیا تغذیه و آنقدر در آنجا میسند و از آن
 صبیح که فراسند تخم کنند و در آن سبزی اندک روغن چار مغز میسند از آن در روغن چار مغز زرد تخم و بد طعم می شود
 بلکه روغن گاو نیز گرانگه بازه تازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سدا پاست نامند نیز بان کشمیر میسند
 و چون بهر سرد و نماند بجز دانکه سه چهار روز بماند سفید میگرد و گاو پیش میسند باشد گاو نیز سرد و زبون میشود
 گندمش ریزه و کم مغز است نان خوردن رسم نیست که سفید میسند و دیگری باشد از قائم که میسند و مستان نیز میسند

وساعت دور شش شش و نیم کرده و کسر سه میوه شده حضرت عرش آسمانی اما از حدیثی که مکرر فرمودند که درین مقام طلعه از
 سنگ و آبگ در غایت استحکام اساس نمود در حدود دولت جاگیر سے قریب الاضلاع شده کجا که هر چه مذکور و در بیان
 حصار و اقتد و دیوار قلعه بر در آن گشته و کول مذکور بجای پیوسته و عمارت و دیوار خانه مشرف بر آنست در درگاه
 باغی و انصت با مختصر عمارت که حضرت عرش آسمانی اکثر اوقات در آنجا نشسته اند چون درین مرتبه سمت بی رآب
 و افسرده بنظر گذارم بر اتم اقبال که مگر شک در ترتیب این باغ و تعمیر منازل آن غایت جده جده تقدیم رسالت و در آن
 زودت محسوس است تمام این فردی که در آن زمانه یافت دور میان باغی صفا ماسی سی و دو و در میان بیرون شکل بر حقیقت
 آری بسته شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده تصویر استاوان مآذره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغی را در آن
 نام فرمودند در همه پانزدهم فروردین دو کا و قطاس از شکیبایا سے زمین در تبت بنظر اشرف گذشت در صورت
 و ترکیب گاو میش پیشتر شایسته و مناسبت دارد اعضایش پر شمشیر است و این لازم حیوانات سرد سیر است
 چنانچه بر رنگ که از ولایت بگرد که هستان گرم سپر سے آورند بنایت خوش صورت و کم پیش می باشد و آنچه
 حدین که هستان بنم میرسد بجهت شدت سرما و برین پر موسه و در بهیت است و کتبر بان است را کیل میگویند
 و بعد بنویسند آهوسه ششین پیشکش آورند چون کوشش خورده فتنه بود فرمودند آنجا همانا آن تخت سخت میرو
 و در طعام نظا جرشه از حیوانات صحرای کوشش و یک بز بوسه و بلغمی این نیست نافه و تازگه لوبی خار و دوجید
 ازان که روز سه پند مانند خشک شد و شب و پیش و دو ماده نانه نینداده و خورده و شش است که درین دو سه روز اکثر
 اوقات بر کشتی نشستند از سیر و ماشای شکوفه باک و شال مال مخلوط بودند باک نام بگفته است که بران طوط
 کول دل و تخت و چینی شال مال نیز متصل آن دو می آب خوشی دارد که از کوه آمد و کول دل میزند و کوه از کوه
 عالم و عالیان شاه جهان اعراف جو سه رامنگ و آبگ بسند و البشاری ترتیب یافت که از دیدن آن کشته با
 توانی شده این تمام از سیر کاه با سنا مقرر کثیر است روز یک شب بیدار شدیم غریب واقعه ریسند و موه سینه
 شجاع در عمارت خانه و وقت نماز بازی میکرد و آنرا در بچه بود بجانب دریا پرده برده سے آن ناله موه روز
 رانه نسبت بودند شاهزاده بازن نشان بجانب در می میر و که تا شاکند خیر و مسجد است مگر بهر سینه واقعه
 بلاست که در در زیر دیوار نموده بود فراشته متصل آن کشته شد و در بیچاره سیر سینه با شاکند و در
 فراموش فرود بر زمین سینه از نیا آنکه در تقاضای سخت فرود آمد چون حمایت برود جوانه مانده سر بود
 فراموش و بهاس واسطه حیات بیشتر از اعیان یافت اگر چنین شد سینه کار به خواسته کن در آن وقت و در آن
 سرور بیچاره سے خدمتیه دریا سے هر روز استاده بود از الفور درود آن وقت بهین فکرت با بسیار بود
 آنوقت از سینه مترجم نبود و در آن حالت همین قدر سے پرسید که مرا که سے بر می او عرض کرد که از سر
 و گرضت برایشان سینه ای میشود و از حرفت زبون میماند به حیوت از آن حضرت با شاکند شکر ل بود
 این خبر بر عرض سر سینه با جهسته بیرون فتنه و آن زوجه خلافت را و آن سوسن فتنه گرفته زمانه
 محابن و بهت محب و حاجتی بود و عبادت شکر تقدیم رسانید که در با گردن رنجر از آریاب استحقاق کرد و شکر
 نوبت و در شکر از وجه صدقات و خیرات کام دل بگرفتند و در حق طبعی چهار سانه از جای که که گشته است از قدرت

داشته باشند بنگون بزیر افتد اصلا اخبار اسپه بر اعضا لشکر تشنه میامی حیرت و از غراب آنکه سه چهار ماه پیش
واقعه جوگرای میم که در هرات من بجوم از پیش قدام این طایفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از آنجا بطریق
شاهزاده چنین استنباط شد و چون سه چهار ماه برایشان گذشت و لیکن که از جای سر قفسه بزیر افتد و خیار اسپه
بر دامن حیات ایشان تشنه چون که احکام اولیست پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میشت
و درین راههای خطرناک و گریزناک و دشوار گذار یک چشمزدن از ایشان فاضل بوده و بواسطه ظاهر و باطنی را
وقت محالیت و محاربت ایشان در هشتاد تا یکصد نفر اول اقبال اتفاق افتاد چون این ساخته ناکزیر بوده انکما
و راههای ایشان در چنین وقتی فاضل میشوند و الهی الله که بخیر گذشت چون از دلاور خان کار خدمت شایسته ای
آند و بوی صیب چهار هزار سکه ذات و صد هزار پانصد سوار مرز قرازیسک یافت و سپهران او نیز بناصب شایسته
اشناز بخشیدند روز چهارشنبه بقصد شکار کبک بی بیغ چار دو که وطن حیدر ملکست مووسه شد آنجن سر زمین تو
و سپه گاه و گلشن است آب روان و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درخت است بل قتل نام که چون یکی از شاخهای
آنها گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت است که عوام را اتفاقاً و آنکه این حرکت مخصوص بهمان درخت است اتفاقاً
در دیده مذکور درخت دیگر نیز در آنکه همان دست تو متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص
یک درخت و در موضع راول پوره از شهر دودویم که ده برست منبندوستان درخت خار سکه واقع است میان
سوخه هفتاد کس در آن میان راست است استادند با نوران پرند که در کشیر نیست کلنگ ستار س خاکوسس
چند لک لقاغ که دانگ زرد یک نقره با غرم بی یوزه لک لک و اسل که بقله قاز کویله در راج
شارک ذل آسج موسیج هرین و هینک کویل شکر خواره موکه مهرلات و بنیس کلچری پتیری
چون اسامی سفینه ازینا یافست معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بنده سگ نوشته شد و اسامی به نام که
در کشیر نمیا شد از درنده و چرند و بدین تفصیل است شیر زرد یوز کرک گاویس حورانی آهوسی سیاه چکان
کوچه پاچه نیله گاو کور خسته خرگوش سیاه گوش گریه حورانی موشک کر بلانی سوسمار خار کشت درینولا
سید بانیزید بخار سکه و عدا رسه کار بهر کجا صاحب صوبگی تته و بمنصب دو هزار سکه ذات و یک هزار پانصد
سوار سرفند سکه یافت و علم نیز منیر سائر اعم گشت و درینولا از عرافین سپه سالار خرد خانان و منبیاان حوران
سیاه اقبال رسید که عین سیاه سخت باز قدم از عدا ب بیرون نهاد و فتنه و فساد که لازم سرشت ازشت آن
بداختراست بنیا کرده و ازین که موکب منصور بولایت دو در دست نهضت فرموده فرصت را منتقم مشوره
عده سکه و پیا سکه که بانند با سکه در گاه و گاه بود شکست دست تصرف مجدد و متعلقه با دشاهی دراز ساخته است
و چون سپه سالاران خزان نموده بود حکم شد که مستعدیان و اراکله افت اگر مبلغ مبعیت یک لک روپیه قرار
بیشتر طفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امراتانجات را گذاشته تزه و در اب خان خواجه
آند و اند و بر کیان دکن بدو در شکر خرچ خرچ و جوق جوق میگردد و قراستی سگ نماند و خنجر خان و را احمدنگر
مستحق شد و تا حال دوسه دفعه بنیاد رسه در گاه را با مقهوران سیاه سخت مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه
مزلقان شکست خورده سیم را یکشتن و او دزد مرتبه خردار اب خان جوانان خوشش اسپه همراه گرفته

۱۰۰

برینگاه مقهوران تا تحت و غلبت در پوست و مخالفان شکست خورده روی بودی قرار نهادند و نگاه آنها تباراج رفت و لشکر منصور سالها و لایزال بود و مرا حجت نمود لیکن عظیم ما غلبه را مسدود و او را در دستار رسیدن غلبت کرد
 نفر قرین حضرت و گرانی عظیم بهم رسیده و کار بصورت کشیده و چاره از بون شده و تو از آن کنگاش دورانی بدید
 که از کوه رویشگر فرو و آمد و در پایان گهات توفیق باید نمود و بخاره و رسد غلبه بهولت رسیده باشد و سپاه حجت
 و لقب نگشنگان گیرد بالا پور مسکرات استند و چون مقهوران شورش و شلاخی نموده در اطراف اردو نمایان شدند
 در این برستند و با اقتصاد اقبال نیز حال بر این عظیم حجت گفته شده بسیار که قبض آورد و منصور نام حبشی که سران
 سپاه مخالفت بود و زنده بدست افتاد و هر چند که خواسته بر نیل اندازند با می جهالت افشرد و راهی نشد راجه
 برستند و اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند و از سون رخ این امام آنگه سر بر آراسه سوادق حجت با شاه
 با نوحه نشین ملک بقا گشته بهوم این واقعه دل خراش بر خاطر حق پسندگران گشت و از خرابی آنگه چکر
 شهم و ماه پیغین این بر اقم عروت از طور این ساخته خبر بود و روز سه و در مجلس بیست آئین از احوال شاهزاده
 مرحوم سلطان دانیاں مذکور میشد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سون رخ ایام محاصره آن کشید خانجهان فریفتل
 معرفت و پیش این هم استماع افکار و بلوغ با بر این سرقوم میگرد و در ایام محاصره کوفت ملک میدان را که از غایت شهید
 بشهرت و توصیف نیست بجانب اردو شاهزاده میرا گرفته آتش انداخته و قریب بود کتخانه عثمان کسید و لنگها باز گنبد شده چکر
 چایسته با نیرید که از صاحبان شاهزاده بود و اما واقعا قاسم قاضی سها گز در تران نهانست بود و بجز در سینه
 قلعه زمین از صلابت مدای آن زمان و سپ قاضی از بیخ گند و بیرون افتاد و فلور شش از رنگ بود و بوزن
 ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و کوب فلور بشا به کلان است که شش من سه من
 انقلعه در میان آن درست میتوان نشست درین تاریخ خاطر اسفند بسیر و تاشا سه و دیناک که هر چشمه در پای
 بست است و از شهر تا آنجا همه راه سیر گاه و چشمها جان فرآور غایت عذوبت و لطافت واقع شده و رفیت نموده
 و کشید تا آرسه نسبت بالا آب نشا فتنه روز سوم مقام چهارم بنزول موکب جهان افزون آرسه استکی یافت
 این موضع از سیر گاههای سقر کشید است و جلگه واقع شده در فایت صفا و شاد است و هفت و هفت بند است
 دارد و در وسط جلگه و چوکه آسبه بر دوران گشته و این دید بجا گیر شاهزاده پرید نیز خواه است و دو کلای نشین
 علامت برقع ساخته مشرف بر دریا نهایت و نشین و تاریخ براره بموضع اینج تشریف فرمودند و در دامن کوه چشمه
 جاریست و بر فراز چشمه غار است و در غار تقریبی یکدیگر ترتیب یافته است سیر گاه است عالی چون بجا گیر
 خانجهان بود شاه را یه بلوازم صیافت پر و در غار پیشکش کشید قلیل حجت خاطر او پذیرفتند و از چشمه نیم کرده چشمه
 چشمه همی برون است آب این چشمه از آن بشیر است و در ختامی کلان کهن سال از چهار سفید و دستینه است
 بر دوران رسیده درین چشمه آفتد است و در هم میرشد که چشم ضیو میشود و صفای آب بشاید اگر نخورد و آب
 آفتد محسوس میگردد و بصیرت و در آلبش از صفای رنگ خورد و دیگر تواند بدل شب شمرده از سینه برون با جدول
 منزل صفای آب این چشمه از آن فرزند تر است آبشار سه عالی دارد در ختامی چهار سفید و غیره سر راه
 نشینهای و گلش برقع ترتیب یافته و دره نظریا چه بصفا و گلهای جعفری چین سنگ گشته کوهی قطعه است

شما نشاندند در تمام ملک کشمیر و خزان بجز ازین موضع جایی دیگر نیست و چون سخن صحرا چندانکه نظر کارسیدگر شگفته بود
چنانچه شب نیمی در پیوسته می باشد گلشن چهار برگ سے دار و شقیق رنگ و از میانش سداخ زعفران رسته و در سال
کامل چهار صد من بوزن عالی خزان حاصل مشود که هر هزار دو صد من بوزن خراسان باشد نصیب حصصا نصیب نصیب
حصصا مایه پوست و سپری بده و روپیه خرید و فروخت میشود و در سم مقرر است که کل خزان را وزن کرده باطل حرفه میدهند
و آنها بنام خود برود و زعفران را از میان کل حصه بر سه آوند و موافق لایحه که از قدیم بسته اند بتصدیان این شغل
میرسانند هم وزن آن نمک در وجه اجوره میگردد رنگ و کشمیر نمیشد سجد سکه که در جشن او هم نمک نصیب از ^{ستان} برده
نمک می برد و دیگر از تحتها سه کشمیر برنگلی است و جانور شکار سه و در سال ناد و هزار هفتصد پیریم میرسد و از باز اجوره
ناد و نصیب دست بدام می آید آسفیان باشد هم و در دباش کشمیری خوب میشود و درین دولت ابد قرین کارخانه
هم رسید و از شمشال کشمیر نصیب عالی شد تا شمس که گران در برابر آن پلاست پیش نیت در طراست و رنگ
آسیری هفتصد نصیب و از کار بند و اطراف شال کشمیر از آن فرو تر است که خلق مشرح و بیان باشد بعد از فراغ پیر
ز خزان برار از راه کتیل پیر خمال نصیب رایات اقبال مصوب لاهور اقل عیافت حکم و شرف و پیر منزل کاروان
اساس یافته که هنگام برفت و باران و شدت سردی در نیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زبیلی رنگ
رایجی شاه عباس سجالی لاهور رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجور است اقبال او فرستاد و نصیب
باسی هزار روپیه بد و خرج مصوب او در سال و هشتصد مقرر شد که انچه او بمیر نکور نگفت نماید پیر نیز موازی قیمت آن
با پنج هزار روپیه دیگر از خود بر سه نصیب است از ساله او درین چند روزی پوسته برفت باریده بود و گو بسیار سفید شده
در میان جادو پنج بسته چنانچه شرم اسپ گرانند هشت و سوارید شوار سه طی صناعت و نمود و درین راه از حق سر با
شش این ماسین مسافر راه عدم شد از خد شکاران متدند با سه قدیم بود و افیون خامه را ادنگاه سیه شت فزاید
نیز نمیده او بود خدمت افیون بخور اصفان افیونین یافت و آبدارخانه بهر سو بخان مقرر شد چون موضع نمده متکر
اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس درشتی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا از زبان
سندی و کشمیر سے سرو و متکلم اند لیکن زبان اصل اینها سندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جمار یاد گرفته اند بعد
ازینجا و جل سنده و استان و ولایت کر میرست عورات لباس آئیند نی پوشند و بیستور اهل سنده حلقه قرینی میکنند
روز دیگر موضع را جو رحل بود و موکت سودگر دید مردم اینجا و زمان قدیم سنده و بوده اند و زمیندار این سدر زمین
را جو میگفته اند سلطان فیروز سلیمان کرده و به عتاسی ایام جهالت و بیانی استمر است چنانچه زبان سنده باشو
خوردند با لطف در سه آید اینها نیز خود را زنده بگور رسیده از بد بعرض رسید که درین چند روز و خنده دو ازده
ساله باشو هر زنده بگور رآده و بعضی از مردم به لاشاعت را که در ختر بود سه آید فی الفور خنده کرده میکشند و با خود
خوشی و پیوند میکنند و هم دختر میدهند و هم میگردد ختن خود بد نیست اما و ادن لغو و با فخر فرمان شد که بعد ازین
پیرامون این امر نگردد و هر کس که مرتکب بدعتها شود او را سزا است کنند و در منزل بتر شکار قمر قمر ترتیب نیاید
یک بعد مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در مقام که جاگ و کیالی نیز شکار قمر قمر کردند و از اینجا به منزل ^{شکار}
جانگیر آباد مختیر بارگاه جلال شد این سدر زمین در زبان شایر ادلی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک پیش

درینو که قلمه کا کنگره بگلید بهت شاه بلند اقبال مقتدر کردید خاطر افرات ازان نگرانی واپرداخت محمد دایگان غریب
 تقسیم یافتی دروزجه چهارم دسے ماه الهی شاهزاده کیتیستان شاه جهان باستعمال ارباب زوال درایت امر
 و اقبال برافتر ششده طاعت با تخیر و ششیر مرجع و اسب و فیل خاصه رحمت شد و مقور گشت و بعد از تخیر دکن و درگز
 دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش تصرف کردند ششده پنجاه منصب از دیکهزار احد سسک و هزار سوار توغرا
 روسی و پنجاه توپیکه پیاده سوار سسک و دیکه هزار که پیش ازان و لقمه بپتین لودند با توپ خانه عظیم و قیلان
 کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند دیکه کرور و پیه خزانة لطف فرمودند و بندها سسک
 که خدمت مذکور فرزندند هر کدام زوار پایه خویش باضافه منصب و انعام اسب و فیل سوار افزای یافتند و خوراک
 که در زندان مکافات مجسوس بود و بند باسی شاهجی مخالفت و محاربت او سسک نمودند حکم شد که همراه خود بروم
 بضابطه که خاطر آن فرزند مطمن باشد عقیده دار و در وجهین ساعت رایات عزیمت بصوب دارالخلافه گره ارفکند
 یافت راقم اقبال نام را ابو الانصیب بخشید که سر لقمه سسک بخشید و علم رحمت نمود در خدمت شاهزاده اقلیم گشت
 شرف خدمت از برای او ششده پنجاهان را به حب صوبی سلطان سوار افزای ساخته بدان صوب رحمت فرمودند
 خلعت با تخیر مرجع و اسب و فیل عنایت شد چون بهادر خان عالم قندهار که بر طابری ساقه بهادر و در حینه و شصت با مره
 زان بیل آمدن خود بندگانه بود و معلوم شد که بدین آقا زلفی نیست حکومت و در است قندهار بعد از آنکه از خانان
 و ششده ساله بود و در زمان شاهزاده اقبال در سسک ایام سسک سسک خان بنده با تمام احوال از خود متوجه درگاه سسک
 کرد و چون برگشته گیران که درین قریب ایزد است مقرر خان است از برای راست بجانب دست چپ و حق بود حسب
 احوال اس آن بیرون سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 با قوت در حیا قلمه نام سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 شتران با اسب استحقاق سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 شکار و ترفیق گشتند آنگاه از میان هموردی هموردی میوه بر نزار از حوض شمسی بارگاه اقبال برافتر ششده سسک
 و دو تیر سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 قیل با همردی و نوزده سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 اناسی سسک
 با کمال بر ابلت سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 روزگار و روش از سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 بهار این سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 این عمل و برینا جیهه نشاندید و بجهت سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 ثبت شده تمبنا سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 و نام سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک
 بنا و روسی سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک سسک

بنا
 سسک

شتافہ دولت آستان بوس دریا خند و قلع سال شانز و ہم از سید اہل جلوس ہما گھر سے کہ شنبہ
 بیت و ہفتم بریج اکا تر سزار سے پور سے اورنگ نشین چار بالش بشکر خانہ و دو سعادت اندانی فرمود درین
 نوز و شانزادہ شہر پار منصب بہشت ہزار سے ذات و چار ہزار سوار نقصا من یافت و صوبہ بہار از تفریق ہر
 جیتولی شانزادہ پیر و وزیر مقرر گشت و راجہ سارنگ پور از درگاہ لہنڈا و سہلے تعین شد کہ ایشانرا از آگہ یاس بہ پیشہ
 راجہ سارو حکم خان حاکم اوڈیہ سے و دو ہجرت قبیل برہمن چنگیس با و سال گذشتہ بود و پادشہ قبول یافت و در نیولنا
 کور خوسے از راہ دریا آوند و بودند بنایت غریب و عجیب از سر زمین تا انتہای دم و از نوک کوشش تا سر سم
 خطکامی سیار و سفید مناسب ہا و مقام کلان و غرور خیز افتادہ و بر کرد چشم خطے سیاہ در غایت لطافت گنبد
 و از بس کہ عجیب بود بعضی را گمان آن پیشہ کہ شاید رنگ کردہ باشند بعد از تحقیق و تمحص یقین ہوست کہ خدا
 آفرین است شب جمعہ شاہ زہم ہا و مذکور مجلس بلو سی شانزادہ شہر پار منعقد گشت در تیرلا غریب ما نغمہ تہنات
 افتاد و در یکی از موضع مگنہ جلند سر ہنگام صبح از جانب مشرق ہوا سے عظیم مہیب برقا ست ہا ہا چنانہ
 آن صعد آدشتہ افزائند یک بود کہ ساکنان آن از نوم قالب ہی کنند در اثنای این شورش و شغب رویشی
 برق اتار و سے با شعلہ نما دہ بر زمین افتاد و ناپید گشت بعد از زانے کہ آن شورش و آشوب لختی تکمیل گشت
 و دل اسے شوش از آئیمہ سیر سے و آشتگی خود آمد قاصد تیرنگ نرہ مہ سعید عامل پر گنہ مذکور فرستادہ ازین ساکن
 آگاہ ساختند و در لحظہ سوار شدہ و بر سر آن قطعہ زمین زنتہ بنظر در آورد و دوازی دہ دوازده فرس و طول عرض فوسے
 سوختہ بود کہ نشانی از سیرہ کدستی نماندہ و ہنوز اثر حرارت و تغنیگی داشت فرمود کہ آفتدہ جارا کنند بر چند پیشتر
 کنند اثر حرارت و حرارت بیشتر طاسر گشت تا بجائی رسید کہ پارچہ آہنی تفتہ ہو و در شد بعد سے گرم بود کہ گویا
 ہمین دم از کورگہ آتش بر آوردہ اند و چون ہوا رسید سر و گشت و آنرا بگرفتہ بہ منزل خود آورد و در فریضہ کردہ و
 مہر بر نہادہ و روانہ در گاہ ساخت حضرت شہنشاہی استاد داؤد دراکہ در فرس ششگر سے یہ طوسے وار و اورا
 سخن طلبیدہ فرمودند کہ ازین آہن ششیر سے و غیر سے مرتب سازد او عرض کرد کہ در زیر تک نی ایستہ از ہم
 مہر نرہ کر آگہ آہن دیگر کہ پاک ولی جرم باشد نہ ساخته بھل آرد حکم شد کہ چنین کنند مہ حصہ آہن برق و یک حصہ
 آہن دیگر یا ہم آہنچہ دو قبضہ ششیر و یک قبضہ بنجر و یک گارد ساخته بنظر تمیسا اثر و آوردہ از آہنیش آہن دیگر جو ہر
 بر آوردہ و بدستور ششیر المانی و جنوسے خم شدہ و اثر خم نماندہ و در زیر شش یا ششیر سے و میل لعل اول برابرہ
 چون والدہ نام طیمان والی توران مکتوبے مشعل بر اظہار نسبت اخلاص مرا ہم آشنائی بنور جہان بیک فرستادہ
 از تحفہای آن دیار برہم سوغات ارسالہ مشتبہ بود و بنا برین از جانب نور جہان بیک مکتوبے در جواب مراسلہ
 ایشان نوشتہ حاجہ نصیر کاتبے را کہ از قدیان این در گاہ بود و اقسام نقالس بطریق یاد و بود فرستادہ و در
 چار و ہجرت و دادہ افضل خان دیوان شاہزادہ گیتی ستان شاہ جہان عرضہ شستی مشعل نوید فتح و نیرود سے
 و شرح دیگر مطالب آوردہ با استیلام فقہیہ اخلاص جہین با فروخت و تفصیل این مہل آگہ چون مکتوبہ منصور پور سے
 اجنبی ہوست عرضہ شدت جمعے از بندہ کہ در قلم ماندہ بودند سعید بایت نمودن کہ فوسے کہ از مقوران قلم جہا
 و بیایسے پیش نہادہ از آہن زہدہ گذشتہ وہی چند کہ در زیر قلم واقع ہست سوختہ تا خندہ و تاراج مشعل گشتند

برای چو کشفناش شرف است عظیم حکم شد که هزار سوس از طواغی سرکار در عرض پانزده روز سالان نموده بود از ساز و اسباب و کتب
 نام که شاه و الایجاه نذرها تم فتح روم فرستاده بودند پیشانیرود و حمایت نموده محبوب او را سالاد هشتاد و نیتت بر من
 رسید که کلیان نام اینگر که بزرگترین صفت خود عاشق زار است پیوسته سر و سپه او در دروازه اندر گرفتار شد و شکلی
 بنیاد و آن ضعیف با وجودی که بیرون است اصلاً با ششانی بودن در نیندیده و محبت آن دل داده و با طعش بر او بیستگند
 هر دو را بجنور طلب و هشته باز پرس فرمودند و هر چند آن صورت را به پیوندها و ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکردند تا پنگر
 از غایت تعلق بتیابانه گفت که اگر چنین واقعه که او را این حمایت فرماهند فرمود خود را از فرزند شاه و بر ج تلخیص نیز بیست ایستادم
 آن حضرت از روسه سلطان محمد فرمودند شاه بر ج سو قوت اگر خود را از بام این خانه بیزیراننا کسی من او را حکم بر تو
 میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آساده و دیده خود را بریزانند و آفتادون چند قطره خون از چشمها بیفت
 بیرون افتاد و جان داد و بلاستی که از چشم کشیده بود چشم خود دید و در سوخ گزشت است ایامی بر این رفت که حضرت شاه
 روز جشن و سهره در کشی را فرنگی فخری که گویای دم در خود احساس نموده بمثل از گرفت باز که در طوبت هوا میرا
 نفس بجانب چپ نزدیک بدل گزانی در فکلی ظاهر میشد و رفته رفته با ششها و استخوانها میسوزانند ایامی که در روز صبت
 حاضر بودند غنمت حکیم روح الله مقدی علاج گشت و کینه سے با اسه گرم ملامت و سیرات مبارک بر او افتاد که
 شد چون انگوه برآمدند با شدت ظاهر سا خند و درین مرتبه روز سه چند بشیر شیرین با شیرین و خند و از سرچ که دام
 فائده مقید به حاصل نشد مقدار این حال حکیم کنان خیمت پیوسته و از روسه جرات و اظهار قدرت مرگب علاج
 گردید و در برادر و دیگر موهنک نما و و از تیر بر یک و و نیز فائده شربت شد بلکه سبب فزونی حرارت و خشکی مزاج و
 و باغ گشت و صحت استیلا یافت در مرض اشتهاد پذیرفت چون در کتار پیاله لطفه ز غنمتی می شد و حیانا روز سه جرات
 معتاد ارتکاب می نمودند رفته رفته با فراگ کشید و در آغاز نالستان و گرم شدن هوا و آن محسوس گشت بنابرین
 در مقام کم کردن پیاله و تدبیر استی که مناسب وقت و ملائم حال باشد شدند و شراب را تدبیر برچ کم فرمودند و از قند
 ناموافق از حذر کردند و در بیست و پنجم شهر سوال هزار و ستار هجره جشن و نال گشته بیباک و فوسخند استی
 یافت چون در سه روز این سال سکودا اثر صحبت و بهبودی و جیات احوال دید بود نور محل التماس نمودند که
 او متصدی سالان این جشن حالی باشد بی تکلف مجلسی ترتیب یافت و غایت تکلف و سبب از نیندیده
 پسندید خدمت و خواصان مزاج دان که درین صفت اند و سبب اطلاعش با انشانی پیوسته حاضر بود و در زمان
 صفت برگردان حضرت میگفتند بنوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرغ و خنجر مرغ و اسب و قیل و خوانهای نازک
 یا قند و بعد از فراغ عوزن مبارک خوانهای جواهر و زلفیق نثار و در آن ایام لطف و ارباب استحقاق و نیت شد و بگوا
 پنجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود و بهر دو پیروزان فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صفت
 اتمام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی که صحبت حضرت ترتیب داده بودند بنظر اشراف و آرزو داران جواهر و مرغ آلات
 و رفته و اقسام نفالسن بچند افتاد و برگزیده نایبها و سوار سده و دوک روپیه صرف این جشن عاسی و نایبها
 که بیک گروه بود بیکر آمد سوار سده آنچه بر سر پیشکش گذرانید و نیز لایبیت لک روپیه خزانه مصوب الیاد و خان بیکر
 لشکر و نوزده شاه و الایجاه شاه جهان مرسل گشت چون بعرض اشراف رسید که عبادت خان سبب خصمت شاه

کتیبتی سستان شاهجهان از صوبه کن به حال جاگیر خود شده است و این مقام مکرر شد که جاگیر خود را تغییر داد و
 استراحتی بفرگشت که با اول اسبیت شاهانه برساند و تیرولا حکیم مستغنی از ان و التماس سفر حج از وزارت خانه مبراگ
 نمود بیخ نیست هزار روپیه بصدقه و تخرج عنایت فرمودند و چون بنوا سے اگره از شهر شربت حرارت همراہ کران
 صحت شراج سازگار نبود روز دوشنبه آبان ماه الحی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت و کب
 گیسان شکوه بیزم میر و شکان گلدار بهار جاوید کثیر اتفاق افتاد و منظر خان بخشی بجا است و در آن خلاصه سفر گشت شاهانه
 پرویز که خبر ضعف آن حضرت را شنیده از بیعت خود آمده بود و حوالی متوره نهضت انعطاف اروا فی فرمودند و در
 بعضی بهایون رسید که جاوید راسی کاپیت که بر اول لشکر و کن بود از مقبوران دو غم العاقبت جدائی گزید و بیعت
 توفیق سعادت زمین بوقس شاهانه گیتی سستان شاه جهان دریافت درین تاریخ بجز کس رسیده و با و سنگ گرا
 در صوبه کن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جنگ سنگ بر سنگان او مها سنگ بگذرد و او را بر و با فراط شراب تعقیبات
 دریاخته بودند عبرت از ان بزرگ رفت جان شیرین باب تلخ فروختت جوان وجه و سنجیده و سیکه ذات بود خوابا کوس
 از و کن آمد و با سستلام غلبه خلافتت جبین سعادت اقر و غت را تم قبال فرمید و در آری نهفت و غلبه سستام
 سرخرانی یافت چهارم بهمن ماه الحی موضع مملون از مضافات سید با محل در و در و سے گیسان پو سے
 گردید چون بواسطه سیر و نما شاه سے کوستان کا گره همواره مکرر و خاطر قدسی مطاب بود و در و سے کلان بخریقا
 گذار سخته با حصه از بند با سے مخصوص و اهل خدمت متوجه شاه سے قلعه مذکور شدند چون احوال اول
 بیماری صعب داشت در اردو گذار شده صادق خان میر بخشی را بجهت محافظت تحویل مشارالیه و محاربت
 اردو مقبره پیشتر روز دیگر فرسید که وقت احوال اول و سنگ شده و علامت یاس با بر و احوالش ظاهر است
 بنا بر اضطراب نور جهان بیگم و گران فی خاطر او حضرت شاه شاهی نیز حضرت عثمان فرموده آخر ای روز بیدار نشین
 وقت سگرت بود گاه از بهوشکس میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیکه بجانب حضرت اشارت فرمود که گشت
 در چنان وقتی این سیت انوری بزرگان را ندیدیت آنکه تا بسیتا علی در فکر حاضر شود و در چینی عالم آرایش
 بین متر سے و بعد از دو ساعت برجت جاوید حق بر دست خاقان حق شناسش از زین ان کس خدمت
 از گاه الحی مسالت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام و خلعت مرحمت فرموده روز بیکه خان مغزیت منوم
 شاه سے قلعه کا گره شدند و چهار منزل ساحل دریای بان گنگا مورد آمد و سی علی گشت درین مجلس کیش
 چنبا بتلر قدس در آمد ملک ادریس است و شیخ کرده ان کا گره دور تر است و درین کوستان از صوبه نرزمینداری سیت
 عقبها سے دشوار ارنه حال اطاعت شیخ پادشاهی کرده برادرش بیگمش آورد و بود نواز شات شاهانه سفر آری
 یافت بیست و چهارم مذکور بر فرزند قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در کاب بوده
 از شتار اسلام شکر بقرین محمد بیست طیب الصلوٰۃ و السلام قلعه مذکور بجهت در نه توفیق نیز عدل بجانبا
 تا در انخوانان خطبه گشتن گاه و غیره که از ابتدا ساین قلعه تا حال بوقوع نیامده بود و در حضور اشراف
 آمد سجدات شکر این سیت غلظی و خطبه کبری کسب پادشاهی توفیق بران نیافتد بود تقدیر رسیده حکم شد
 سید عالی و عن قلعه اساس نهند قلعه کا گره بر فرزند کوهر نفع واقع است استقام و متانتش سجد بیست که تا در وقت

در میان حصار قلعه هندی بنیاد شده است استیلا می بردن استیش خیر می رسد کند تدریجاً تسبیح کوه است اگر چه بعضی
 میانس که بنیاد اند که توبه قلعه گنگ توان رسانند لیکن حصار بیان از زبان ندر ارد می توانند بجای که دیگر نقل مکان نموده
 از آسینب آن سخن گفته اند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و درون آن یک مسجد و دو پاتره و طباب
 است طول پاتره کرده دو و طباب عرض بیست دو و طباب زیاد از پاتره کم نیست و از قلعه یکصد و چهارمید و دو دروازه
 در درون قلعه واقع است بعد از فراغ سیلوه تجاشای بخانه و گاه بن مشهور است توجوه و دو عالمی نگر شده با دو
 عملیات گشته قطع نظر از کفار شقاوت نشانند که بت پرستی ایشان آنهاست کرده که از حوام اهل اسلام مسافت بیست و هفت
 مایه پرت می برند و بهر دستش این سنگ سیاه که سیاه تر از ذول آنهاست تبرک میجوید تبرک بر توادیک و کورده لعنه کوهی بطلان
 کان گوگرد است و اثر حرارت و تابش آن میوسته آتش شعله میکشد و ارباب ضلالت از اجالا کنی نام نهادند و اندکی از این
 بت قرار داده اند و حوام الناس را بدان فریفته دارند و میگویند که چون بیجا دیور احمد بسبب آمدن ارباب از غایت نجیب و
 خلق که با او داشت لاش او را به و شش گرفته سرد جهان شاه و در تنها با خود میگویند چون یک چندی برین گذشت
 ترکیب او متلاشی شده و از یکدیگر فرو ریختند و بر عضوی که در جای افتاد و در خورشید افتاد و گرامت بر عضوی که آن بر بیض
 را عزت و حسد است و استند چون سینه که بنسبت سائر اعضا که شریف تر است در بین مقام افتاد
 این چهار نسبت بجا پای دیگر گرامی تره استند و کان ضلالت و گرامی قره چیده اند و بین تاریخ جاگیر چشم و سائر
 اسباب ریاست و عمارت اعتماد دارد که را نور جهان میگم از زانی و استند خواجہ ابو الحسن بجالی منصب دیوانه
 کل سر بلندی یافت و خلال این حال از علیض منویان صورتی دکن بمسابع جلال که سلطان خسرو در سیت گمن
 ماه بعد از در قتل و ذبحیت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعیین شده بود و در مقام که جاک شکار آید
 تربیت نمایند چون ایرون رسید که هر که جو میوسته نشان کار پرور اخته یکصد و بیست و یک پس از پنج قار کوی
 تنگ نار خور و چکار و شکار بود و قتل همسال بر مقدم هم از جلوس افتاد من شب و شبانه بیستم جمادی الاول
 هزاره سی و یک چرب و سه در شب جهان آرد و بیست الشرف من سعادت تحویل از زانی و داشت هفتاد هزار و بیست
 و سیصد حمایت شد و خلال این حال و سکا افتاد که در بهارین ایترم سحر قند با رایت خزینت بر فراشته هر چند
 این حرکت نظر به بیست و سه سابق و لاحق نهایت مستبعد می نمود لیکن از آنجا که عزیم و احتیاط از شدت لاسیاس
 جلداری و لو از هم پاس سلطنت است زیر زلد بدین بخشی احمد بیان با فرمان و رحمت عثمان تره شامزاده گیتی مستفاد
 شاه جهان دستور می یافت که با عساکر فیروزی با شرفیلان کوه شکوه و تو سنجای عظیم بر جاج استعمال شود و ملاک
 گردند درین تاریخ میبایست خان از کابل آمده با سیتلام خنبه خلافت تاصیه سعادت بر افروخت حکیم موسی با سید
 حمایت خان و اولنگ در یافته از روسی قدرت و دلیری تصدی علان صنعت من حضرت گشت و در جهان
 مسابیت خان را رخصت نمود کابل فرموده اعتبار خان خواجہ سمران منصب پنج هزار ری ذات و چهار هزار
 سوار سده افرازی یافت و چون بسیار پیر نمونی شده و از سفر سوس سعادت پستاری آن حضرت اختصاص
 صاحب هوگی که کبر آباد و حواست قلعه و خزین بعد از برین خدمت مقرر گشت نظار این مجال عرض داشت تا
 از مقام رسید که شاه هیاس با عساکر عراق و فراسان و آلات و اودات قوه گیری آمد و بجای قلعه قند با رایت

در این وقت شتاب بود درین تاریخ آمد ملازم مستنور و در عرض داشت که مرکب اقبال شاهزاده در لاشکوه از بریا نیرنگانند
 و پیوسته چون در سوم بر سال نزدیک رسید دایم بارندگی را در کوه ماند و گدازانیده شود و در گاه خواهد شد سیرت را در تمام
 را حکم شد که شیش سال بود شتاب آهسته و لشکر قندار نماید و یک لک روپی بر سر سعادت نهایت فرمودند سابقان
 شده بود که چون لشکر فخر اثر دکن بهار که در فخر و زینت عیان معاد و بیت معطوف و همیشه مؤلف اقبال نامه که بختی
 آن لشکر بود و در کاب فخر شتاب گرد و درین تاریخ با سلام عقبه خلافت حسین افروز گردید از غائب اگر در هر دو
 دولت و از مردار ایست که چارده پانزده هزار روپی قیمت داشت که شد جوگر است پنجم سر و صد داشت که درین دو
 روز پیدا میشود و عاوقی ربال عرض کرد که در همین دو روز از جای بهم میرسد که بقا و نزا است منتصف باشد مثل
 حیا و بی خانده و جای که مخصوص هماد و نماز و تسبیح باشد و عورت ربالی بمرض رسانند که درین دو سه روز بهم میرسد
 و عورت سفید پوستی اند و سه شگفتگی و انبساط است مبارک خواهد داد و تقضار را در موسم کی از کینه ای ترک در
 عیادت خانه یافته بخوشانی تمام قسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر چه بگریخت درین شاهزاده
 بقضا اقبال برگزید و چهل پور را بجای گیر خود التماس نوده در باستانه افغان را بجا کومت عراست آنجا تعیین فرمودند
 و پیش از رسیدن عرضند اهل شاهزاده بالتماس نور محل بجای گیر شهر باز خواه شده بود و شریف الملک ملازم
 شهر با قلعه و چهل پور در تصرف داشت متقارن این حال بجا رسید و خواست که قلعه را تصرف کرد و از طرفین کوشش
 قاتل احتمال پذیرفت و غیره بر جبهه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و نور این سانه سبب شورشی
 در آشوب خاطر بچشم گفت و زانرا خیر یافتمه بدست افتاد و در بیت پنجم ماه مذکور حضرت اعلام نصرت فرجام بعبود
 لا عور ارتقا یافت بنفتمه سردازی نور محل و شهر مشعلی او خدمت قندار بشهر بار فرموده بنصب دو از ده هزار
 فات و اهل شاهزاده سوار سردار از سه بنفشه گفت که میرزا رستم املیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد شش
 بلا بود شتاب فخر آرد و در سپاه است سعادت دارد و در مقام هیره پورا اتفاقا خان صاحب سربگه شمشیر
 سدا از گفت و گو دستگیر که شتوار را از حبس بر آورده بنیایت کشتوار کامیاب بر او گردانیدند و قرار یافت
 که زعفران و جانور شکار سے بخالصه منبسط شود چون آن آب چناب عبور مرکب منصور اتفاق افتاد و میرزا رستم از راه
 آمد با استلام عقبه خلافت تا صید معاد و نور استن ساخت و درین تاریخ متصل خان دیوان شاهزاده گیتی شان
 شاه جهان عرضند ایشا را آورده ملازمت نمود و بگی بهت آن خلف دو دمان خلافت سعادت بر آنکه خیار
 شورش که سر قلع گشته با پیارسه مدار او طاعت فرزند برده آرم و ادب از میان برداشته نشود و در راه
 فاسد بدانده ایشان واقعه طلب از جانبین اسباب شورش و فساد است انجام یابد و دستگاری بهت بهت و
 پیش آوردن شهر با ترتیب دهند و چون آصف خان را بجا نباری شاه جهان تمام داشتند و خاطر بگم را در چنین
 برادر می بجز فاسی فو قدمات و در از کار سعادت ساخته بودند هر گاه ازین عالم سخته مذکور شد آصف خان کون
 را حصار عزت خود استم زبان را بگو یاسی آشتنا منیاخت و از باب فساد میدان را خالی یافته در آن لشکر فرمود
 سینه و داشتند و چون فرمود این کار نبود بگم را برین آورده اند که نهایت خان زکا از قدیم با صفت خان حضرت شاه

و این شاهزاده

و شاهزاده سپه اخلاص است از کابل بایطریق تاشقند سراسر استقام اسباب فتنه و آشوب گرداد و در غرض آن که
 هر چند فرامین سلطان و قشای نامی بگیم بطلب او مسافر و گشت نظر بر نسبت های سابق نور ساسند را بوجه معقول و نشین نمود
 نسبت و است ساخت و برات بر آمدن نمی نمود و چه دست مهد علیا عرض داشت میکرد که تا نصف خان در درگاه باشد
 آن من تصور نیست اگر در واقع بر هم زدن دولت شاه جهان را با خود مصمم ساخته آید نصف خان را بصوبه بنگال باید
 فرستاد و دستمندان را که خلیفه بیعت نگاه جهانست سیاست فرمود تا من بکرات بر آمدن نمود و تصدی این شخص
 خیر کردیم اما آنرا در کسب مهابت خان بجنب سه بنیست ذات و کینز و بختند سوار سراسر از می یافت خروان
 که او را بکالت خویش در کابل گذاشته برید و توجیه درگاه کرد و در نیوقت که در و موکب منصور بدار السلطنت لاهور
 اتفاق افتاد و عبدالشیرخان از حال جاگیر خود آمده با ستلام عقبه اقبال همین افزود گشت بتصدیان دیوان است
 حکم شد که محال متعلقه شاه جهان را که در سرکار حصار و میان دو آب و غیره واقعت بجاگیر شهر یار نخواه نامید و پیش
 عرض آنچنان از صوبه و کن و کجرات در مال و هر جا خواست متصرف گردند افضل خان هر چند در اصلاح این فساد
 سے نمود و آنچه بران مترتب نگشت و بگیم راه سخن بلاده او را سبب نیل مقصود و خدمت معاودت فرمود و شاهزاده بلند
 اقبال شاه جهان فرمان داد که در کن گجرات و الوه بان نرند غایت شده ازین حال هر جا خواست عمل است قرار
 داده لفظی آن عدد و چند از نزد و همه از بند با را که بجهت پوشش تند با طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه و انجا رسید
 اگر چه این بکام و بجزرت شاهنشاهی جنوب سید هستند لیکن باراده و اختیار ایشان بنوعی ساخته و هر دو نفع بگیم
 بود و عرض اصلی آنکه اگر شاه جهان بتغیر جاگیر و حد ساختن مردم تن و در ده این حکم و نفع است با خود و بر خود
 معین و بر حسب و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج و اراج آن فزوده تحت مزاج کثیر مشور در آمد با بگفتنی
 و خدا سے مجاز سے طریق گشتا نفع و سه دو پیش گیر و ناگزیر بر حضرت شاهنشا به چه دوازده توجیه خواهد شد که بجا
 خدمت فرمایند پس تا تاریخ فاجعانه از امانت رسید و کبارت و تیر و بیوسه یا قوی و نفع بر آید که در هر روز
 زوید بینه شد و بینه و سه در است بر سر پیشکش حروف پشت حور بیاید و اولی است در دست لایسی شاهنشا
 استان بوس سرانوز گشته مرسله محبت طراز بطریق بر دس او و در دس باره در ساختن و نفع چه بود و بر حضرت
 انعطاف و ندانی داشتند فاجعانه را که بجهت سبب نفع منشا طلب شده بود و در بینه بینه نیز در جمع دست
 نموده بطریق متقلای تعیین فرمودند حکم شد که تا رسیدن شهر یار در طایفه و قوی فتنه تیره و نفع از این پادشاه اصلی
 باید ارا خلافت اگر فرستادند که تمام خزان مهر و روید که از آنجا سلطنت حضرت در هر دو استانی در آید بر آید
 تا حال فراهم آید درگاه آرد و ازین فرستادن به طلب اصلی جدا ساختن و بوی و نفع مهابت و انچه در دست
 نموده و پیش ازین در جایی خود شامی بیان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرورد سوزیست و نفع که بر دست
 هر چه تمامتر شتافت و ایشان را با شکر صوبه بهار متوجه بهر دست ساز و نرمان مزاج با زبان بچه شامی نرمان
 تاکید بسیار در آمدن بر قوم شد و درین ایام که مزاج صحت و شریح قدس از مرکز اقبال سوزیست و نفع در دست
 شاه بتغیر قندار و بوجوب توجیش توزیع خاطر قدس سفا هر بود میوست عرفا سست و نفع از طایفه شاه جهان
 افزای طبع اشرف بیگشت و مروت این ساسند بران حضرت سخت گران بود و بجهت رسیدن حال آنکه از سبب

تبطر هاپون در آمد در وقت عرصه داشت متعهد میان صوبه بکران اشتبلی جنگی که میان عبدالعزیز خان و ناسر خان و صفی
پسر امانت خان و دیگر پند باشد و بمباح جلال رسید و شرح این دستن برسم اجمال آنکه دولت گجرات بتول
شاه جهان مقرر بود و در امر بکران جیت لیا صاحب صوبگی آن ملک جت نامی بیشت در جنگا سے کہ سو ب گیمای شکر
از تاند و شخصیت فرمود و راجه بکران جیت صاحب الملک کنرو اسس نام برادر خود را در احمد آباد گذارشت خود تفرست آمد
در جوابه صلی جان شایگشت چنانچه در جای خود گذارشتش با نند و چون شایه برادر و غزن معارفت مطوف و شسته
ستوبه ماند و شاند گجرات را بتول عبدالعزیز خان لغت نمود کنرو پس را با معنی دیوان آن صوبه و خزانہ تخت
مرصع که شیخ لک رویه مرغ آن سنده مرورد شمشیر که بدو لک رویه برآمده و انچه ای بجهت شکست من و لایه برادر
ترشیب داده بود نذر خود و طلب نمودند و عبدالعزیز خان و قادیان نام و او به سراسر خود را بیکو است آن ملک و شاد
و او با احمد و دس سبے سرو و یا احمد آباد و آمد شهر را تصرف گشت و معنی دولت خرابی در نگاه راجه بخاطر خود معصرت
و رنگا پشتن سپاسی و فراهم آوردن جمعیت محبت گمانست و در رسنه چند پیشتر از کنرو اسس از شهر برآمده
در کنز تال کار به منزل گزید و از نا بجا بگو و آیا دشمنانست و لایا بر جان میم و که بجهت شایه جان میم و در وطن
بانا بر خان رسید و لیر خان و بابو خان افغان و دیگر بنیاد که محل جاگیر خود نوقت دہشتند بر اسدات کمر بستہ
و لخواهی نموده در انتهای فرصت نشست صاحب فرمود اسس کار بیلا و از خود اسس کار در یافت که معنی را اندیشم کار
بش بتاد قاطر است ملک کنرو اسس هم این معنی را انیس نموده بود لیکن چون معنی جمعیت ننگ فرا هم آورده مشرانند
حرم و قیاط سرعی و سلوک میدشت نتوانستند با دست ندمای که سپاهی کار آگاه بود از تو سم آنکه میا و معنی ترک الی
و محبا نموده دست بفرمان بکران در ان زمانه دو برنی بکار سرده با خزانہ پیشتر شایه و فریب ده لک رویه در مان
نجدت شاه و الا قدر رسانید و لیر اسس نیز مردل مرصع را گرفته از بیله اور و انشد اما تخت مرصع را بجهت گرانست
نتوانست همراه برود معنی که عرصه راقالی یافت بنیست که افغان دہشت بر اسدات فرستاده قرار داد که هر کدام مجال
جاگیر خود یا بجهت که دارند گرم دیگر استخافه بنگام طلوع تیر اعظم از دروازه که بر سمت راه انماست بشور و میشد
خود با بابو خان افغان از برگت کیر و جلیتر کرده وقت سحر کیر او لشکر رسید و در باغ شیمان کخطر وقت نمودند
روشن شود و دست از دشمنی تیر توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده چست
انگهار رفتا تکشده از دروازه سارنگپور بجهت احمد آباد و در تقارن این حال ناسر خان نیز رسید از دروازه
ایدر بشور و داخل شد خواجه برای عبدالعزیز خان از لور این معاند که در جنبه اند شسته بود دسر اسپه بجان شیخ حیدر
تیرہ میان وجیه الدین نیاه برودنا سرد با استحکام برج و باره پیدا خسته چیسے را بر سر خان محمد قلعه دیوان و
حسن بیک بختی فرستاده آنها را بست آوردند و شیخ حیدر خود آمده نزد خواهر اسس عبدالعزیز خان و خان
غنیانی القور او را هم دست و گردن بسته آوردند و از جنبه و عشق شکر مطمن ساخته بدلا ساسی لشکر فرستاد
آوردن جمعیت پر و غنشد و از تاند و جنس هر چه بدست آمد جلوف مردم قدیم جدید دست نمودند دست تحت مرصع
که شل آن لبها صورت زنی و در هم شکست طلار را بدو کران جدید است سنده و او برادر خود تصوف گشت
و در اند که فرصت جمعیت نیک فرا هم آمد چون این خبر یافتند و رسید عبد العزیز خان و انچه در دست شایه از و الا قدر

رضت گرفته بک و در واقعات فرموده با چارکند پانصد سوار بر جراح استخوانی شتافت و در عرض سبت
روز از راه پیر و ده پیوست صغی و ناسر خان از شهر سباده در کنازمال کار به معسکر آمدند چون عهد لینه خان
از کثرت غنیمت و قوت یافت روزی چند و بر روزه وقت گزید تا کنگ برسد بعد از چند روز کوچ کرد و کج بود
لنگر آمد و مردم شهر از کنازمال کار به بر خاسته در طلب موضع بتو نزدیک بنزار قطب عالم فرود آمدند
عباس خان از محمود آباد موضع بار خه آمد صغی و ناسر خان در دیر بالود منزل کردند و زمین انفریقین مسکروه
فاسله ناند و دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قضا را در جانبیکه عبدالشیر خان
مسکرا است بود و قوم تزار اینوه و کوجا سستنگ و پشت از زمین لپت و بلند بود و نیا برین سلسله افواج
از نظام شایسته نیافت تخت ناسر خان را که بر اول لشکر و دشمنی بود با صحت خان که از پیش قدام فوج عبدا سرخان بود
سازندت اتفاق افتاد و از شست قضا انگلی برقتل او رسید راه مهم گزید و خیلی که در پیش فوج عبدالشیر خان بود از
آواز زبان و گفتگ روگردان شده بکوه تنگ که از حد طرفت زقوم زار داشتند آمد بسیار سسه را پا کمال راه در هم خست
و از نیرنگ تقدیر عبدا سرخان راه نبریت سپرده به برگت برو ده شتافت و ناسر خان بروج رفت و سه روز بر سر کوه گذراند
در چهارم به بندر صحت شتافت و دو ماه در بندر صورت کسب برده مردم پریشان خود را جمع با صحت و باز فوج جفرا هم
آورده در بر پهنه خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بوجوه حضرت شایسته شایه رسید صغی را که چنانچه
تقدیم رسانیده بود و منصب بنفقد سسه رسید سوار بنفصب سه هزاره و دو هزار سوار و خطا کسب خانی و فکده
فرق عزت بر آسانی سوخت و ناسر خان بنفصب سه هزاره و دو هزار پانصد سوار عزت یاز یافت اکنون مجلسی از ارباب
مؤکب گیمان شکوه شاه جهان و لشکر سسه که در خدمت شایسته شاه پرویز نقین شده بود و نگاشته کاک و قلع نگار میکرد
چون عساکر نصرت قرین در مؤکب شایسته شاه پرویز از کویوه چاند و عبور نموده بولایت مالوه و آمد شایسته جهان با جمعی
که در مؤکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ناند و فرود آمد پیش از فرود رستم خان را با جمعی متقابل فرستادند
و با او الدین برق اندانکه در مسلک نند با سسه شاه والا شکوه انتقام داشت و از حضور صان رستم خان بود و در میان
قول گرفته در گیمین فرصت نشست و وقتی که لشکر او در برابر هم صفت کشیدند آن به سرشت باره که گفته بر انگینده خود را
باشکر با و شایه رسانید و رستم خان از راه کشر که شاه عالیقدر او را از منصب سسه بیجی بوالا پایه پنجر او سسه و خطا
رستم خانی ترسته فرموده صاحب صوبه گوات ساخته بودند و نهایت اتمام و برود داشتند و درین وقت او را سوار
لشکر قرار داده بمقابل شایسته شاه پرویز نقین فروده بودند حقوق تربیت و فو از مشیر بالقوی سبدل ساخته و خاک
سبب حقیقی بر فرق بود زگار خود رنجیه نزد مهابت خان رفت و از رضن او تمام فوج برهم خورده سسه شسته انتظام از هم
گشمت واقعا در میان برخاست و بسیار سسه را حقیقی سسه قرار بر قرار داد و چون حقیقت این سبب حقیقتی
سیاه در وی بعرض رسید جمعی که آمده بودند نزد خود خنبد از آب شربه عبور فرمودند و کشتیار ایا ن طرف
کشیده بریم بیک بخش را با سیم در کنار آب گذاشته نمود با خاکمانان بهر سبب تعلق و بر بپور شتافتند و درین وقت
مهرت پیخته نوشته جانمانان را که نمانی نزد مهابت خان فرستاده بود و خدمت شاه والا قدر را در دور عنوان کرد
این بیت زقوم بود و طبیعت صد کس بفرنگا میدارند و در نه بر بر می زنی آرا سسه و او را با دارستان پیش

۱۲۸۱

از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوسی نمودند بواسطه که مسووع افتد سامان نیارست کرد و تغییر انان که سر حیات
 و تراست پیش انگنده چاره ندیدند بایرین اورا با فرزند ان متصل بدولت خانه نظر بند نگاه داشتند و آنچه خود قال نمودند
 که حد کس نظر نگاه میدارند پیش آمد با بجز چون او کب گیوان مشکو و پیاسه قلعه اسپرین است میر حاتم الدین
 و که میر جمال الدین سپین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه ششماخته سه روز وقت
 فرمودند و حرامت حکم بگو پالی در پس راجعت که سپاهی کاروان بود تقویض یافت و سامان آرزو و دست سماننگ
 قلعه در اسک برود دل خواه فرموده بسیار سے از پرستاران حرم سر اسے اقبال را با اسباب زیادتی که چاره گزیدند
 تقدیر و پشت در انجا که نوشته متوجه بر پور شدند معان این عالی حد الشرفان از کجوات آمد و خدمت پیوست
 نهایت خان باشا بنزاده پرویز کبنا را آب نریده رسید بر خدیست در گذشتن نمود چون بیرم بیگ کشیتار را نظر
 برده گذر را بتوب و تفنگ حکام داده بود میر کشید از انجا که مهابت خان در کزرت و بازندگی در راه سبرک
 شیطان را منگوبها آموخته نمانی نوشت تا نزد خان خانان فرستاده آن کس پالی فرزت و نیا دوست را شیطان
 حضرت شرتیب مقدمات مردم قریب از راه برد خانخانان خدمت آن حضرت معروضه پشت که چون روزگار نامان
 پرداخته اگر روزی چند بنا کامی در ساخته طرح صلح بیان اندرند هرگز نسبت امنیت عالم در قایست بنده است
 خدا خواهد بود و شاه جهان که بهواره با نفاسه تا نرهنه بهت مصروف و ایشقی ترتیب این معتمد را نوز عظیم نوشته
 خانخانان را نخلوت سرک دولت برده سخت لبو گند معصت با طرف نشین را از جانب اولمکن ما ختمه او دست
 بر معصت نهاد و بقلافا و شداد سرگند خود که برگز از ان حضرت روسه اخلص بر نایه و در آنچه غیرت طرفین
 باشد سے نماید و بعد از ان اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده در اب خان را با فرزندان او در خدمت
 خود نگاه داشتند و قرار یافت که مشارفیه در بیطرفت آب توقف گزیده بر اسلالت ترتیب مقدمات صلح نماید چون
 خیر صلح در خدمت خانخانان بنید با سکه شاهی رسید رسمی عزیمت لقصان پذیرفت و احتیاطی که در است حکام
 گذرد میگردد بصرافت اصلی تا شبی در کران خواب تعلت بجهت از جوانان کار طلب بارکی بهت باره در زنده
 مردانه میور و تود در ان دل شب از بول این شور مشش و آشوب ارکان بهت بسیار سے تزلزل پذیرفت و بر چنگ
 نتوانست بماند و متانکه پروخت و تا بر خود چو کس بسیار از آب گذشت و خانخانان طوار حقیقتش به دارا آب
 حصیان شسته سرگند معصت را مانند شربت فرود و ندرت او روز جزا نیند نشیده پرده آرزو نموده بهت بر گزشت
 راه او بار سپرده به مهابت خان پیوست و بیرم بیگ تجلیت زود در سر انگنده خود را خدمت شاه مانی خدر رسانید چون
 حقیقت حقیقی خان خانان و جهورش که معصت شاهنشاهی از آب نریده و آمدن بیرم بیگ به سامع موانی جنب
 رسیده توقف در برهان پور صلح دولت انداخته با وجه و شدت باران و طغیان آب از ریاسه ختی عبور فرمود
 و درین طرح درج اکثر سے نبدان سے شاهی را پور قالی سپرده برود دین و دنیا و طغیون اولی و ابندند شاهزاده
 پرویز بر پور رسید و منزله چند از به شافت و چون مکتب اقبال شاه و الا شکره از راه و دست قلب الملک بود
 او را به بنگا رخصت فرمود شاهزاده مذکور جلعت خان نموده در بر پور توقف گزید و حضرت شاهنشاهی بخدمت کران
 هندوستان که مزاج اشرف نام سازگار بوده رایات مطریت بسیر و فکار خط و لید بر کشید مرتفع ساختند معصت خان را

به غیره مشروط میگردد و خدمت آن حضرت را سرایه سعادت خویش مهلت و قانع سال نوزدهم از جلوس
 جمایون روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سی و سه از گزشتن یک پیر و دیگران نیز از جلوس
 به بیت الشرف محل سعادت تحویل ارزانی فرمود چون خبر بخت مرگ شاهی بصوب او فریاد و ناله گشتن بشارت بود
 پدید میآید خان فرمان خند که خاطر از انتقام او استقامت صوبه دکن و ابرو دهنه متوجه صوبه الیاس و بهار شوند که اگر صاحب
 صوبه بنگاله پیش راه تیرا نگردد و سقا دست نیارد نمود آن فرزند با عساکر گریان شکوه بتقابل شاه و وزیر شایسته
 و احتیاط عمده السلطنه خانبهان را بصوبه دار الخلافه حضرت فرمودند که در آن حدود بود و گوشتن بر حکم دارو اگر شکر متی حاجت
 افتد و اشارت رود بر حکم فرمان کارگاه گردود و هنگا که که قاضی عبدالعزیز از خدمت شاه و الا جابه بر سالت آمد حکم
 شرف مهابت خان او را در قید نگاه داشتند و بعد از آن وقت که چند کام ناکام لازم خود ساختند و از برادر خود بر سر
 و کالت نزد عادل خان فرستاد و دنیا و داران دکن از مهم طلب اختیار نمیکند و دولت خواهی نمودند غیر جعفری علی شیر
 نام متحد خود را نزد مهابت خان فرستاد و در عالم نوکران عرض داشت نوشته نهایت جز و فرود تینی عا سپهر ساخت قرار داد
 که در دیول کافرا مده مهابت خان را به بند و پس از آن خود را در سلک غلامان درگاه مختار گردانید و نوشته قاضی غیر
 رسید که عادل خان لطاف خدمت و دولت خواهی بر میان جان بسته قرار داد که ملا محمد لارسی را که کیل مطلق اینان
 و نفس نافقه دوست و در محاورات و مراسلات او را با با مسکویه و نیولید از خیزار سوار بفرستد که چون دست در خدمت
 ایستاده و شتاب او را رسیده دانند چون مکر فریب تابا گید صادر شد که شایسته پاره پرویز با لشکر که همراه او است
 خان سعادت مطوف و همیشه بصوب بنگاله قشاید و با وجود ایام بر سگال و شدت باران و لاسه و گل لایت
 مانده از برادر خود کوچ فرمودند و مهابت خان شایسته پاره را روانه ساخته خود در و رسد خند تا رسیدن ملا محمد لارسی در
 شهر بوقت نشو و نشکر خان و جادو کن بر او و درام و دیگر شایسته را مقرر داشت که بیالاکتار رفته و ظهر مکر مسکویه از
 جان سپاه خان را به دستور سابق حضرت سرکار بر فرموده اسد خان معمری را با بیچوپر باز داشت و منوچهر پسر شاه فرخان
 را بجان پور قیصر نمود و فرسخان را به تالیفر فرستاد که صوبه طاند لیس را حیا نیت نماید و تخمین سر جاسی بسکی از بند است
 کاروان سپرده از ضبط و نسق ملک خاوه و ابرو دهنه در نیولا عرض داشت ابراهیم خان فتح خبک از بنگاله رسید نوشته بود
 که سوکب اقبال شاه مالک ستان و خیل ملک او فریاد کردید و دیدار عهدیگ خان برادر زیادده ابراهیم خان بر سر در میانه
 که هر رفته بود از سنوچ این حادثه فریب که به ساقه آگاهی اتفاق افتاد و مشرود و تیر گشت تا نگزیر دست از ان مهم
 باز داشته بود بیلی که حاکم نشین انصوبه است آمد و شایسته خود را همراه گرفت بمقام کنگ از بیلی دو از ده کرده و بجانب
 بنگاله است شافت و چون استعداد و مقاومت در خود نمی یافت در آنک نیز نتوانست پای تبت افشرد و از آنجا بیرون
 نزد سلاح برادر زیادده جعفر بیگ رفته صورت حال خاطر ساخت صالح استیجا و تنووه تصدیق رسیدن زیات معلوم
 نمی نمود در بقیقت نوشته عهد افشردان بجهت حال صلح رسید داد باین وعده بهرستان ان نشرا حصار بود
 با استقامت و ادو و صلاح و صواب بر روی خویش نسبت و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صانع اثر حیرت زده کار
 داشت با اهل ان شهر از گلیان در در سده که دیگر تمانجات متذوق بودند و اگر نیز با حق تبت و مشرود با استقامت
 حصار بود و از آن سپاه و دلا ساسی لشکر و حشر و ترتیب و سا با نرم و بیکار بود و پشت به جزئی زنیان شایسته رسید

حضور آنکه حسب تقدیر بانی و سر فرشتگان آسمانی آنچه در آن حال باین دولت خدا و او بنوازم که در تمام امور جلوه گر شد
 و در گوش روزگار و سپهر و بولین و نندگندار با و باین کسر اسلام برین همت اتفاق افتاد اگر چه در نظر همت با دوست
 این ملک جو لا نگاه گزاشی نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سزومین در پیش با اقتاده سرسب
 نمیتوان گذشت مگر در هشت اگر او را در وقت درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از میان و مال نامحسوس و گناه
 داشته میفرماییم که بغرض خاطر و اندرگاه شود اگر وقت را صلاح وقت و اندر این ملک هر جا پسند افتد بنشیند
 آسوده و هر فراموشی که در این خاندان عرض و هشت که نینگان حضرت تاین ملک را به سپهر نظام خود سپرد و اندر هشت
 و این ملک تا جان دارم سیکو ششم خوبیا عمر گذرشته معلوم که از زیات مستعار جهول انگیت چه مانده بجز این آرزو سست
 و این سست در دل نیست که حقوق ترحیت از انعام دور راه و حق جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یا هم القصد
 مویک شاه گیتی نشان برود آن نزل باقبال از تانی فرمود صلاح کتاب اندیشی حصار را استحکام داده با سی ضلالت
 جهالت اقتدر و عهد انترخان فرصت نداده محاصره را بر وقتگ ساخت و چون کار بد شوار سست کشید و از هیچ جانب
 ملک و راه نجات نداشت گریز از محله بر آمده عبدالله خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه در گردن انگذند و نظر قدس
 در آور و چون این خوشگ از راه برده هشت آمدایت اقبال همت اگر نگر اتفاق یافت ابراهیم خان نخست فرست
 که قلعه اگر نگر یا استحکام داده بشیرا که تحصن و لوازم قلعه دار سست پوزاز چون حصارا اگر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود
 داشت که هر جانب چنانچه باید محافظت انداخته نمود در مقبره پسرش که حصار محکم داشت تحصن عیبت و عیال انجبال
 حیسب از نوبه که در تختها نجات تحصن بود و خود را با او رسانیدند بند با سست شاهی انجا پراگر نگر آمده حصار مقبره را محاصره
 نمودند و از درون و بیرونش آتش قنالی آهشتال پذیرفت در وقت احمد بیگ خان رسیده بدون حصار و یک
 و از آمدن او در کنار انیسر سست دیگر پدید آمد چون ابلع عیال اکثر سست در آن طرف آب بود عبدالله خان و در کنار آن
 از آب گذشته بدان سمت مسکرا آهستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت خورد و احمد بیگ خان را همراه گرفته
 سر سیمه بدانشوشتانست دیگر مردم را بجا است و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که با صلاح سپید نواژه
 گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بران فرج گرفته گذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن
 نواژه دریا خان از رویا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده بجزو بان
 فرستاد چون شمارا رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و مرج کثیر از هم زبان احمد بیگ خان
 نقل رسیده و در عیبت عنان نموده با ابراهیم خان پیوست و از نوبه تسلط غیر آگاه ساخت و ابراهیم خان در حین
 کس بطلب حیسب از جوانان کار طلب و چار و یورد کتبه تحصن بودند فرستاد که وقت ملک است و دستاگر و سبب آنجهان
 خوش اسپه بر بیان استحال خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته بنده برود پیش نیست و عبدالله خان
 بیاد و غیره جنگ کرد و سبب خند بالانرشتانست برین سست ز منیداران از آب گذشته دریا خان پیوست با اتفاق در
 زینتی که بطرف تریا استصل احسان دیگر جنگلی انبوه در هشت پای همت افشرد و عرسه کارزار آهستند و ابراهیم خان
 از آب عبور نموده متوجه ترس و گشت خود را بشیرا سوار در غول استاد و نورا فته نام حیسب زانو و اگر زین سست با این
 تخریب سست آن سوب بود با هشتصد سوار بر اول قرار داد و احمد بیگ خان را با هشتصد سوار در حین سست سواد و بعد از

۲۰

کفای خورشید جنگ عظیم در پوست نور افروز تاب ستار دست نیارده های خود را گذارشت و جنگ با صاحب یک خان رسید
 عمومی الیه مراد استناد ز غمها برداشت ابراهیم خان از شاهها این حال تاب نیارده و جلواند خست درین تاخیر سینه
 نظام اتولج از هم گسخت و چون قلم تقدیر بر او دیگر رفت بودا کتر سے از تقاضای او دست بکار نیارده راه گریز سپردند با بل خان
 باسد و سه پای غیرت و حمیت بر جا داشت هر چند بیروم جلواند اگر فتنه ستغنازان مملکت بر آرد رضی تشنگت که وقت
 من مقتضی بین کار نیست چه دولت بهتر ازین که در خدمت صاحب جان شاکر دوم بنزد سخن تمام شده بود که در طلب خود بود
 نیز تمامی جان بستان کارش تمام ساختند چنانکه در حصار مقبره متعلق بود در شاهنشاهی ابراهیم خان و قوت یافته دل با
 دادند درین هنگام تقی که بند سه شاپی پاسی حصار سه رسانیده بود غفلت کنی و از در جوانان کار طلب از طرابت
 دیده در دون حصار در آمدند درین دویدن عابد خانی دیوان و غیرتیاسه بختی و دیگر نیند پاسه در شتاس سینه جنگ
 جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مرسته که در حصار بودند بیخبر سرد پاسه بر بند خود را بجا نداشتند و گرویی که کفار
 عیال سلسله پای آنها بود در وقت تلاشت نمودند چون فرزند خان و اموال و غیاسه ابراهیم خان در دژ که بود موکب اقبال
 از راه دریای انور نرفت فرمود احمد بیگ خان برادر تار و ابراهیم خان و شیشتر از موکب منصور خود را با کرم رسانیده بود
 چاره بگریزی کی و فرمان پذیریه نیافت بود سلسله مقریان در گاه ملازمت نمود و حکم اشرف و کلامی سسکا لخصیطه اموال ابراهیم خان
 پروا نداشتند قریب چهل کک روپیہ تقدیر پاسه دیگر اجناس از آتش و نفل و اگر غیره قضیه بقضبط در اقا خان و ارباب خان
 مقید داشتند در بوقت از قید بر آورده سوگند داده حکومت جنگا کرایا با او تقویس فرمودند درین اوارا با یک دختر و یک
 پسر شاه فرات خان همراه گرفتند را چه بیم پسران را اگر درین هیچ هیچ از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرد و بود با قوسه بر سم
 منتقل بشیشتر از خود بصوب پشتندانه گردانیدند و خود با عبد القدر خان و دیگر بنیاد نسبه نشناختند صوب پشتند و بول شاهزاده
 پرویز سوز بود و مخلص خان دیوان خود را ب حکومت و حراست آن ملک مقرر بدست آمدن پسر افتخار خان و شیشتر خان
 افغان را بجز بیار سه گذشته بودند بر رسیدن راجه بیم های همت آنها از جای رفت و توفیق یار سه رسا کرد که حصار
 پشتند را استحکام داده روز سه چند تا رسیدن لشکر حاکم و از ناز نشین بر آمد، بجانب آلا پاس نشناختند و خان سسکا
 را رایگان از دست داده راه ملامت پیش گرفتند و راجه بیم با تنازعت و مجادلت بشهر در آمد و صوبه بهار را اشرف
 گردید بعد از روز سه چند موکب اقبال شاه گیتی سستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز بوم افکند و جاگیر دیوان
 آن صوبه بخدمت نشناختند لازمت نمودند سید مبارک که راست قطره بهتاس بعد او مقرر بود قلعه را سپردند بنیاد
 او جنبه نیکی سعادت زمین بوس بر یافتند و بدیشتر از خدمت موکب اقبال عبد القدر خان را با نوسه بصوب آلا پاس
 او میان خان افغان را با همه سمیت ادوه نین در بودند و پس از روز سه چند سیرم بیگ را ب حکومت و حراست صوبه
 سپارند مشته خود نیز رایت اقبالی بزدیستند بیخس از آنکه عبد القدر خان انگیزه و راه بوزناید جاگیر قلعه خان پسر
 خان و عظم میرزا که ب حکومت جوشه خدای دشت بود و نیز از مشته ترو به نازند و در این وقت محمد بیگ
 گرم و گیر آورده در خصمه جو ست که بران مرسته است انگیزه اقبالی را با نوسه در این وقت محمد بیگ
 حضرت جانیاسه و جوشور نزل سعادت بر آن فرموده بود و در این وقت از آنکه در این وقت از آنکه در این وقت
 انقبیر ب لوب و آفتاب گذشتند و در صوبه و در این وقت از آنکه در این وقت از آنکه در این وقت از آنکه در این وقت

که تیاخت سرحد کابل شانه قور از افغانی برآورد و در ابتدا از محمد خان امانی هم باسے او بخبر نماند جرات و بیباکی نمودند
 بعد از سیاحت و عراق بسیار خست که نه حاصل گردید و نه خفته پر باز از یک و اما سبک و از هر سوست مرموم خنداکه تو نیست
 خراجه آورده و روسے او بار برین حدود و نما و خا ترازون نیز امر اسے سرحد و مرصے که در تمام نجات تعیین بودند جمع آورد
 ترقیب اسباب نبرد پر دستا و نید باسے جان بسیار و بهادران عرصه کارزار هم یکدل و یک رو جنگ فرار داد و شصت
 یکدیگر رزم طلب گردیدند با بجز چون باوران عرصه شهادت میوضع شیر که در دو کوسه نزمین واقع است معسک
 آنستند از آنجا فوج ترقیب داده و زمین پوشیده متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با سبب از منصب فرمانداران
 پر خود در غول با پای شهادت انشرد و مبارزخان افغان دانی راسے سنگدن و سید عاصی و دیگر بهادران از پیش نهاد
 قرار یافتند و همچنین فوج و براتقار و براتقار و طرح و لشمش با این شایسته ترقیب داده و تبا سیدانیز در جل جهانه تو سبب
 رزم طلب گشتند چون مذکور شد که سیاه اوزبک در سه کوسه نزمین لشکر گاه ساخته و دو تورا امان را بنظر میرسد که
 شاید روز دیگر تقاتی فریقین اتفاق افتد تقاضا کرده از موضع شیر که مشته و کولان اوزبک نمایان میگردد و قورخان
 لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاد و کسبی اندازند و کرا اقبال با تو بخانه عالی و فیضان کوه شکوه آهسته و آرسیده
 بان انداخته و توب زده شایسته اتفاقا بلنگتوش مشب آمده در پیش شپه بر عین شده استاده بود و قدش آنکه چون
 لشکر منصور گرفته و مانده از راه بر سینه از کین گاه برآمد و کارزار نماید مبارزخان که سردار فوج بهراول بود خنیم را دیده
 را بلنگ تورا دلان میفرستد و آنها نیز کس نزمین بلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یک گروه
 بلشکر گاه مانده سیاهی نیم نمایان میشود آن فوج مردم خود را و فوج ساخته بود یک فوج با بهراول لشکر منصور مقابل میگردد
 و خود با فوج دیگری صلح یک تفنگ انداز رسیده خنان او بار میگردد چون فوج مخالفت بحسب کسیت از بهادران
 فوج بهراول فرودست و پشتند بهادران فوج قبل گرم و گیر انگیک بهراول خود را رسانیده تخت بان و زنبورک و
 قنبر و تفنگ بسیار رسیده بند و آریس آن فیضان جنگی را دو آینه کار زهر میمانند و جنگ با ستاد و دهمشته او یکیشد
 و چنین وقتی بلنگتوشش خود را بلنگتوش میرساند و مع بد کار سے ننیسازد و پاسبی همت آنها از جاسی میرد و بهادران هر
 شهادت در کشتن و بیستن و تافتن و انداختن کارنامه جلادت و جان سپاری ستیقیم میرسانند مخالفان تا بنیاد آورده
 جلو بر میگردد و بنزیران پیشه و غنا مقهوران نجات برگشته را تا فاعده حمار که شمش کرده از میدان جنگ دور بود زده
 کشته بردند و قریب ششصد اوزبک ملاحظه فوج استقام گردیدند و سوار سے نیز از سس آپ و جری بسیار کازگرا
 میرا و انداخته بودند به دست سپاه منصور افتاد و دستگی که عنوان قنن مهاباستانی و مدد تبا سیدانیز در جل جهانه چهره کنگ
 مراد گشتند باسے شایسته خدمت که درین جنگ محمد غنات و ترو دات سپندیده گردیده بودند هر کدام در فوج
 استعداد و حالت خویش با صاف منصب در مقام برحم و لوازش سوار سے یا قند مقارن این حال از عرصه
 قاضیخان سبب شکر کن سباع جلال رسید که چون ملا محمد لارسے بر شپه نبرد رفت و خاطر او لپاسی دولت از ضبط و
 نسق صرب و کن اطمینان پذیرفت شایسته پرویز با مهابست خان و دیگر امر الصوب ملک بهانه و ننگ از منصب فرمودند
 و چون خاطر از خفته ساز سے و شیرنگ پر داز سے خان خانان انگر است و هشت و دایاب خان لپسرا و در خدمت شاه
 والا شکوه بود و بلنگتوش و سواد بدید دولت خود آن او نظر بند گاه پیشرفت و مقرر شد که متصل بدولت خانه شایسته از همه بجا

ادانت شاه کشته و جانه بیک صبیح که در آنجا بود و تاج و تاجیه در خود است و در کجا سپرد و
 و همه از مردم منور بود و در خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خاستن آنان فیم ظلام او را که از کوه باسک دولت او بود
 و شجاعت را با کار آگهی جمع داشتند که مقید سازند او را بجان خود و با دست نهاد و پاسکے سمیت افشرد و با سپرد
 از نوکران جان کفایت و داد مردمی ساختن خیره شهر نامه در درون ناک که سر چشمه در پاسکے سمیت است و نویسی که پاسکے
 جان فرسے نزهت سرکے کشمیر است و در درون ناک که نوشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته که بیان گشته عرض داشت
 و استخوان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاه جهان گذر پاسکے آب گلگ را استقام داد و کشتیا را بجانب خود
 کشید و در روزی که چند صحرای لشکر اقبال اثر در وقت افتاد بعد از آن زمین و اوان پیش از نجات یوری دولت خواسته
 سلسله منتر کشتی به دست آورده چیل کرده با آب گذرکے کجبه صحرای لشکر اختیار نموده راه پسرکے کرد و دعایا که منصور
 در میان است ایرواسکے از آب گشتند و تاج بجم شهر لوریا را بیت اقبال بعد به داد سلطنته لاهور را نقل یافت
 و در نیوقت از عرض داشت متبایان صوبه کجرات بمساح علییه رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد با چیل طبع
 مسافر دارالکک بقا گردید و در کیش را کعبه و طلب با شته خان جهان را با صاحب صوبه کجرات سرافراز ساختند
 حکم شد که از کجرات با هم با دستا فته محافل آنک نماینده شیر خیز رسید که همه از زمین اران نگاشته که در خدمت شاه جهان
 آمد و چون در کجرات رسید و تفنگ معین و همراه گشته بجانب کجرات گشتند و شاه جهان در کجرات کشت که اطرا نش با رضال
 و در پاسکے عظیم پیوسته حصارکے از گل ساخته خوب و تفنگ استقام داد و نشستند و امارت خلد آنجا کشته
 سپرد و از عمر او قدر در او کسک ایشان بقدر عشرت و اتمت مقارن خیال طعنا سب قرار اول از خدمت شاه جهان
 پس از کجرات کسک آمد و عرض داشت که با شاه جهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده کجرات بپسند و مبارز نشاندند
 این جنگ آنکه چون روزی که چند صحرای طرفین در مقابل یکدیگر معیت آوا که یکدیگر با آنکه لشکر پادشاهی قریب چیل هزار سوار بود
 و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید و هزار سوار بیکصد و اکثرکے از دولتخواهان ایشان صلاح در جنگ معنی دید و بعد از آنکه
 در کجرات بیک سپردنایا بی جالت افشرد و با لقمه و خزان را کجسے رسانید که بدون جنگ بهر ایمن منصوص نیست و این سپرد و در این
 را چیل متانجات حار و ناگور شاه عالیقدر در ساعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و در بونی لشکر قرار جنگ معنی دادند
 و از طرفین حصار کجرات مبارزت نمودند نخست از کجرات با کجرات او معاصر با عهده گرم و کجرات شانت افواج پادشاهی مانند
 قوس سه طرف میدان را فرود گرفته شواله سان تیر و تفنگ میزدند و همه کجرات مخالف ما بنظر اقبال در تیار و در با طائفه
 را چونان کوسن را با چیل کجرات و تاج شاه جهان چون در خورار صانید بشمشیر آوار کارزار نمود و تاجوت نام قیل که در پیش بود
 در خیمه و تفنگ از پا افتاد و تاج شمشیر پیشه کجرات و جلاوت بار چو تان جان خوار پاسکے شمشیر افشرد و کار نامه مردی
 شجاعت ظاهر ساخت و چونان صید و سپاهیان جنگ که برگرد پیش شاه جهان و دعایت خان استاده بودند از اطراف
 هجوم آورده آن کجرات صحرای سمیت را به تیغ بر خاک هاکن انداختند و او تار سخی از حیات داشت کارزار کرد و جان
 شد و سران و کجرات توفیق کونک و در دنیا فتنه مستعدیان تو بجان که شرانک استیلا مرستی است و شمشیر فتنه آورده و
 به جانانده که نیند و تو بجان به دست مردم پادشاهی شاه و زبانه ان خزان و سائر خزان که اختیار بندگی نموده بودند جنگ
 تا کرده و در زمین سپرد و کار کجای رسید که افواج پادشاهی مطلقه و کجرات سریم آوردند و غیر از خیلان عسکر و طوع

و قورحیان خاصه که در پس پشت شاه جهان بخت سواره بودند و عهد افغان که بجانب دست راست بانکه حاصله استاد و پور
 متقی نظر در دست آمد در وقت تیرت با سپ سوار می آن شیر شیه توکل رسیده بعد افغان جلو خاچی طغرته می افتد و کلاخ
 بسیار در عهد کارزار بر آورد و چون اسپ سوار سے ایشان از هم کار سے داشت اسپ سوار سے خود را کشیده با تناس بسیار
 سوار ساخت از زرنگاه قلعه رستاس عثمان سارعت باز کشید و چون در آن چند روز شاخه زد و او بکیش مردم سبقت لازم
 بهالم وجود نماند بود و نقل حرکت متعدد نیز ایشان نادار کف حمایت این و سجان سپه و خدمت بهت خان و کورتال خان با
 با چند سے اینده سے اعتماده سے بخدمت ایشان مقرر داشتند با دیگر نشانی بود که سواد شوکت و هم ستاران مردم سر کار است
 در کمال سنجیدگی و وقار یکایک چینه و مبارز نضت فرمودند و درین وقت عرائش نیا کاران دکن خصوص ملک حنبر سینه بر
 انناس توجه بر انصوب مکرر رسید اکنون سبیل از سواج ملک دکن رفز و ملک و قلع نگار میگردد و چون ملک حنبر سبیل
 ولایت قطب الملک شتافت سیخ مقرر سے که هر سال تجبه فرج سپاه از دیگر وقت و درین دو سال موقوف مانده
 با زیادت نموده محب و واجب و سوگند خاطر ان نشانند و او را اخته کرد و ولایت بیدر رسید و مردم
 عادلان را که کبر است آن ملک مقرر بود و در زبون و سپه استعداد یافته داخل بر سر آفتاب ساخت و شهر بیدر را
 تاج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد افراد ان بر سر عادلان شتافت چون عادلان اکثر سے از مردم کار
 و سر داران کشته بده خود را همراه ملاک لیکه سیر با پور فرستاده بود و جمعیت که بر فرج مشهرا د کفایت کند
 حاضر داشتند صلاح وقت در پاس عزت و مهارت دولت خود دانسته در قلعه سیخ پور مستقر شد و با ستی کام
 بیج و باره و لوازم قلعه دار سے چه در اخته کس بطلب ملاک لیکه و لشکر سے که با امر سے او در بر با پور بود فرستاده
 متعهد بان بود مگر کربا کید و مباحثه نوشت که حقیقه اشخاص و دولت خود سے من پر همه دولت خوانان ظاهر
 و هویدا است و خود را از مشهور بان آن در گاه میدانم و در وقت حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمد چشم
 آن دارم که بیج دولت خوانان با سپاهی که در نیویج موجود دارد بگویم که من متوجه گردم تا این نظام قنول را
 از میان برداشته سزای که در در دامین از گلا و سناوه آید در هنگامی که مهابت خان با شاهزاده پوز متوجه آمد باس گریه
 سه پلند را سے نال کجکوت و حراست بر با پور باز داشتند مقرر نموده بود که موته الیه در مهابت کلی و جزو سے تصور فرزند
 بصوابه در ملاک را سے کار کند و در انتظام مهام و کن با اصلاح او انخراف تو نیز و چون ملاک را سے بسیار کید سف و
 سیخ سه لک چون که گریه و در ده لک روپیه باشد بصیغه و شرح لشکر متعهد بان بخار و نوشتتاس عادلان
 که در باب طلب کویک مهابت خان رسیده و او نیز چونیا نیغنی نموده متعهد بان دکن نوشتت که سبب تامل و
 توقف همراه محمد ار سے بگویم عادلان مشتاقانند که بر سر بلند را سے با حمد و دی که در بر با پور توقف کریه
 و لشکر خان و سیر در متوجه و غیره که احمد مگر جهان سوار خان حاکم پوز و چونان ترکمان خان و عقیبت خان
 و سره خان و عزیز الله و جادون را سے او دارم و سائر امر او منصب در آن که از اینیات صوبه دکن بودند با ملاک
 و سردار خان و عادلان بقصد استیصال متبرستانند و چون غنبر از بنی و قوت یافت نوشتت تا نزد بند پای در گاه فرستادند
 از نظام این در تمام نسبت من بستان آن شان گستاخی و بی ادبی ازین بطور نیامده بچه تقصیر که راه گناه در مقام فرست
 بر مستقیم ازین در آمده اید و متکلف عادلان و مکرر کباب ملاک را سے پسر من می آید میان من و عادلان بر سر که در دست

بنجام الملک شملق بود مالحال او تصرف گشته تراعت اگر او از نینداست من نیز از نیندا نام ما او و او را با من بودا کرد
 تا بر چه در شت از روی است بظهور آید امر بگرفت او انقضات فرموده کوچ بر کوچ چو تو بر آن صوب گردیدند هر چند عنبر
 با کج و زبانه از و ایشان بیشتر شدت ها برسانند تا گزیر از ظاهر بیجا پور بر ناسه مسجد و ملک خود چوست و او به
 از نزدیک رسیدن احوال عنبر ترشح الوقت و در آنرا نموده روزی یکند ایندی و دست راست و چپ سیر و در خود دست
 در آن داشت که کار جنگ نرسد و ملا محمد لار سے با امر اسے بادشاهی سرور د جنال او بناده فرصت نمید او در چند بیشتر
 سپر اندازی و مارا می نمود ملا محمد محل بر عجز و پوسه کرده در شدت سے افزو و چون کار بر دستگ شدا منظر او و من گشت
 تا گزیر رسید و سے که مردم بادشاهی داخل بودند و سید استند او فک نمیکند نزدیک اردو سے ایشان نمایان گردید بی
 خیال بسک نمود و بر آمدند و دست بر و دیده گرفتند و بعد از آن در میان مردم عادل خان و عنبر جنگ در دو دست و کسب
 تقدیر ملا محمد لار سے که سردار لشکر عادل خان بود گشته شد و از آنقادون او سپاه عادل خان را سر شت استغنا گزید
 گشت چادون راسے و او و آرام دست بکار بنزوه راه فرار سپردند و غیرت نامی کار خود کرده و شوسه و کتبان و خیم بجا
 شکست عظیم برین لشکر افتاد و خلاص خان و عنبر و بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که سار دولت او بر اینها بود
 گرفتار شدند و از آن گروه فریاد خان را که تشنه خون او بود و از سر چشم بیاب ساخت دو دیگران را محسوس گردانیدند
 و از امر می بادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و عنبر خان گرم و گیر خود را با محمد گریساننده
 با استحکام قلعه پر دخت و جان سپار خان نیز بر پر گند هر که و قبول او بود و رفت حصار بر راسفید طاسانت و جمع و گیر که
 از آن در مله خاک بر آمدند بیعت خود را با محمد گریساننده کرده و بیست بر تیرمان پوشش یافتند چون عنبر میر و خویش کام روا
 گردید و آنچه در محله او خطور نگارده بود و کینه خود را بر سر او گریه نمود و اسیران سر سینه تقدیر بر اسلح مسلح بمحسوس بدلت آبا و
 خوستا و خود را محمد گزیرفته بجا هر قلعه پر دخت لیکن بر چند دست نمود و تو بهار با کار آورد کار سے ان پیش رفت تا کام
 بخت را برده و قلعه گذر گشت خود و بجا نسیب جیالو غمان غریبیت معلوت و پشت و عادل خان باز تخصص شد و عنبر تمام
 ملک او را با حد و دستخده بادشاهی که در بالانگاش بود تصرف گشته جمعیت نیک فرامهم آور و قلعه سولا پور را که پیوسته میان
 نظام الملک عادل بنان بر سر آید اثر بود محاصره و تو و یاقوت خان را با فوسه بر سید بر این پور زست و تو پ ملک
 میدان را از دولت آباد آورده قلعه و کار بگردد و در دست و دست و نو بیاز روی قدرت مغرب گردانید و از استقامت این اشبار
 موش خاطر قدر بخت شاهنشاهی با شوب گردید و خلال این خیال با القاس بهمانه خان خانزاد خان سپر او را
 با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستاد و نزد خود صوب کابل لجهه و خواج ابو الحسن بقر گشت و حسن انیس
 خواج را بوج کالت چند حکایت و حراست کابل تغییر فرمودند و حکم شد که بخترا سوا خواج را ایما لظروم سپید استیخواه نام
 احسن باخته منصب بجزایر و پانند و بر و دست بر پیشتر سوار شد که کفر عاسه و عنایت علم فرقی عزت بران خشت و
 باشی و بنظر صعب و قیل عنبر مرانم بگردان گردید و در وقت عرفت شدت بهار است خان بر سید مرقوم بود که کسب
 اقبال شاه جهان از پنده و بهر گزشتند بر لایت جنگ در آمدند شاه بنزده پر و نیز با کرسند و با کب بهار پیوست و در
 که شتند ناسه کسب سولای کاشی که مر از بهایان در انجا بهر از این خندان را سوگند داده و حکومت و حراست ملک
 جنگانه باز دست بگشت و تبا از روی و با بهر سپه بود و از راه دهر گرفته و نیز بهید از جنگ تونس انظر است

تونس

چنانکه من اور اور قلعه تهناس گذارشته بدلهای نوبت شد که در کدی خود را نخبه دست رساند و ارباب از ناسازی در وقت خوشی
 صورت حال را بطور دیگر در خاطر نقش بسته عرفتند و پشت نمود که زمینداران با هم اتفاق کرده و در محاصره دارند و از نخبه دست
 خود را نخبه دست رسانید چون شاه گردون رکاب باز آمدن و ارباب مایوس شدند و هر کس بود و چشمه که مصدر کار سیبی
 و در دست تو نهند تا نماند بود و تنگ گریز را نوبت خاطر سپید و ارباب را بعد از آن در حال فرموده با کبیر گریز تا نماند و کار
 بیوتات را که در کبیر گریز امشته بود و در همراه گرفته بهمان راه که از کون آمده بودند را میت مراجعت برافروختند چون ارباب
 چنین بود آنرا پسندید و بطور آورده و در اطول و مسطره و نعل و ابد ساخت عبد الله خان پهلوان اورا بقل برسانید
 خاطر راستگی سبک بار گردانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجای گیر ما بهت خان و پسرش خواجه فرموده و خان را در
 مسطرت و پشتند و احکام بنده زمینداران بنگاله که در ارباب خان را عقیده داشتند صادر شد که دست تعرض از کویا
 دهشته روانه ملازمت سازند و او آمد و مهاجرت خان را دید چون خبر آمدن و ارباب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
 به مهاجرت خان فرمان شد که در زنده بهشتن آن سبب سعادت چه صلحت خاطر آورده باید که برسدین زمان بی حال
 سوان سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه رواند سازد و با جمله مهاجرت خان بجنب حکم عمل نموده
 سرخس را از تن جدا ساختند برگاه فرستاد چون در صوبه دکن شهر سرخس عظیم دست داد و محبت از اهل آن شهر اسیر
 سرخس بگذرگشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیمان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوبه مالک کن نماند
 عنان فرموده و کبیر بخلص خان بر جمل استیصال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سر او سگ نموده ایشان را
 با طوی عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درین راه قاسم خان از تغیر مقرب خان بکجکومت و حراست و امر خلافت اگر
 خلعت اختیار پوشیده و درین راه سرخس رفتند اشفاق بگشته دکن از بنگال پور رسیدند و نوبت بود که با قوت
 پیشی با دره شیر و سوار بود و کلا پور که از شهر بیست کرده مسافت رسید و در بنگاله را سگ که از شهر پورده و تعداد آن
 که جنگ انداخته فرمان تا کبیر تمام صادر شد که زنده تا رسیدن کبک و در حمله کار برده تیز جلوی نگیند با استحکام
 برج باره پرده نخته و شهر محکم گردید پیش و هم سفندایز راه الهی نضت موکب مسوولیسر گزار همیشه بهار کبیر اتفاق افتاد
 و قانع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیر سگ روز مبارک شنبه دهم شهر جاری آفتاب
 آفتاب جهان افروز به بیت الشرف عمل پر تو سعادت آفتاب سال بیستم از جلوس ماهون میاوس که در وقت آن
 در دهن کوه بنیر ششاد کبیر در نخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی به تیر و تفنگ شکار کردند و منزل چکرستی
 جشن شرف آراستگی یافت از بنیر تا این منزل از جوانان ناراضی مالی سیر فرمودند چون درین راه هم کتل و پنجاه
 از برت مالان سگ باشد و عبور سواران فرزانان بجاایت و بشواران محال لاجرم نضت موکب گیمان شکوه از
 راه گردیده پیش اتفاق افتاد و درین کوهستان تاریخ هم هم میرسد دو سال و سه سال برودخت میماند از میر نصیر افند
 عرب جاگرو در این سبزه هیچ شنیده شد که قریب هزار تاریخ در یک و نخته سگ باشد روز جمعه بیست و نهم در
 منزل نور آما که بر ساحل دریا کبیرت و نضت نزول اتفاق افتاد از کتل بنیر تا کبیر بیست و یک که در راه پیش حال
 منزل بنیرلی خانها کبیرتها ساخته اند و درین راه نیز اساس یافته و اصله بنیر و سائر نضت فرشته خانه احتیاج نیست
 درین چند منزل از دست گیمان پوی بجهت و باران و شدت سرما اگر کویا سگ و شوار گذار بصورت گذشت

در شاهی راه آید نوشته بنظر در آمد از اکثر ایشار با سکه کشید بر تیر قران گفت و اتفاقش چاه فرج و عمر با سبیر چار شاهی
تصدیق منازل سفر عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساحتی نشسته بر پالچه چند تن جوان فرموده چشمه اول را
از شاهی آن آب دادند حکم شد که تاریخ عبورش که تصور بر لوح مسی که ثبت نمایند تا این نقش دولت در صورت روزگار
درین منزل لاجرم غافل و در خوان دریا من بود از کشید و در دور من رسید که وقت سیر لاکه شده در دستل بنامه
مسلم نیست که تاجت و دخل شدن شهر آفتابانکه از سیرش محفوظ توان شد و در یک شب غره از دی بهشت مقصد
بار بود که از قصبه سکه کلان کشید است او بود و کوب اقبال آراستی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر
و سازنده گویند و سائر امانات جوق جوق و گروه گروه بر سبیل اقبال آمده دولت زمین پوس دریا نهند و برین دستل
شکوته زاری خوب سیر کرده شد از باره بولته بندگان حضرت و جمیع ارباب ریشی نشسته متوجه شهر شدند و در شب پنجم
و سعادت سعادت ترین عبارات و نشین کشید بهشت آئین نزول موب اقبال اتفاق افتاد و اگر چه در باغ نور فضل
که در میان دولت خانه واقع است آخرای شکوفه بود لیکن پاهن بود و دیده باغ را منور و حطرت داشت و در باغات
بیرون اقسام شکوفه جان افزوسه میبود بهشت با زمین چه چو من و جمال جهان آفرین حال که گوشت نوبین را
وزنان را چه چون بتواتر میوسته و در کتب طبی مخصوص ذخیره خوارزم شاهیه ثبت افتاد که خوردن از حفران خنده می آید
و اگر کشید خورده شود و آن قدر خنده کند که هم طاک باشد حضرت شاهنشاهی بجهت تعالی و در کشتی را از زندان طلب کرده
در حضور خود بر لب سیر حفران که جل اقبال باشد خندانند اصلا فقیر و احوالش راه یافت روز دیگر بهشت آن که پشاد
شمال باشد خوابیدند پیش چشم زکین گشت تا بنجده چه رسد و مردن فرجه صورت دارد غره خرد و از عرضد بهشت
و سدغالی سنگی مکن بسامع بیلال رسید که شاه جهان بدید کام رسیدند با قوت حبشی بانکه خبر بر پانچور احوال و ارد
و سر بلند را سکه که پای غیرت و محبت بر ما داشته بلو از مقله داری همت گماشته و پیوسته از سیر و ن خلبی انداخت
و کاره نیماز و عهد از چید روز خبر رسید که شاه و اقلد که قریب لعل باغ منزل گزیده بودند و سبیر از جوانان کار
ایشان مگر قلع و ماخته و کاره سناقتند و در فلال اقبال پیوسته عارض قراج و باج ابقان گشت و از ظاهر
برمان پور کج فرموده با لاکه است و بهنیکه و شافتند مردم خبر ناکام از گرد حصار برمان پور بر خاسته نزد غنبر
رفتند چون این خبر بفرز حضرت شاهنشاهی رسید بر بند را سکه را بصورت خواطت و مراسم سرفراز به نخبیده
منصب پنجم اوست ذات و سعادت خطاب را مارج که در ملک مکن بالاتر ازین خطاب نمیشد عساکت فرمودند و این
سارخ عرب دست خیب که بجهت آوردن سلطان بهوشنگ سپرداده و انبال و عهد الریم خاسته آنان نزد شاهزاده پرویز
رفتند و آمده دولت زمین پوس دریافت بهوشنگ را بواسطت روز افزون اختصاص نخبیده بمقتضای میر سبیر
فرمودند که ان احوال او خبر آورده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سر کار خاصه شریفه باز یافت نماید و بنوسه
سامان مسکار او کند که از سبیر بگذرنگرانی خاطرند هشته باشد و فلال این حال عبدالرحیم خاسته انان سعادت
آستان پوس جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد نامیه خجالت از زمین بزرگرفت آن حضرت بجهت و انوار
و قسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بطور آمده از آنما رقتضا و قدر است در خمار و شاه خیدین و جراتم و عساکر که از مدعا
شده نایب تنیبات و تقویات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که خود را مشر منده نرا زوی نیم

۱۰۰

بیست و یکمین و چهارمین کاره گنده بند کرده است او شمساره بعد از تقدیم مراسم خدمت و زمین بوسه نشان است
 رفت که پیشانی او بپوشید و در جامی مناسب با زر از نذیر بل این خدای خان را نزد شاهزاده پسر وزیر فرستاده بودند که
 مهابت خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بیگانه روانه سازد و خان خندان از کجرات آمده خدمت و کلمات بسیار
 فرق عزت بلا فرزند و در اول عرض داشت خدای خان رسید مرقوم بود که در ساز نگین و تاج مهابت شاهزاده پیوسته ابلخ
 احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده و سعادتی مهابت خان و همراهی خان خندان را معنی نیستند هر چه درین باب مهابت و
 تاکید معروض داشتیم نتیجه بران مترتب نگشت چون بدون من و امان لشکر سرودند و در ساز نگین و تاج گرفتند و
 تیر و فلکبند مهابت خان فرستاده ایم که لیسرت هر چه تا مشورت جویند و در دیگر و با بجز چون حقیقت حاصل از عرض داشت
 خدای خان معروض چای این رسید با زر خان تاکید تمام نام شاهزاده صادر شد که ز نار شرافت آنچه حکم شده خاطر بر او بیند
 و اگر مهابت خان بر شرف بیگانه راضی نشود جریده متوجه درگاه و الا که در قضا با سایر امر در برابر پور توخت نماید تبارخ نمودیم
 شهر مرم نیز از روسته پنج بجری از کشمیر متوجه راجه لخت لاسو شدند پیش ازین که بر معروض رسیده بود که در کوه پسر خیل با کوه
 می باشد بشور بجای و مردم این سده زمین میگفتند که طعمش استخوان است و پیوسته بر روی هوا پسر از کتان مشاهده
 می افتد نشستیم که بنظر در راه چون خاطر شرفه علی حضرت شاهنشاهی تحقیق باین مقدمات توجه مفرط دار و حکم شد که
 از قراولان هر کس به تفنگ زده بحضور یار و پا خنده رویه افهام میرزا ایم قناراجال خان قراول به بندوق نزد حضور
 اشراف آورد چون از خم پایش سوسیه بود زنده و دست تیر در آرد فرمودند که چینه و اندر الملاحظه نماید تا فرستادن
 او معلوم شود چون چینه دانرا شکافتند از وصلایش استخوان در تیر است برآمد مردم این کوهستان معروض داشتند که چنان
 خوردن استخوان پیش بر کوه چینه کتان چشم نیز از هوا استخوان تپش آمد ببول خود و گریه بلند میشوید و با جابری سنگ می پاشد
 نیت کتان نیز در کوه چینه می خوردین کت غالب من آنکه پاسه مشهور زمین باشد چنانچه گفته بیست و هجای بر تیر خان
 از این شرف دارد که استخوان خورد و طاقوس نیاز دارد در جبهه ترکیب بقاب شایسته دارد و سر و نو نشن بل مرغ
 چنانکه لیکن سر کل مرغ پر بلند و این پاسه سیاه براق دارد و حضور در آن فرمودند چهار جلد و پانزده توک که کبوتر است
 و مرغت و نیم متعالی باشد بوزن در آد شب مبارک غضبه سی ام آرد اما آتی در ساعت سه و در دولت خانه لاهور زند
 قبایل اتفاق افتاد یک کب بر رویه چنانچه بدان انعام فرمودند درین تاریخ اما محمد ایلی شاه عباس بدولت زمین بوس
 سر بلندی یافت از عرض داشت خدای خان معروض با رگه اقبال گفت که مهابت خان از خدمت شاهزاده بستوری
 یافته بصیرت بیگانه و شاهزاده از خراب آنکه شاهزاده و او کیش شیر زرد و شیکش آورده که با کلفت گرفته در یک بجه روی باشد
 و جان بر نیاست محبت و لایبگری طبر می سازد و بستوری که حیوانات جنت می شود بتر آرد و خوشش گرفته حرکت میکند
 حکم کرد که شیر را از پیشانی او در کوه مخفی داشتهند فریاد و اضطراب بسیار ساخت آنگاه فرمودند که تیر و دیگر بیان رنگ
 و ترکیب جهان نفس در آرد و با اول آنرا بوسه کرد و بعد از آن کمرش به آن گرفته شکست فرمودند که میثی را در بدن بجه او
 در آرد و تندی انور از هم درده خور و با جهان تیر را نزدیک او برده شرافت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته خود بر طبیعت
 افتاد و خیر بر روی معینه خود گرفته و دانش را می بسید از سرچ حیوان ابلی دوستی تا حال مشاهده نشده که در آن جنت خود را
 بوسه کند در بنیاد افضل خان را خدمت و دیوانی صورت و کن سرفراز ساخته منصب تیر در دنیا نصد می قوت و تیر را پانصد

- قیامت فرموده حکومت را سپرد و قبل بمشاوره میرزا محمد حسن میرزا امیر خانی که در آن وقت صاحب دولت بود و فرستادند
 چون بهایت خان قیلان که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه فرستاد و در دو سالگی کلی از خطایات
 میرزا محمد حسن فرستاد و آمد و نیز از محال بیجا گیرید اسباب در وقت تغییر و تبدل مملکت استقرت گشته بود و بنا برین حکم شد
 که در وقت غیبت فرستاده ایستادند فیلا سنه که پیش او فراموش کرده بدرگاه بیار و دو سالگی است حسابی نیز از روزگار
 فرود و بخت شایده اگر او را جواب حساب خود پسند باشد بدرگاه آمد و چون اینان عظام مغز فرغ ساز و مقارن بحال
 بودند اوقات خدای خان رسید که تا بجهان از بگوان آمد و تا بنهراوه پرویز را ملازمت نمود و بعد ازین وقت عرض داشت
 خان بجهان رسید نوشتی که که عبدالقادر خان از خدمت شاه جهان جدا شده این خدوی را شیخ جبرائیل خویش ساخته
 گشته که مینویسند و تمامت بود در سالده هشتاد و چهارم و پنجاه و شش آن حضرت نوشته او را مجلس فرستاده
 بامیدار از امر احمد بکران چنانست که رقم حضور جبرائیل بر اتم او کشیده باین صورت عظمی در امثال به قرآن سرفراز بخوان
 کرد و در جواب آن فرمان شد مقرر که کین درگاه باور که نویسد نیست چنانست و او نیز قبول مقبول گفت و این تاریخ
 طبرستان سپر کلان شاهنوازه در امثال از خدمت شاه جهان جدا شده و بلازمت پیوست و قبل ازین بهوشنگ برادر خرد او
 بدولت زمین بیس سعادت پذیر گشته بود و در بیولا او نیز به پیوسته بخت خود را تقدیر استان رسانید و با نون ع مر اعم
 و نیز ازش مخصوص گردید و بجهت آنکه از سبب آنها تقسیم نسبت نویسد که با اصلاح سلاطین چنانی گورکان گویند فرموده

چشم جادوی بالاول خار و نفع لبتا عازره ساخته از اطراف تنگ انداخته داد شجاعت و جلا دشت و انداز پنجم صبح تا سه پیر
 روزگش قتل بعد از شش ماهت بعد از پیرم چهل و دو روز با او شمشیر و نیزه و چو در آن وقت خوابید آن گوی که در آن گوی که
 لشکر منصور آمد برین وقت سبک از آمدیان شمشیر و انگشته و کاروی گدا و بخر یافته بود نزد ظفر خان برده میناید یقین میشود که
 اینها از آن مامی است و ظفر خان خود را احدی مذکور بر سر لاش او میدرد و ظاهر میگردد که نیندوستی از ششست شب بلویش
 بجهت و هل شده بر خند میناوی کردند شخص گشت که این تنگ از دست چه کس باور رسید با بجزیران مقصد زیاد و بر
 مسوکت سردار خان روانه درگاه والا نمود ظفر خان و دیگر زندای شالیته خدمت که بعد از دو ات پندیده گردیدند
 هر کدام در خور استعدا و فلیش با فضا خدمت اتمام نوزدهم و مرام مختص با فتنه نهم فندان راه ساحل و ریاسه
 چابا برود مسوکت سو و آراستگی یافت و قلع سال بست و یکم از جلوس اشرف است اقدس شش
 بیست و دوم شهر جادی الثانی سنه هزار و سی و پنج بعد از اقصای یکم هر تحویل نوزدهم جهان افروز اتفاق افتاد و سال
 بیست و یکم از جلوس ابد قرین بیارکی در فرستد آغاز شد آقا محمدرضا شاه فلک بارگاه شاه عباس را خدمت انقطاع
 ارزانی داشت خدمت با بجزیران و دست نبرارد و پیدایند فرج راه اتفاقات فرمودند و کتوبه در جواب محبت نامر شایسته
 نگارش یافت که در صبح تمام الماس که یک تک موهبیت داشت با کرم صغ و شامه منظر نفس ناور بر سر در خان حواله
 او شد در اوراق گذشته فرستادن عیب عیبت نزد مهابت خان بجهت آوردن فیضان رفز و ککک سوای نگار گشته و شایسته
 مطلب او تیر رفت و در نوبت جوالی اردو پوست با بجزیران طلب او تجرک و کار پر از سس استخوان شده بود و پیش نهاد خاطر ایشان
 آنکه او را حواره و غیرت ساخته دست بعرض و ناموس و مال و جان او اندازند این مطلب گران را نصیبت سبک دست
 پیش گرفته و او بر خلاف ایشان با چهار پنج هزار را چو پت فرستاد که یک کجاست و عیال اکثری را همراه آورده
 که برگاه کار جهان و کار دیباستان برسد و از همه راه و از همه جهت مایه من مکنظر گریه و بجهت اس عزت و ناموس خود را گن
 باشد و دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوم عیبت وقت ضرورت چو نماند گزید دست بگیرد و شمشیر نثر و با
 آوردن شش آمدن او در مردم هر قمانا ملامت مذکور میشد آب آسغیاسی در نهایت قفلت و بی پروائی کسری بر دند چو
 خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پنجم شد که مطالبات سرکار با شاهسی را بدیوان اعلیٰ مینویسند و معیانی در
 مقتضای عدالت قسلی نماید راه گورنش و ملازمت مسدود است و قیلاست که در شیدت فراهم آورده بدگاه و الا ما فرسازد
 و از اینکه دختر خود را بیکم بر بفرود اسپر خواهد عمر نقشبندی نسبت کرد و شوش بسیار غایب ساخته آن چو اگر بجهت
 سواری و سبب فرستد که کار فرود دست و گردن بسته سر بر بنه بر زبان سپردند معلومند که چه مهابت خان مال
 بری و او و فدای آن تحصیل نموده بجز از راه و رساند چون ترک کار آب است و واقع بود از آب آسغیاسی یا چنین خصم
 قوس با زود و دشمن از سر جان گذشته که گزیده از نه و تناس در نهایت قفلت و عدم مصلحت و حساب و تملک خود را در نظر
 آید یا کند داشته نوبیا عیال و احوال و احوال و خدمت چشم از راه بل عبور نموده چون درین دو سه آینه گزیدند و چنین گزیدند
 بیوتان نالی از خانه و قورخانه و غیره و همه خود نگاران و نیندای نزد یک در کل از دریا عبور نمود چون مهابت خان دریا
 که کزنا سوس و جان او رسیده علاج و نیوقت که هیچ کس در گرد و پیش آن حضرت نموده بود و با چهار هزار را بیست که
 با نماند و درین نوبت خود بر آمد نخست بر سپهر رسید و قریب دو هزار سوار را در آنجا میگذازد که در آن نوبت

بگرسته اراده آمدند و مشتبه باشد بدواً قصد و مقاصد قدم بر جا آورند و خود متوجه درویشان میگردند و چون عاقبت مقابل تا مسند میسرند
 بخشگی و میر تو سکه برود و پشت از آب گذشته شب در پیش خانه تو وقت گزیده بود و بعد از نزل غارت از او عیب با بران حساس
 تدبیر جاحفی و سرگذشته در میان درشت درین وقت آرد و سگ گویش رسید که ماست خان ای آید بیجا طر گوشت که شایه
 بر در حرم میزعت باشد مقارن اینحال بد که گوشه که از در حرم گذشته بدگاه نر و یک شده تا سخن از دل بزبان و نر از باطن
 رسد بر در پیشانیه فقیر مسیده باز پرس اینحال نر و چنانچه از او بگویم رسیدناگر نشسته است از خیمه بر آدم چون پیش بر من
 افتاد نامم بر زبان آورد که کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود شاه پاره افتاد که قریب پانصد راجه است پیاده بر سر
 و سپردید سینه سب و در میان گرفته سینه آید و از گز و عیار چهره آدم خوب محسوس نمیشد او بر بیعت در و از نه کلان نشسته
 و من از راه سراج سر برود بدولت خانه در آدم معدود و سه از اهل تباری و غیره در فضای دولت خانه بنظر در آمدند و سر چادر
 خواجده سر پیش در دراز خانه شاه استاده و دیدم ماست خان و خیمه ماست خان تا دولت خانه رفتند از سب فرود آمد و در آن
 وقت که پیاده سینه بیجا نر شاهنشاهی قریب بدولت راجه است همراه درشت کمترین از سواد و دل پیش رفتند گفت که این
 بود گستاخی در میان آنرا و سب دور است اگر نفسی تو وقت از دست فقیر رفت عزم کن که نشین در زمین پس تا یاد اصلاح جواب هر دو است در میان
 بر دروغمانی از سر بدکار مالک او تختای در و از راه در بانان بجهت احتیاط بسته بودند در حرم شکسته جفای دولت خانه فرستند
 هیچ از پرستان آن که برگرد و پیش حضرت سبادت حضور اختصاص داشتند گستاخی او بر من با یون رسانیدند آن حضرت
 از درون خرگاه بر آمده بر پا کرد و بیرون بجهت نشستن تیب یافته بود جلوس فرمودند با جلوس اسم گزینش و زمین بوس
 تقدیم رسانیدند نگاه بر در سب گشته سعور من و پشت که چون یقین خود کردم که از آسیب مایه و جان گزائی استحقاق
 غلامی درانی مکن نیست و انوع و اقسام خاری در سوالی گشته خواهم شد از روی استنرار جرات و دلیر سب نموده خود را در
 پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل سب استم و حضور اثرت سیاست فرمایند در وقت راجه توانی او بیخ فرج صلح آمد
 دور سر برود بادشاهی نر و گرفتند و خدمت آن حضرت نیز خوب دست خیم که ستیاری او بود و میر منظور بدست و جابج
 خواجده سرانظر عمل و فیروز خان و خدمت آن خواجه سب و طبیب خان و خدمت پرست و نفع خان مجلسی و سه چهارمی از خواصان
 دیگر که حاضر بودند آن سب ادب خاطر اقدس را مشورایند بود و مزاج اعتدال سرشت را خیر و در آشوب و پشت و در مرتبه
 دست جبهه شمیر رسانید و خواستند که جهان را از ملک و جو آن بیباک پاک سازند هر چه بر سر منور پیشی تبرکی عرض بکرد
 کردت حوصله آنکسیت صلاح محل منظور هشته شرای کرد از آن چهار این تیره بجهت بدگوهر با نیر و ما و اگر او فرمایند
 تا وقت استیصال او در سب چون حرمت او بفرغ دولت خواهی آرد سبکی درشت ضعیف خود فرمودند و در اندک فرصت بجهت
 او در درون و میر در دو تخته نر و گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او سب دیگر بنظر درانی آمد در وقت آن بیجا قیامت عرض کرد که
 جنگم سوار سب و شکار است بنیاط معهود و سوار که فرمایند تا این غلام مذری و خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرات
 گستاخی حسب حکم زمین بوقوع آمد و سب خود را پیش آورده با لقمه مالخ بسیار نمود که برین سب سوار خود غیرت
 سلطنت بخت نداد که بر سب او سوار فرمایند و حکم شکلا سب سوار که خاصه حاضر سازند بجهت لباس پوشیدگی که
 سوار می خواستند بدرون محل شریف برندان تیره بجهت سینه کار به رفتن درون محل را می نشاندند آن قدر وقتند
 مدی و آنکه سب خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده تا او تیر انداز سیر در دو تخته تیر شدیم بر نر و از راه

۱۰۰